

اسرار الآثار - خصوصي - حروف ک (تا) ي

فاضل مازندراني

نسخه اصل فارسی



جلد پنجم (5) - اسرار الآثار - خصوصي - حروف ک (تا) ي - تألیف فاضل مازندراني

اسرار الآثار

خصوصي

جلد پنجم

حروف ک (تا) ي

تألیف فاضل مازندراني مؤسسه ملي مطبوعات امري ۱۲۹ بدیع

ک 1 ک درالواح و آثار بسیار رمز از کاشان و از کرمان میباشد در کتاب بیان است قوله: " و داخل جنت الله مي شوند که اعظم از کاف نجات مي يابند" الخ که مراد کفر مي باشد و در آثار ادبیه اسلامیه فارسیه "کن" با کاف و نون رمز از کلمه "کن" خلقت و مشیت و امر ایجادي ازلیه مذکور در قرآن قوله: ((اما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون)) مي باشد و در کتاب اقدس است قوله: " قبل ان يقرن الكاف برکنه النون" و در آثار والواح بسیار بر این طریق مذکور گردید از آن جمله در لوح زیارت سید الشهداء حسین بن علي است قوله: " لولاک ما ظهر حکم الکاف والنون" کاپس میس لیلیان کاپس آمریکائی برای تعلیم انگلیسی در مدرسه تربیت بهائیان طهران به سال 1329 هج. ق. از آمریکا به ایران آمده در آن مدرسه Lilian Frances Kappes معلمه شد.

2 کاخک به الحاق کاف حرف تصغیره کاخ به معنی قصر و نام معموره ای از توابع گناباد خراسان که بعضی از اهالی بهائی و مذکور الواحد. درلوحی است قوله: "جناب ملا محمد تقی هو المقتدر علی ما یشاء ما ابدع قلبي الاعلی" الخ و درلوحی دیگر: "یا محمد علیک بهائی از برای اهل کاخک عنایت خواستی یک صحیفه مبارکه از ملکوت علم الهی نازل و ارسال شد" کاس کاسه عربی قدح و پیاله آبخوری. کؤوس = جمع درلوحی است: "انا نشکو من الذین اختلفوا فی امر الله و بهم تکدر صفائی کأس عرفانی" کاسره در خطاب و صیایای عهد: "من مخالف سبع ضاربه و ذئاب کاسره" الخ استخوان شکننده



ORIGINAL

و خورنده. کاشان شهر معروف ایران واز مراکز اولیه امر بیدیع و مشروح و مفصل در تاریخ مذکور به کرات در توابع والواح و آثار آن جمله به این عنوان درالواح:

3 " ک جناب محمد بیک بسمی العلیم کتاب الله نزل بالحق تنزیلاً من لدن علیم حکیم " الخ و قوله : " ک جناب سید فرج الله " " ک جناب سید نصرالله آقا غلامعلی آقا سید محمد کاروانسرادار آقا محمد علی مخمل باف آقا رجبعی آقا شعبانعلی آقا محمد هاشم مشکی باف آقا محمد علی قصری آقا محمد آقا سید نصرالله ابن الذی فاز " " ک جناب سید باقر " و " ک جناب حاجی میرزا جانی جناب حاجی محمد حسین جناب نواب جناب میر ابو القاسم جناب استاد حسین عموزینل " و در آثار غضن اعظم عبدالهاء به این عنوان : " کاشان جناب خواجه ربیع " و " کاشان به واسطه جناب خواجه ربیع جناب آقا غلامحسین دربندی جناب آقا رحمن کلیمی جناب آقا یهودا و آقا سلیمان ولدان ملا اسمعیل جناب آقا علی اکبر آقا باقر جناب آقا میرزا هاشم و ابن ایشان جناب آقا یهودا آقا میرزا الیاس آقا میرزا نورالله و جناب حق نظر و جناب آقا میرزا داود ولد ابراهیم علیهم بهاء الله الابهی " و نیز جناب عموزینل " ایضاً : " کاشان به واسطه حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه بهاء الله الابهی حضرات مؤسّسین مدرسه وحدت بشر جناب میرزا اسحق جناب آقا میرزا ریحان جناب 4 جناب آقا ربیع جدید جناب آقا رحمن جناب آقا میرزا یوسف علاقه بند جناب آقا شمویئل جناب آقا یوسف شالوم جناب آحسین پهلوان جناب آقا میرزا الیاس آشور جناب حاجی غلامرضا جناب آ داود زرگر جناب حاجی داود علیهم بهاء الله الابهی " ایضاً : " جناب آقا میرزا اسحق جناب آقا صموئیل جناب آقا میرزا عنایت الله جناب آقا هاشم پشتی باف جناب آقا محمد هاشم جناب استاد حسین نجار ک جناب حاجی محمد حسین جناب لقائی جناب میرزا الیاس " عبدالمیثاق میثاقیه پسر آقا از مؤمنین آنجا و به او چنین فرمودند : " لقب خاندان میثاقیه است و این منقبت الی الابد باقی " و نامهای بسیاری از بهائیان دوره های اسبق و از آن جمله آقا شیرعلی و استاد حسینعلی نعلبند در تاریخ ظهور الحق ثبت است . کاظم حاجی سید کاظم رشتی در آثار امر جدید کثرت ذکر یافت و در کتاب رهبران بزرگ و رهروان و در اسرار الآثار عمومی تفصیل داده شد و در این کتاب شمه ای ذیل شرح نامهای باب و حسین و علم و سلوک و بقره و غیرها ثبت است و در کتاب تفسیر کوثر چنین مذکور میباشد قوله : 5 " ولا محیص لهم الا ان یکفروا بکاظم و احمد صلوات الله علیهما لان الذین صدقونی من ابطال تلك الفئة لیكون النص من عندهما فی حقهم " و قوله : " وان كنت من اصحاب کاظم سلم الله علیه لتعلم سرّ القول " الخ و قوله : " وائی حامل علم مثل کاظم فان اظهر الله امرأ فهو قرّة عینی و الا لا دعیت ولا اقول وائی حامل امر دون ذلك "

و قوله : " و علیک و علی کلّ من اتبعنی حقّ بان یزور ائمة العدل هنالک متی ثم مرقد کاظم سلام الله علیه " و در بیان است قوله : " زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علماء و حکمای روی ارض را پشت پازده و در اشخاصی که تصدیق حجیت آیات نموده اند چه از این طائفه و چه غیر اینها نزد هیچکس شبهه ای در علو فتوای ایشان نبوده و نیست "

و در ذیل نامهای علم و سلوک و بقر بعضی از مواردی که وی را به نام " معلّی " و " سیدی " ستودند مذکور است . دیگر از کاظم نامان کثیر الذکر در آثار این امر : ملا کاظم طانخونچه ای (قریه ای از اصفهان) که به شهادت رسید و در بسیاری از الواح مذکور میباشد از آن جمله نبذه ای ذیل نام حسن ذکر است .

دیگر: شیخ کاظم سمندر قزوینی که ضمن نام سمندر مذکور و در آغاز لوح فؤاد "ک ظ" 6 رمز از او است .
 دیگر: حاج محمد کاظم اصفهانی که پنج برادر بودند و نوبتی سه برادر را با پسر حاجی که بعداً ارباب معروف شد به امر ظلّ السلطان در اصفهان حبس کردند و چون تلگراف خانه آنجا به ملاحظه از ظلّ السلطان مخبره امور برخلاف میل وی به طهران نمیکرد آقا میرزا محمد حسن اصفهانی (سلطان الشهداء) حاجی عبدالله نجف آبادی را فرستاد و دستور داد زنان بهائی در کاشان به تلگرافخانه رفته شکایت به طهران کردند تا محبوسین آزاد شدند ولی بقاء در اصفهان سخت بود لا جرم به سبزوار رفته مقیم گشتند چنانکه ذیل نام خضراء ذکر است و ذکر:
 آقا میرزا کاظم بن شهید یعنی پسر میرزا محمد باقر شهید هراتی در الواح و آثار بسیار است و نیز در بعضی آثار غصن اعظم عبدالبهاء

سید کاظم یزدی مجتهد مفتی مذبحه به سال 1321 هج. ق. است و ذیل نام آسیه هم ذکر می‌شود که از کاظم نام می‌باشد کافور اصل کلمه هندی و مستعمل در عربی و فارسی نام درخت و ماده و روغن خوشبوی معروف .
 در قرآن است: " انّ الابرار یثربون من کأسٍ کان مزاجها کافوراً " در مجمع البحرین است: " ای مائها کافوراً وهو اسم عین فی الجنّة مائها فی بیاض الکافور ورائحته و برده " و در قاموس است: " که کافور چشمه ای در بهشت می‌باشد " و شیخیه از اینجا اصطلاحی گرفته بر عالم و مقامی معنوی اطلاق کردند چنانچه حاجی سید کاظم رشتی نام کافور از آیه مذکوره را گرفته بر عالمی از عوالم الهیه اصطلاح نمود که نزد پیروانش شهرت یافت چنانچه از حضرت نقطه در توبیع خطاب به محمد شاه است: " ولا یزال به علو کافوریت کینونیت ذات ازلی خود است " از حضرت بهاء الله در لوحی است: " بحر الاحدیة المنفجرة من جبل الکافور ". کالسکه اصل کلمه روسی و اطریشی و مستعمل در عرف فارسی می‌باشد در رسالهء مدنیه است قوله: " محتاج به کالسکهء آتشی نبوده و نیستم " که مراد اطاق قرار مسافرن در قطار راه آهن می‌باشد . کامل پاشا یوسف کامل پاشا که در ایام اقامت ایهی به اسلامبول به ملاقات و پیام دولتی آمد در ظهور الحق و اسرار الآثار العمومیه به تفصیل ذکر است .

کب

کَبَدَ السَّمَاءِ وسط آسمان. در دعاء و ذکر محمد تقیخان تا کبری از حضرت عبدالبهاء: " فی هذه النیران المطهّبة الی کبد السَّماء " کَبَر- استکبر
 در کتاب بیان است: " الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن اذن ان یکبرن علی النقطه خمس و تسعین مرّة فی اولیها و آخرها ملخص این باب آنکه امر شد که در حین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نود و پنج کلمهء تعظیم گفته شود و در غیر آن پنج تکبیر زیاده اذن داده نشد " الخ
 و در آثار امر بهائی جملهء " کَبَر علیه من قبلی " بسیار است یعنی براو در حین ملاقات از جانب من تحیت " الله ایهی " یا " الله اکبر " و مانند آن برسان چنانچه در عرف مسلمانان است که سلام را به او برسان " الله ایهی " مرا به او ابلاغ دار. و در آثار مرکز عهد ایهی بسیار است که " از جانب من تحیت ابدع ایهی برسان " و در لوح رئیس است: " ویکبر علیک آل الله " و در لوح صلوة: " ثم یکبر ثلاث مرّات " که معمولاً طبق انتخاب غصن اعظم " الله ایهی " گفته میشود و اصلاً در کتاب بیان چهار جملهء: " الله اکبر الله اعظم الله اجمل و الله ایهی " است و در آثار مولی الوری عبدالبهاء تفصیل بیان گردید که در کتاب امر و خلق مسطور است . و در دعاء یدعوه محیی الانام است: " کَبَر اللّهم یا الهی علی مظاهر

الشهادة الذين انفقوا ارواحهم واجسادهم " الخ که مفادش چنین میشود خدایا برشهداء بهائی الله ابهی گو و شاید مراد لازم الله ابهی گفتن یعنی بذل احترام و رحمت و عنایت باشد . و در لوح رئیس است : " انه استکبر علی الله " او بر خدا بزرگی کرد. کجک عربی قید و بند . کبول = جمع . در خطایی است : " والکبول اثر لقبی فی عتبه البهء " و در زیارت محمد تقی خان تا کربی : " ثقلت علیهم الکبول " کبیر در لوح فؤاد است : " قد اخذ الله کبیرهم " مراد از آن چنانچه در ذیل فؤاد بیان میباشد فؤادپاشا صدر اعظم دولت عثمانی است .

10 کتب

در کتاب اقدس است : " انّ اول ما کتب الله علی العباد "

و قوله: " کتب فی قلوبهم الایمان "

و قوله : " قد کتب علیکم الصلوة "

وقوله : " قد کتبنا علیکم الصیام " الخ

و در همه اینها به معانی تقدیر کرد - فرمان داد - جمع کرد - فرض کرد - حتم کر میباشد .

و از بیانات غصن اعظم عبدالبهاء برای جمعی راجع به کیفیت نگاشتن است : " من بیشتر مکاتیب به دست خود

مینوشتم و لکن چون سه انگشتان دستم از کثرت نگاشت از کار افتاد محتاج شدم که کاتبی بگیرم تا آنکه دستم براه افتاد

و من تا قبل از صعود جمال مبارک به احدی از احباء مکاتیب ننوشتم تا آنکه میرزا و رقاء شهید نزد مقدار صدنامه فرستاد

که جوابی ندادم و بالاخره به میرزا آقا جان به نوع شکایت از من نوشت که نمیدانم سبب عدم نگاشت ایشان چیست پس

جمال مبارک مرا طلبیده سؤال کردند چرا برایش نمنویسی بنویس پس جوابی برایش نوشتم به این مضمون ای حضرت

ورقاء آیا نداء اعلی را نشنیدی پس چرا منتظر و متوقع صدای بعوضه هستی الی آخره و نوبتی جمال مبارک مرا

طلبیدند و گفتند که بالا باشم و در اطاقشان بخوابم پس فرمودند عرائض بسیار شد چه تدبیری میکنی گفتم من برای

11 جواب نویسی حاضریم پس جمال مبارک عبارتی به این مضمون نوشتند که فلانی متعهد و متکفل جواب عرایض

گردید. همان شب پنجاه جواب نوشتم و از آن وقت تا حال به همه مکاتیب جواب مینویسم " کتاب در قرآن

مصطلح بر منزل من جانب الله میباشد قوله تعالی : " ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین " وقوله : " تنزیل الکتاب

من الله العزیز الحکیم " وقوله : " هذا کتابنا و ینطق علیکم بالحق " وقوله : " هو الذی انزل علیک الکتاب " وقوله : " و من

یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضلّ ضلالاً بعیداً "

و در سرائح جمال ابهی نیز بر سیاق آیات مذکوره قرآن بسیار میباشد قوله ج ع : " تنزیل الکتاب من الله " وقوله : " هذا

کتاب من لدی المظلوم " و در توفیقات و آثار اولیة حضرت نقطه مراد و متبادر از لفظ " الکتاب " تفسیر سوره

یوسف بود . کتاب نیز به معنی مفروض و مجموع در قرآن است : " انّ الصلوة کانت علی المؤمنین کتاباً مرقوماً "

در کتاب اقدس است : " قدر لدریاتکم من کتاب الطاء من کتاب الخاء " الخ یعنی از مفروض یا مجموع طاء و خاء

و غیرهما . و اهل الکتاب در آثار اولیة باب اعظم بر مسلمین خصوصاً اثنی عشریه و بویره ملاهایشان میباشد .

کاتب حضور در آثار وافواه این امر و مؤمنین مراد میرزا آقا جان خادم است که در نام آقا و خادم تفصیلی است . 12

مکتب , در کتاب اقدس است : " اذا اراد مطلع التوحید مکتب التجرید قل انا دخلنا مکتب المعانی والتبیان "

انا دخلنا مکتب الله " الخ مراد تبیین کلمات نقطه راجع به من یظهره الله موعود است که ؟ حقیقت ذکر مکتب

و مدرسه فرمودند و بایان مدرک اعتراض و انکار خود نسبت به مقام ابهی قرار دادند. مکاتیب نام مجموعه هائی

از آثار غصن اعظم عیدالبهء به دستورش گردید که شیخ فرج زکی کردی در قاهره مصر فراهم آورده طبع نمود . کتاب

در خطاب و ماجاتی است: "وانصرهم في كل الاحوال بملائكة قدسک التي هم جنود لا يرونها و تكائب غالبه على جيوش ملاء الادنى" الخ جمع = کتیبه دسته ای از سپاه کتیب عربی تل ریگ . در لوح رئیس است: "بحیث ینوح الکتیب فی الهضاب" به جایی رسید که تل ریگ در تپه ها به ناله و مویه افتد. و کتیب احمر تل ریگ سرخی در طریق اعمال حج حاجیان و دعائی دارد که در احادیث امامی ذکر است و حاجی سید کاظم رشتی اصطلاحی از این گرفته در درجه 13 و مقامی عرفانی رمزی پیوسته نام برد و بر همین وتیره از نقطه اولی در شرح الهاء است قوله: "وانت الیوم لولم تلق ما فی یمینک والشمال من سبحات الدقائق و اشارات الرقائق لم تقدر ان تسلك الى الله فی ارض کتیب الاحمر" و در توقیعی است قوله: "وان کتیب الاحمر والررف شأن من مقامات الجنان" الخ و در ضمن نام رضوان و نیز حسن از توقیعی نقل است . و در لوحی است قوله: "ان یا حاء اسمع نداء الهاء الذي ینطق فی الکتیب الاحمر مقام الذي انقطع عنه حکم القدر" و در لوحی دیگر خطاب به شیخ سلمان: "فظوبی لمن یمشی علی کتیب الاحمر" و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله: "وارض حمراء و کتیب احمر مقصد مقام قضاء است زیرا در اصطلاح اهل الله بیضاء مقام مشیت است و خضراء مقام قدر است و حمراء مقام قضاء است پس ارض حمراء مقام شهادت کبری است" و در توقیع دعای الف است قوله: "ولذا قد نسب محمد رسولک صلواتک علیه وآله له فی مقام الظاهر رتبة القضاء الى نفسه وجعل حاملها حجتک الشہید حسین بن علی آية وحدانیتک" الخ چنانچه در نام همزة و رضا نیز شمه ای ثبت میباشد . کدس به ضم و سکون عربی کود و خرمن . در لوح به حاجی محمد کریم خان است: "اگرچه هر طیری از کدس رحمت رحمانیه و خرمن حکم صمدانیه نصیب نبرده" الخ. کربة و کرب عربی دلگیری و مشقت در لوحی به حاجی ذبیح کاشی قوله: "جناب ذبیح علیه بهاء الله به نام خداوند یکتا قلم اعلی شهادت میدهد به غربت و کربت و بلایای تو فی سبیل الله رب العالمین" الخ کربلا شهر معروف در عراق به نام و عنوان ارض طف و ارض مقدسه و کربلا و غیرها در الواح و آثار تکرار ذکر یافت از آن جمله در خطابی در حق زین المقربین است: "فاضطرّ الي الهجرة والجلاء الي ارض الطف فتحمل کل کرب و بلاء الي بقعة کربلاء" الخ و تمام احوال مرتبط به این امر در آنجا در تاریخ ظهور الحاق مسطور است و مدفن مادر باب اعظم در آنجا میباشد و همه این در ذیل نامهای طف و حسن ذکر است. کرة عربی به معنی رجعت و حمله در لوحی به حاجی ذبیح کاشی: "قل یا قوم قد جائت کرة اخرى و اتی الرحمن بسلطان عظیم" کرث - اکثرث ذیل نام اکثرث ذکر است . کورد - کوردستان از نظر احوال عمومی در اسرار الآثار عمومی و از نظرواقتات امر بهائی در مابین کردها و کردستان در تاریخ ظهور الحاق مخصوصاً در ضمن شرح اقامت جمال ابهی در سلیمانیه و در این کتاب نیز در ذیل نام سلیمانیه و عبد و امین و غیرها مسطور میباشد و آثار و نامه های ابهی مرتبط به آنجا و آن مردم بسیار است که بعضی از آنها مانند قوله: "دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کزدیو و دد ملولم و انسام آرزوست" الخ . معروف و از مردم آنجا که مؤمن و یا محب به این امر بودند عده ای در الواح و آثار ذکر یافتند و مخصوصاً میرزا اسدالله اصفهانی و ذوالفقارخان و شیخ فرج 16 الله زکی و شیخ محیی الدین از اهل سندج و حوالی در آثار غصن اعظم عبدالبهاء نام برده اند و تفصیل کشته شدن سید اعمی هندی در آن خطه در تاریخ ظهور الحاق ثبت است. و چون فرهاد میرزا معتمد الدوله عم ناصرالدین شاه در سال 1284 هج.ق. به حکومت آن خطه منصوب گشت که تا سال 1290 برقرار بود شاه در آن سال خواست به اروپا رود و او را برای نیابت سلطنت به طهران خواست و معتمد الدوله در ورود به کردستان دانست که حسن سلطان اورامی از اهل اورامان با دو برادرش بهرام بیک و مصطفی بیک سالها است که بر حکام اورامان باقی اند پس به صوب خاک مریوان حرکت کرد و آنها را به تدبیر گرفت

وحسن سلطان را کشت و برادران مذکورش را با خود به اردوی سنج آورد و حسن سلطان مذکور موافق اطلاعی که به دست رسید قاتل ابو القاسم همدانی همراه جمال ابی در سلیمانیه بود و تفصیلی از چگونگی آن ایام در کردستان به واسطه دکتر نقشبندی از بومیان معروف آنجا که از ساله شیخ نقشبندی است و به واسطه حسن حقیقی خلف میرزا اسدالله اصفهانی نامبرده نقل شد که خلاصه اش این است: جمال ابی در ماه محرم 1271 به باغ کون در سرحد طویله و بیاره به خانقاه شیخ 17 سراج الدین ورود کردند و شیخ محمد ارشد اولاد شیخ سراج مذکور در آن خانقاه محض پذیرائی ایشان حجره ای معین و مستخدم دائمی مقرر کرد و شیخ محمد خود شبانه روز به حضور بود و اهالی آن منطقه جمال ابی را به نام درویش محمد میخواندند و مدت اقامت بدین طریق دو ماه به پایان رسید و ابو القاسم نام گاشته ابی رهسپار ایران شد و همینکه از آنجا به گراویدول رسید در آن کوه ها به دست سارقین با آره سر بریده گردید و خبر به شیخ عبد الرحمن برادر شیخ محمد مذکور رسید و تعقیب کرد و خبر به شیخ محمد داد و او دستور کفن و دفن صادر کرد و دفن نمودند و این واقعه در چهار فرسنگی خاک عراق در قریه ای در بلوک اورامان کردستان که تا سنج تقریباً 21 فرسخ است واقع شد و همینکه خبر به حضرت بهاء الله رسید به همراهی شیخ محمد مذکور به طرف سلیمانیه حرکت کردند و به خانقاه شیخ مولانا خالد وارد شدند و مولانا خالد در کوه سرگلو منزلی را تهیه کرده ایشان را در آنجا پذیرائی نمود که تا شش ماه مهمان وی بودند و بعداً جمال ابی به همراهی شیخ مولانا به بغداد حرکت نموده و شیخ محمد را لقب شیخ بهاء الدین دادند که شاید مثنوی فارسی خطاب به او است و او به بیاره عودت کرد و حجره ای که جمال ابی به دو فرسخی سرحد در خاک عراق منزل داشتند دستور داد مهر و 18 موم کردند و مقبره آقا زمان در گراویدول به دستور بهاء الدین و محیی الدین و شیخ عبد الرحمن تأسیس شده . کرسی عربی صندلی و تخت و آنچه بر آن نشینند کراسی = جمع و کرسی نیز مرکز و پایتخت . در قرآن به تجلیل و تعظیم قدرت الهی است "وسع کرسی السموات والارض" که به نام آیه الکرسی شهرت یافت و در کتاب اقدس است: "علي الکرسی الموضوع علي السیر" که مراد صندلی میباشد . و در لوح رئیس است: "نداء مینمودند که سلطان میآید کرسی ها را بگذارید" و در لوح حکما است: "فانظروا فی الیونان انا جعلناها کرسی الحکمة فی برهة طویلة" که مراد پایتخت مرکز است . و در لوحی است: "اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس باشند" الخ که ظاهر عبارت به تمام المناسبه میرساند اکراس جمع کرسی استعمال شد و نیز ممکن است اکراس جمع کرس و به معنی مبانی ویا آشیانه ها باشد . کرکوک شهری مشهور در کردستان. شرح عیور ابی از آنجا و دیگر 19 اوضاع مرتبط به این امر در تاریخ ظهور الحق ثبت است . کرم در خطابی است: "تعلق قلبک بکلمة الله و خدمتک فی کرم الله حتی تخدی فی کرمه العزیز" باغ پر درخت . کرمان استان شهر جنوب شرقی ایران و شهر کرسی آن مرکزی در عصر بیان برای امر جدید بود و به نوعی که در ذیل نام یحیی و حرف ک است در آثار نقطه بیان به رمز ارض "کاف" مذکور گردید و تفصیل احوال آنجا در ظهور الحق ثبت است و در این کتاب هم ذکر در ذیل نام صادق میباشد و از مؤمنین آن عصر حاجی محمد ابراهیم بن حاجی الله و یردی که آثارش در بلد موجود است دیگر: آقا میرزا محمد علی امین الرعايا که به نام حاجی امین معروف بود و نیز برادرش و حاجی محمد روغنگر و غلامرضا و حاجی حسین عصار که گفتند در طهران مفقود و مقتول گردید. و در دوره ابی نیز گروهی بودند که در الواح مذکورند و کرمان به رمز "ک" ثبت میباشد از آن جمله در یکی از آثار و به امضاء خادم است قوله: 20 "انسان متحیر است که جمیع اهل بیان کذب و مفتریات اهل فرقان را دیده و شنیده اند و در یوم الهی ظاهر شد آنچه که مستور بود آیا مجدداً چگونه به اوهمات قبل اعتکاف نموده اند گاهی مرآت میگویند گاهی وصی

میگویند گاهی ولی می گویند صد هزار مثال این نفوس به کلمه ای خلق شده و میشوند لا ینفعهم الاسماء و ما عندهم و ما ینفعهم هورجوعهم الی الله المهیمن القیوم به مثابه اطفال به لعب طین مشغولند سبحان الله باب کذبی در "ک" و "ر" مفتوح شده که عالم متحیر است و كذلك خدعه و حيله دیگر صدق الله العظیم . در کتاب اقدس در ذکر آن ارض نازل شده آنچه متبصرین را کفایت مینماید موقن به این امر عظیم عالم را به مثل کف تراب مشاهده مینماید حق عباد بیچاره را حفظ نماید چه که مجدداً ارباب عمام بر اعراض قیام نموده اند " الخ و در کتاب اقدس این خطاب است: "یا ارض الکاف والراء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطلع احد الا الله العظیم الخیر و نجد ما یمرمنک فی سر السر عندنا علم کل شیء فی لوح مبین لا تحزنی بذلک سوف یظهره الله فیک اولی بأس شدید یدکرونی باستقامة لا تمنعهم اشارات العلماء ولا تحجبهم شبهات المریین" و در لوحی است قوله : 21 " ارض ک ر هم لازم است شخص عاقلی به کمال حکمت در آن ارض گاهی مرور نماید و به قدر امکان در آنجا توقف کند و به کمال حکمت رفتار نماید چه که جعفر کذاب در آن ارض ظاهر فی الحقیقة جعفر کذاب این است نه آنکه از قبل به او نسبت داده بودند ابناش اخبث از او " الخ . مراد ملاً جعفر بابی ازلی کرمانی و پسرانش شیخ احمد روحی و برادرانش اند که به تفصیل در ظهور الحق مسطور است و از معارف مؤمنین این دور: حاجی محمد رحیم باخوانش - آقا محمد کریم و آقا محمد رفیع و سلاله حاجی محمد رحیم به نام رحیمی اکنون در جامعه هستند . دیگر استاد عسکر دیگر دستورستم پارسی و نیز میرزا بهرام و سید اسدالله تارزن و کربلایی حسینعلی معروف به کربلایی حسین عبد الرشید و گشتاسب ساسان پارسی و ارباب خداداد پارسی کیخسروآبادی و نیز میرزا محسن معروف به میرزا صادقی فرّاش پست و تلگراف و از سلاله هریک اکنون در اهل بها موجودند و نیز بهرام جان بود و از معارف اهل ایمان جوانی زاده عوضعلی درویش به نام حاجی عوض در حدود سال 1280 هج. ق. ایمان آورد و با قلیلی از مؤمنین معاشرت کرد و با میرزا باقر (شهید) غالباً شبها احتفال انس داشتند و خبر به سمع حاجی محمد رحیم خان 22 بن حاجی محمد کریمخان رسید و به واسطه زوجه کربلایی که انتسابی بعی داشت و تطمیع کردند از موقع اجتماع شیخی در آن خانه آگاه گردید و کسان حکومت بفرستاد تارزدستگیر کردند و از آن جمع احمد پسر ملاً جعفر و احمد پسر مشرف به وعد و وعید رها شده در رفتند و کربلایی حسینعلی و میرزا باقر و حاجی عوض را به حبس انداختند و حاجی سید جواد شیرازی الاصل امام جمعه که میرزا باقر برایش به خط خوش مشهور خود قرآن و غیره نوشت شفاعت کر و حاکم شیخی نامبرده پذیرفت و امام جمعه وعده و نوید به حبسیان داد تا جلویشان را باز گذاشت و آنها گریختند و عذر آورد که به سعی و زور خود در رفتند و کربلایی حسین و حاجی عوض خلاص شدند ولی میرزا باقر را حسب تعقیب و ابلاغ حاجی محمد رحیم خان در رفسنجان بدست آورده به حبس کرمان برگرداندند و به دستور وی کار آن مظلوم را در سجن به سر انجام رساندند و جسد را از آنجا بیرون انداختند و حاجی سید جواد که به قصد استخلاصش قدم بر میداشت واقعه را به چشم خود دیده زهی متأسف و متأسر گردید و حاجی از همان زمان از ایران گریخته به عکا رفت و به نام درویش معروف گردید و شیرینی به بهائیان آن حدود داد تا نام درویش را از آغاز اسم وی متروک کرده حاجی نیاز 23 خواندند و از دوبرادرش نیز یکی به ایمان بهائی وارد شد . دیگر از معارف اهل بها ساکن کرمان حاجی محمد طاهر اشراق یزدی الاصل مشهور به قندهاری بود که عاقبت در شهر کرمان در گذشت و خاندان اشراقی از او برقرارند و در الواح مذکور می باشد از آنجمله قوله: "یا محمد طاهر یدکرک المظلوم قد سمعنا ندائک و ما انشائه فی ذکر هذا المظلوم" الی آخرها . و در آثار غصن اعظم عبد البهاء عدّه بسیار مخاطب شدند قوله: "کرمان جناب آقا حسن آقا علی نقی آقا نصرالله معاون حاجی آقا بیک آقا سیف الله بیک آقا محمد رضا و غلامحسین آقا علی اکبر قتاد آقا

علي اکبر بقال آقا محمدعلي..... از تعدیات تقی شقی مرقوم نموده بودید که مانند استر شرور رفوس (به معنی لگد زن) و شمس و حرون و جفول (به معنی رمنده) است و رفس متابعتش به جان آزادگان متواصل، این نفوس عقرب صفت افعی سیرت مار رفتارند و رعیت حتی حکومت به شرشان گرفتار ولی غافل از اینکه خداوند منتقم هرچند صبور است ولی غیور است عنقریب چنان تیشه بر ریشه این ستمکاران زند که اشجار آملشان از بیخ برافتد آن ربک لب المرصاد" الی آخرها . وقوله: " کرمان جناب آقا شیخ یحیی سردار نصرت آقا سید سلیمان آقا میرزا حسن وکیل آقا 24 میرزا علیخان و نجل عزیزشان جناب حاجی محمد رحیم جناب آقا میرزا محمود روضه خان جناب استاد علی عسکر نخود بریز کر بلائی حسن اخوی حاجی محمد قالی باف ن اخوی حاجی محمد قالی باف کر بلائی اسدالله زائر میرزا ماشاء الله زائر آقا محمد آقا تاجر یزدی آقا میرزا محمد علی منشی کر بلائی حسنعلی سیف الله خان ملا خداداد کیخسرو ملا خدامراد بهرام میرزا برزو اسفندیار کیخسرو خداداد دینیارمهران کیخسرومهران اسفندیارمهران بهرام لهراسب دینیارلهراسب دینیار بهرام بهمن بهرام اردشیر جمشید آقا علی اکبر قالی باف آقا کر بلائی، ابوالقاسم قالیباغ کر بلائی ابوالقاسم کر بلائی نظر عطار استاد ابراهیم عطار کر بلائی نصرالله آقا غلامحسن آقا محمد کفاش مشهدی علی سروسستانی آقا محمد علاقه بند استاد محمد حسن بنا حاجی ابراهیم تاجر آقا محمد علی تاج قالی باف محمد تقی ولد معاون کر بلائی قلی قالی باف میرزا علی اکبر فرآش میرزا حسن اخوی آقا محمد بن کر بلائی علی استاد حسن نثار آقا محمد حسین وکیل الرعایا آقا محمد باقر تاجر سروسستانی آقا میرزا محمود آقا محمد علی صراف " وقوله: " کرمان جناب انتظام الوزراء میرزا علی خان منشی اخوی مرحوم بصیر دیوان استاد 25 عبد الکریم حاجی محمد رحیم کر بلائی امان الله آقا میرزا سید احمد منشی آقا محمود آقا تاجر کر بلائی حسن صراف آقا جواد وپسرش آقا ماشاء الله سیف الله خان اخوی جناب آقا ابراهیم عطار میرزا مصطفی خان آقا محمد باقر علاقه بند کر بلائی قلی قالی باف عبدالله بیک آقا محمد رفیع حاجی محمد، آقا محمد علاقه بند کر بلائی محمد قالی باف نور الله خان..... استاد اکبر شیشه گر، آقا کاظم خداداد فارسی اسفندیار فارسی شهریار فارسی دینیارمهران دینیار کلانتر آقا نصرالله معاون التجار وکیل کر بلائی حسن وکیل آقا میرزا حسنعلی خان سرهنگ توپخانه و حاجی محمد کریم قالی باف". کرمانشاه واقعات مرتبط به آن بلد راجع به امر بدیع در ضمن احوال قره العین و سفر های ابهی و دیگر امور در تاریخ به تفصیل مذکور و از مؤمنین متقدمین این امر در آنجا شیخ محمد مدرس بود که در عراق سکونت داشت و در قضیه حبس و نفی عدّه ای بایان از آنجا برای طهران که از آن جمله ملا محمد جعفر نراقی بود و مشروحاً در تاریخ مسطور میباشد شیخ محمد را چون به کرمانشاه رساندند حسب اقدام بعضی از اهالی شاهزاده عماد الدوله والی وی را بخشیده رها نمود و او در آنجا متدرجاً به مدرسه آخوندها 26 مدرس و معروف گردید و معدودی از بایان ازلی اهل کرمانشاه وی را از خودشان میدانستند و عدّه ای از بهائیان که اهل آنجا بودند وی را بهائی می شمردند تا هنگامی که کار بین طرفین به مجلس مناظره و محاوره کشید وی را بهر قطع دعوی حاضر کردند و او حق را به بهائیان داد و از آنگاه ازلیان وی را شناخته احتراز میکردند و پس از وی پسرش شیخ علی از معارف بهائیان بود ولی از آن خاندان اشخاص صالحی در این امر بجای نماند و مدتی حبیب نجف آبادی در کرمانشاه مقیم بوده با محضر ابهی در سنین عراق وادرنه و عکا مرأسله داشت و مبلغین بهائی در آنجا مرأوده نمودند و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در آنجا تبلیغ نمود و نزدیک به آن بود که گرفتار حکومت و در خطر واقع شود و به مرور ایام جمعی از بنی اسرائیل و مسلمین آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا استقرار گرفت و آن عدّه ازلی متدرجاً در گذشتند و اکنون جمعیتی بهائی در آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا برقرار و محفل کرمانشاه محفل

مرکز قسمت غرب و محفل سندج و خسروی و جمعیت‌های کُرد و صحنه و دینور و غیرها تحت سرپرستیش اداره میشوند .
27 کرمَل کوه مقدّس معروف در حیفای فلسطین که شرح آن نام در اسرار الآثار العمومیة و تمامت

مقام و احوال آن راجع به این امر در ظهور الحقّ و شمه ای نیز ذیل نام‌های حیفای و خضر و علی و کرم و تقی و غیرها ذکر است و لوحی راجع به آن معروف به لوح کرمَل میباشد . قوله: " حبّذا هذا الیوم الذی فیہ تَضوّعت نفحات الرّحمن فی الامکان حبّذا هذا الیوم المبارک الذی لا تعادله القرون والاعصار حبّذا هذا الیوم اذ توجّه وجه القدم الی مقامه اذ نادت الاشیاء و عن ورائها الملائة الاعلیٰ یا کرمَل انزلی بما اقبل علیک وجه الله مالک ملکوت الاسماء و فاطر السماء اذاً اخذها اهتزاز السور و نادت باعلی النداء طوبی لک بما جعلک الله فی هذا الیوم مقرّ عرشه و مطلع آیاته یا کرمَل بشری صهیون قولی اتی المکنون سوف تجری سفینة الله علیک و یظہر اهل البیاء الذین ذکرهم الله فی کتاب الاسماء الخ و در لوح شیخ است قوله: " کرمَل در کتاب الهی به کوم الله و کرم الله نامیده شد کوم تپه را میگویند و این مقامی است که در این ایام از فضل دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته طوبی للواردین و 28 طوبی للمقبلین " و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله: " و بشارت کبری اینکه هیکل مطهر منور مقدّس حضرت اعلی روحی له الفداء بعد از آنکه شصت سال از سلطه اعداء و خوف از اهل بغضاء همواره از جای به جایی نقل شد و ابداً سکون و قرار نیافت به فضل جمال ابهی در یوم نوروز در نهایت احتفال با کمال جمال و جلال در جبل کرمَل در مقام اعلی در صندوق مقدّس استقرار یافت و از تصادف‌های عجیب آنکه در همان روز از شیکاگو تلگرافی رسید مضمون اینکه از شهر شهری از شهرهای امریک احباء بالنیابه از خود مبعوثی انتخاب نمودند و به شیکاگو فرستادند چهل نفر مبعوث در شیکاگو جمع شدند و قرار قطع مشرق الاذکار و بنیانش دادند تا کل احبای امریک در بنیان مشرق الاذکار در شیکاگو مشترک باشند این اجتماع در نوروز واقع شده قرار قطع داده و مرثده تلگرافی به ارض مقصود فرستادند. کروپ نام آلمانی معروف در رساله مدنیة است قوله: " آیا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید؟ " کرویین در شرح هاء است قوله: 29 " و انهم (انبیاء و اوصیاء و مؤمنین) الکرویین الذی قال الصادق فی شأنهم انهم قوم من شیعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علی اهل الارض لکفاهم ولما سأل موسی ربه ما سأل امر رجلاً منهم فتجلی له بقدر سم ابرة فذک الجبل وخر موسی صعقاً و در کتاب ایقان است قوله: " چنانچه حضرت صادق در حق کرویین میفرماید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش " و در لوحی است قوله: " مقام الذی یطوفن فی حوله ارواح المقربین ثم افئدة الکرویین " الخ و اصل کروب عبری و به معنی فرشته و کروییم = جمع و در تورات نیز مذکور است و در اسرار الآثار العمومیة تبیین میباشد .

کروسه در عربی به لغت سوریه نوعی از عربانه و گاری سوار و از این روعربانه سواری مرکز عهد ابهی عبدالبهاء نزد بهائیان معروف به نام کروسه شد
کریخان " أرسل (حضرت محمد) الیه کتاباً کریماً گرامی و پسند و با ارزش . و حاجی محمد خان کرمانی در اسرار الآثار العمومیة به تفصیل بیان است 30 و در آثار ابهی در ابطال و ازهاق او در کتاب ایقان و غیره بیانات و آیات بسیار معظم و مؤثری موجود میباشد و از آن جمله در لوح قناع است قوله: " هو القهار ان یا کریم ان استمع نداء ربک الابهی من السدرة المنتهی ینطق انه لا اله الا لا اله الا هو المهیمن القیوم " و در کتاب اقدس است قوله: " اذکر الکریم اذ دعوانه الی الله انه استکبر بما اتبع هواه بعد اذ ارسلنا الیه ما قرّت به عین البرهان فی الامکان و تمّت حجت الله الی ان اخذته زبانية العذاب عدلاً من الله انا کما شاهدین "

و نیز از کریم نامان کثیرالذکر در آثار و افواه اهل بها آقا محمد کریم عطار در طهران است و "ک ر" رمزی از آن است
 قوله: "ک ر ان استمع النداء مرّة اخري من البقعة النوراء" الی آخر و در لوح حجّ خطاب به ملا محمد نبیل زرندي
 است: "وانک انت یا محمد اذا رأیت الکریم فی المدینة ذکّره بذکر من لدنا ثمّ بشّره

برضوان قدس کریم قل یا کریم قم عن مقامک ثمّ صحّ بین السموات والارض بما ظهر سرّ الامر عن مشرق اسمه البديع
 فانحرق حجاب الوهم لیطلع عن خلفها جمال القدم بانوار عزّ لمیع 31 وانک انت یا کریم لا تصبر فی آن ثمّ بلغ
 امر ربک الی کلّ عالم بصیر" الی آخرها

و در مناجات طلب مغفرت در حقّ او و پدرش خطاب است قوله: "نخلف من بعده هذا الخلف الصادق عبدالکریم ذو
 خلق عظیم و اوقد سراج ابيه" الی آخرها .

و ذکر حاجی عبد الکریم طهرانی ذیل نام امریکا است و عبد الکریم اشراق خیاط متولّد به سال 1254 شمسی هجری
 در طهران ابن ابوالقاسم نام معروف به قاضی از علمای شیخیه سالها در طهران نشر دعوت امر بهائی کرد تا به سال
 1327 درگذشت . کسری یا کسری معرّب خسرو فارسی در لوح رئیس است :
 "ومنهم کسری الّذی ارسل الیه کتّاباً کریماً" مراد خسرو پرویز است . کسل - تکسل که عرفاً کسالت گویند در
 لوح طبّ است:

"بها تسلّم النفس من الکسالة وسوء الحال" و در لوح حکماء :

"اجتنبوا التکاهل والتکاسل" کسوف و خسوف هر دو در حقّ شمس و قمر هر دو اطلاق میشود ولی حسن و شهرت
 کسوف در شمس و حسن و شهرت خسوف در قمر است . در لوحی است :

32 32 "انا نشکو من الّذین اختلفوا فی امر الله وبهم تکدر صفای کأس عرفانی بین بریتی و کسف شمس تقدیسی"
 و در خطابی و مناجاتی به طلب مغفرت در حقّ حاجی ذبیح کاشانی است: "واتقل الی ارض شدیدة الکسوف والخسوف

تتموج فیها رایة الظلم" که مراد طهران پر جور و عدوان است و در ذیل نام طهران ذکر میباشد کسخان فارسی به
 معنی بی غیرت و زن به مزد . در خطابی است: "یزید پلید و خولی کولی و سنان کسخوان و شمر بد چهر" الخ . کسه

یا کسه نام قریه ای از توابع کاشان که در ایام میثاق غالب اهالی که بیانی بودند بهائی شدند و تقریباً اکثریت بر
 پیانیان و دیگر مسلمانان حاصل کردند . واسامی آنان در عنوان خطاب چنین بود:

"جناب ملا حبیب الله، نجل ایشان، جناب آقا میرزا محمود، جناب آقا محمد حسین، رجبعلی، جناب آقا محمد اسمعیل،
 محمد، جناب آقا صفرعلی علیمحمد، جناب علیجان

33 جناب عباسعلی شمس، جناب استاد صفرعلی، حسن، رحیم، جناب آقا اسد الله، جناب عباسعلی، کریم،
 جناب مسیب، جناب حاجی فضل الله، جناب رضا، عزیز، علیمحمد، جناب محسن، جناب آخوند ملا ولی الله،

جناب آقا میرزا ابو القاسم طرّی، جناب آقا میرزا علی اصفهانی، جناب آقا میرزا محمد علیخان نطنزی، جناب آقا
 عباس، آقا علی اکبر، جناب آقا عباس رحیم، محمد علی، جناب آقا رضا، مشهدی جعفر، جناب آقا عبدالحسین .

علیهم بهاء الله الابهی "کفشگر کلا" قریه ای از توابع ساری مازندران است که از مؤمنین اولین آنجا آقا و محمد علی
 بقیة السیف قلعه طبرسی و زوجه اش با دو پسرش آقا علی اکبر و محمد قلی و خاندانشان درخشانیان اند و برادر آقا

محمدعلی مهدی نام معروف به میرزا آقا دو پسرش میرزا ذبیح الله و مهدی معروف به آفاجان و خاندانشان درخشان
 اند و برادر دیگرشان آقا عبدالله که هم از بقیة السیف بود و آقا میرزا حسن معروف به میرزا حسن بابی از مادر

برادرشان و از پدرسر عمویشان او نیز از بقیة السیف بود و احفاد دخترت داشت و آقا ولی و خاندان عطائیان و یحیی و

برادرش مطلب خانواده تراي و مشهدي علي اكبر و برادرش با 34 خانواده محسني و ميرزا بابا سليبي و ميرزا آقا با خانواده اش ميرزي و ميرزاخان و برادرش خان آقا خانواده درخشاني و بعداً ميرآقا برار همزاد و ميرعابدين خانواده اش عابدين نيز در امر در آمدند . كَفَكَفَة

در لوحی است : "هذا كتاب ينطق بالحق وفيه يذكر ما يسره افئدة المقربين قل قد توجت بحور العظمة من هذا البحر المتلطم المكفكف الموج السيل العظيم" الخ مَكْفِكْف اسم فاعل رباعي مجرد به معني جلوگیرنده هر مقدم و مخالفی است و این آیه در در تجلیل دریای اقتدار خود میباشد و اگر کفکفه عربی مأخوذ از کف فارسی مَكْفِكْف به معنی جوشان و پر کف گفته شود شاید. کفیف عربی کور نایینا . در خطابی است : "وَأَمَّا كَفِيفُوا الانظارا احتجبا في ظلام حالک عند بحبوحة النهار" کَلَّ در لوح حکماء راجع به یونان است: "وکل لسانها" زبانش کند شد . و در سورة الصاد است: "ان استقم في يوم الذي فيه تعمى الابصار ويكل كل اللسان وتضطرب افئدة المدعين" و در نسخه ای یککل دیده شد و شاید اصل "یکل اللسن" ویا "یککل اللسان" به معنی عربی بود. کلا - کلتا عربی به معنی = هردو . کلا در مذکر کلتا در مؤنث . در قرآن است: "اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف"

و در کلمات مکنونه : "ان اصابتک نعمة لا تفرح بها وان تمسک ذلة لا تحزن منها لان کلتیما تزولان في حين" و در خطاب و صیای عهد است: "من کلتی الشجرتین الربانیتین" الخ کلائة مصدر عربی = حفظ و حراست . در خطاب و صیای عهد است: "وادخلهم في حصن حصین کلائتک عن سهام الشبهات" الخ کلاک دکتر کلاک خانمی امریکائی بهائیه با دکتر مودی به ایران آمد و به تعلیم و تربیت نونهالان بهائی اشتغال جست . کلان فارسی بزرگ . کلانتر = بزرگتر و شهریان بلد را به فارسی کلانتر و به 36 ترکی داروغه میگفتند محمودخان نوری در ایام اولیة این امر کلانتر طهران بود . کَلْشِي در اصطلاح بیان رمز از جامع 361 میباشد قوله : "وبه عين يقين نظرکن که ابواب دین بیان مترتب گشته به عدد کَلْشِي" الخ کلمات مکنونه صادره از مقام بهاء الله به معنی سخنان پوشانیده و مهر کرده مصون و مستور از عالم بشر و از دستبرد خلق که فارسیه آن شامل 82 گانه قصیره عمیقۀ رمزیۀ عرفانیۀ اخلاقیه است و اشاره به احوال جامعه اهل بیان در آن ایام دارد در بیۀ آن اصول رؤوس تجربیات و احساسات روحانیه در 71 فصل کوتاه به عربیت فصیحی میباشد . در سنین اقامت بغداد پس از عود از کردستان در فخرهای ایام هنگام گردش تنها در کنار دجله متدرجاً صدور یافت چنانچه در ضمن اثری خطاب به زین المقربین چنین مسطور است قوله:

"از کلمات مکنونه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مرّة واحده نازل و لکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده اند و بعضی متفرق است 137 اگر جمع شود احسن بوده" الخ ولذا او جمع نمود و نسخ موجوده آن از حیث ترتیب فصول متفاوتند و چون هر فصلی مستقل است باکی نه و فقط در یک جای آن غفلت و بی اطلاعی در نسخ مطبوعه واقع شده و آن اینکه در نسخه ای در عبارت "بقعة مبارکه زمان" به اسقاط نقطه "زاء" "زمان" ضبط شد و نسخ مطبوعه بدون اطلاع از آن تقلید کردند و تفصیل آن در نام زمان ثبت میباشد . و در لوحی است قوله: "از قبل این مسجون کلمات مکنونه که از مشرق علم ربانیه در این طلیعه فجر رحمانیه اشراق نمود براحباء القاء نمائید تا کل به انوار کله منور شوند و وصیای الهی را امام وجوه خود نظر نمایند که مباد غافل شوند و محتجب مانند " و از غصن اعظم عبدالبهاء در خطابی است قوله :

" باید کلمات مکنونه فارسی و عربی را لیلاً و نهراً قرائت نمائیم و تضرع و زاری کنیم تا به موجب این نصائح الهی عمل نمائیم کلمات مقدسه به جهت عمل نازل شده نه به جهت استماع " الخ و در مقدمه قسمت عربی کلمات مکنونه چنین مسطور است قوله: " هذا ما نزل من جبروت العزة بلسان القدرة والقوة علي النبيين من قبل وانا اخذنا جواهره واقصناه قيص الاختصار فضلاً علي الاخير ليوفوا بعهد الله ويؤدوا اماناته في انفسهم و 38 ليكونن بجوهرا لتقي في ارض الروح من الفائزين " ودرخاتمه فارسيه چنین مسطور قوله: " عروس معاني بديعه که وراي پرده هاي بيان مستور و پنهان بود به عنایت الهی و الطاف ربّاني چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد دیگر تا همت شما از مراتب انتقطاع چه ظاهر نماید کذلک تمت النعمة عليكم و علي من في السموات و الارضين و الحمد لله رب العالمين " و در فصلي چند تعبيرات و تشبيهات زیبا از صور معانی عالیّه که بر قلب مصفّی جلوه نمود موجود است که مفاهیم ظاهره مراد نیست از آن جمله فصل قوله: " ای پسرانصاف درلیل جمال هیکل بقاء از عقبه زمردی وفاء و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت اول اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عز خود بیرون دویدند و چون به حرف دوم رسید زیاده بر این جائزه انا کما شهداء علي ما فعلوا و حیثئذ کنا یفعلون " و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله: " مقام و عقبه زمردی وفا به اصطلاح شیخ جلیل احساسی و حضرت اعلی روحی له الفداء قدر است و این عقبه بسیار صعب المرور است آن اسم اعظم است مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دست، معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن ب و ه " و قوله: " ملاحظه فرمائید آن اسمی که در آن زمان به تمامه ذکر نشد چه بود ملاحظه نمائید که بی وفایان چه کردند و چه جفائی روا داشتند اذیتی نبود که نکردند صدمه ای نماند که نزدند و به سیف جفا مردم جسد مظلوم را قطعه قطعه کردند و آن در نزد همه واضح و مشهود است عجبر از این آنکه با وجود این ظلم و ستم و شدت جفا اظهار مظلومیت نیز میفرمایند فاعتبروا یا اولی الالباب " و فصل دیگر قوله: " ای دوستان من یاد آرید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نمودید " الخ و غصن اعظم عبدالبهاء چنین فرمودند قوله: " این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدس به قلم اعلی در ظلّ شجره انیسا گرفتند و بعد از صعود اعلان شد " و قوله: " و اما مراد از آن عبارت کلمات مکنونه یعنی صبح صادق روشن ظهور است که حضرت اعلی تجلی فرمودند و مراد از شجره مبارکه جمال قدم است و مراد از آن فضا فضایی دل و 40 جان است حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضایی دل و جان بلند و چون خالق هشیار نشدند لذا مدهوش گشتند " و قوله: " آن صبح صادق روشن فجر میثاق است و شفق عهد نیر آفاق شجره انیسا شجره مبارکه است که در فردوس اعظم نشو و نما نموده و سایه بر جمیع آفاق افکنده " فصل دیگر قوله: " سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یا قوتی از قلم خفی ثبت شده " و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله: " این الواحی از عالم ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ مرقوم است چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته بلکه در خزائن غیب محفوظ و مصون است اگر وقتی نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش به حق دهد که این لوح یاقوت است یا لوح پنجم از فردوس است اصل ندارد . و در سفرنامه امریکا است: " از غصن اعظم عبدالبهاء از معنی الواح زیر جدي در کلمات مکنونه سؤال کردند فرمودند مراد لوحی از الواح مبارکه است و کلیه از اینکه الواح الهیه را باید بر سنگهای گرانبها نقش نمود و از اصطلاحات شرق است که لون بیضاء را به مشیت و حمراء را به قضا و شهادت و خضراء را به مقام تقدیر و صفراء را به اجراء امور تعبیر نمایند. و قوله: 41 " راجع به اصل الخسران مقصود این است که انسان تا حق را شناسد از شناسائی خود محروم است زیرا باید اول انسان نور آفتاب را ادراک نماید و نور خویش را نیز مشاهده کند

زیرا بی نور هیچ چیز مشاهده نشود " و اصلاً مکنون و مکنونه به معنی نهان کرده مهر کرده . و در لوح رئیس است: " کما
 تری نقطه آنها بعد ارتقاءها الی المقام الّذی قدر فیها یظهر الله بها نفسها الّتی كانت مکنونة فیها" . کلمه الله
 امر کلمه الله الکبری و مانند آن بر مظاهر اراده الله و جلوه اقسام کلام- کلیم نخست اعلی و ابهی شد. در کتاب
 اقدس است قوله: مکلم طور " هذا من امره المبرم واسمه الاعظم و کلمته العلیا و مطلع اسمائه الحسني لو
 اتم من العالمين " و در لوح به . مانکچصاحب معروف است قوله: "به نام خداوند یگا ستایش بیننده پاینده ای را سزا
 است که به شبنمی از دریای بخشش
 خود آسمان هستی را بلند نمود و این شبنم که نخستین گفتار کردگار است گاهی به آب زندگانی نامیده
 میشود پس دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار است " الی آخرها 42 و در ذیل "اسم" درج است که
 کلمه الله الاعظم بر منیر کاشی اطلاق گردید . و در لوح رئیس است: " والنفس الّتی هی المقصود أنّها تبعث من
 کلمه الله " الخ که مراد از کلمه الله همان جلوه نخست الهی میباشد . و از بیانات غصن اعظم عبدالبهاء در جواب
 شیخ فرج الله در حیف در خصوص اختلاف معتزله و اشاعره در موضوع حادث یا قدیم بودن قرآن در عصر خلفاء
 عباسی قوله: " کلام بر سه قسم است یکی لفظی که عبارت از تموج هوا باشد که صماخ گوش را متأثر میکند و یا
 مرکب و مشکل حروفات یکی تصویری یعنی مطلبی که آن را انسان پس از تعقل میفهمد و یکی معنوی هر دو اول
 حادث است و لی سومی قدیم است چون راجع به علم الهی است و مبدء آن کلمات در علم خدا است لذا قدیم است "
 کلیم الله لقب حضرت موسی شد که در قرآن است " کلم الله موسی تکلیما " و در لوح رئیس است " انا اظهرنا
 الکلیم من بیته رفعا لنفسه " وقوله: گ و عند کلشی من الاشیاء قام کلیم الامر لاصغاء کلمه ربک العزیز
 العلیم لو ادر که الکلیم ليقول لک الحمد بما اريتني جمالک " و برادر ابویی معروف بهاء الله میرزا موسی کلیم که
 در ظهور الحق شرح داده شد و معدودی از الواح و آثار صادره به نام کلیم در ذیل نام موسی 43 ذکر است . و نیز در لوح
 خطاب به عبد الوهاب است قوله: " مکلم طور بر عرش ظهور مستوی " الخ
 کلین که به ضم اول و فتح دوم معروف است و قاموس به فتح اول و کسر دوم ضبط نمود از قراء ری بود
 و شرح ایام توقف باب اعظم در آنجا در تاریخ ثبت میباشد. کیولند شهری در ایالات متحده امریکای شمالی , مرکزی
 از اهل بها متمرکز که در سفر Cleveland نامه و آثار غصن اعم عبدالبهاء مذکور میباشد. حاجی میرزا از اهل
 نراق مخاطب در لوح معروف " کلّ الطعام " و الواح دیگره
 کمال الدین خطاب "یا کمال" قوله: " هو العزیز ان یا کمال الدین ان اشهد فی نفسک انه لا اله هو المبدع البدیع " الخ.
 و از آن جمله لوحی است که از عکا خطاب به او و بهائیان نراق صدور یافت و از نفاق ناعقین انداز فرمودند و او شاید تا
 قریب به سنین 1301 هج. ق. در حیات دنیوی بود و در ضمن 44 نام علی نیز ذکر است . دیگر کمال پاشا و اتا ترک
 در اسرار الآثار العمومیه شرح و بیان است . کون مصدر به معنی پوشیده و نهان بودن . در لوحی مصدر:
 " دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر " قوله: " شاید که این کون سبب ظهور گردد " کنز عربی گنج .
 کونوز = جمع مکنز گنجینه مکنز = جمع در کلمات مکنونه است قوله: " وما ینبغی لنفس لا یدر که احد ولن تحصیه
 نفس قد اخزنته فی خزائن سرّی و کائز امری تطفئا لعبادی وترحما خلقتی " الخ که کائز به وزن خزائن بر جای
 کونوز طبق عرف استعمال شد و عبارت کنز و کنز مخفی بر ذات بارئ تعالی اطلاق میکنند چنانچه گفتند که حدیث
 قدسی است: " کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف خلقت الخلق لکی اعرف " و در کتاب اقدس است: " قل قد
 جعل الله مفتاح الكنز حیّ المکنون لو اتم تعرفون لولا المفتاح لکان مکنوناً فی ازل الازال لو اتم توقنون " و در لوحی

است : 45 " امروز را مثل نبوده و نیست چه که کنز مخزون ظاهر و به اسم اعظم معروف " الخ واز غصن اعظم عبدالبهاء شرح عرفانی مشهوری بر حدیث مذکور مشتهر و منتشر میباشد و چنانکه مسطور است درایام ادرنه علی شوکت پاشا که به مقام عرفان موصوف و به کثرت مریدان معروف بود خواستار شرحی برآن حدیث شد و به دریافت تفسیر مذکور قانع و مسرور گردید . و پنج کنز نوشته ای از نبیل زرنندی در ضمن تاریخ منثورش برای این امر است که خلاصه تعالیم ابهی را درسین بغداد به عنوان پنج کنز ضبط نمود. کینی مسترو میسیس کینی از بهائیان امریکا که اخلاص و خدماتشان در سفرنامه امریکا مسطور و در آثار مرکز عهد ابهی عبدالبهاء مذکورند و اول مجمع بهائیان امریکا در حضور مولی به خانه شان تحقیق یافت . کنیسه معبد یهود و نصاری و مخصوصاً معبد نصاری و جمع آنها , کائس = جمع در لوح به ناصرالدین شاه است: " واستراحت الوحوش فی کائسها" الخ که کائس به نوع تشبیه برجای کئس و یا اصلاً به 46 معنی کئس استعمال شد . و به مناسبت مقام نقلی از مجمع البحرین میشود : " فی حدیث الدعاء غیرخزایا ولا ندای و هو من خزی بالكسر من باب علم فهو خزایان اذا استحیی حیاء مفراطاً و جمع الخزایا والندای جمع نادم و حقه فی القیاس نادمین انما جمع علی ذلك اتباعاً للكلام الاول والعرب تفعل ذلك للازدواج بین الكلمة كقولهم الغدایا والعشایا " كهف عربي غار و پناهگاه و آقا. درمناجاتی است : " سبحانك اللهم يا الهي وسيدي و مولاي ومعتدي ورجائي وكهفي و ضيائي" و در قرآن سورة الكهف وقصة اصحاب كهف معروف است قوله تعالي " ام احسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا" و شرح وهم تأویل آن در آثار این امر بارها ذکر است که در کتاب امر و خلق ثبت میباشد . کوب عربي قدح و استکان آبخوری بی دسته. اکواب = جمع. در کلمات مکنونه است: قوله: " لتشرب من زلال خميراً مثال و کوب مجد لا زوال" و در لوح به نصیر قوله: " ليظهر عليكم لآلي المكنون من هذا لكوب المخزون" 47 کوثر سورة الكوثر سورة ای از قرآن قوله: " انا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر ان شانتك هو الابتر" ما به تو بسیار فراوان دادیم به پروردگارت نماز گزار و قربانی کن که بد گوی تو پی بریده و بی نسل و اثر است . و آورده اند هنگامی که پسر پیبر عبدالله نام در گذشت عاص بن وایل تهمی وی را ابتر گفت یعنی بی عقب و قریش وی را صنوبر یعنی درخت خرما بی برگ و بار و مرد خوار و وزبون بی کس خواندند و لذا این سوره بر وی نزول یافت و از نقطه اولی شرحی تأویلی و باطنی حسب خواست آقا سید یحیی وحید اکبر در شیراز بر این سوره صدور یافت و در آن میان است قوله: " یا یحیی فات بآیه مثل تلك الآيات و بالفطرة ان كنت ذي علم رشید و انتی انا ذا انادی باذن الله فی جو العماء و لیس ما نزل فی قلبي بدء القضاء لعن الله الذین افتروا علی فی الامضاء فهل من مبارز یبارزنی بآیات الرحمن و هل من مبارز یبارزنی ببینات الانسان و هل من ذي صیصیه یقوم معی فی میدان الحرب بسیوف اهل البیان و هل من ذي قوة یکتب مثل تلك الآيات فی جحد الشمس والقمر بحسبان الا یا من فی ملکوت الامر و الخلق ان فتی عجمياً 48 هذا قد ركب فرس الجلال فاعلم ان لتلك السورة المباركة معانی کلیة فی مقام الظاهر فنها ما انت تعرفه من الكوثر حکم الولاية مخاطباً لمحمد رسول الله بان الله اعطاک علیاً ثم فی قوله فصل لربک الی ولاية الحسن ثم فی قوله وانحر اشارة الی شهادة الحسن ثم فی قوله ان شانتك هو الابتر مقامات الفجار و درکات روءسا اهل النار حیث یطلق بذلك تلك الحروف فاعرف من احرف شانتك هو الابتر انما الذین كانوا فی تلقاء ائمة الحق ذا ظلم عظیم وان عذبهم هی ثلثة عشر حرفاً بمثل ما قضی فی تلقاء شمس النبوة والولاية ثم ان تجعل المخاطب بقية الله وتأول الكوثر بنفسی لانها هو ماء الحیوان الذی یحیی به الفئدة والقلوب و انی لو اریدان افسر تلك السورة بما اعطيناک فی تلك اللیلة من كأس ماء و رفة الصین وان لا تبعت منهاج الحق و فسرت لحقیقة

الامر ولكن اليوم خوفاً من فرعون وملاً وحفظاً للحواريين من قوم علي وشيعته لم افسر حقيقة ذلك التفسير وانّ علي ذلك اللحن لو قرء احدٌ من رجال الاعراف يؤتي زوجته ماء الحيوان تلك السورة المباركة فقد قرء في رضاء الله وجهه وانّ يمثل ذلك فليلهم عباده المؤمنين وانا ذا لما كنت في مقام اثبات الدين افسر تلك السورة المباركة في شأن القائم وانّ ذلك باذن من اولياء الله حيث اشاروا لاهلها بانّ القرآن نزل في 49 حقناً الي آخرها ودرذيل نامهاي بقره و جواد وقائم نیز ذکرې از آن است. و کلمه کوثر درسياري از الواح و آثار این امر به نوع تبیین و تلویح و تشبیه ذکر یافت از آن جمله در صلوة یومیه است: " ايرب فاجعل صلوتي كوثر الحيوان والفاني يريد كوثر البقاء من ايادي جودك " و در لوحې است: " من شرب كوثر الحيوان من كووس كلها ربّه الرحمن " و قوله: " اسرعوا الي كوثر الفضل " و قوله: " لانّ فيها جري السلسيل والتسنيم ثمّ هذا الكوثر المقدس الاطهر " و قوله: " آب زندگاني بيان الهي است و همچنين بيناتش جهد نمائيد شايد اهل عالم از این كوثر باقي به حيات ابدې فائز شوند و به نور حكمت و بيان امكان را منور دارند " و قوله: " از كوثر بيان آذان امكان از قصص كاذبه مطهر شود " و قوله: " الحمد لله به حرارت محبت مشتعل اند و به نور معرفت مزین كوثر وصال كه از ائمن جواهر عالم است واعلي از ماء حيوان الحمد لله به حفظ آن فائز شده و ثمره آن را ظاهر نموده " الخ. و در ضمن نام سلسبيل هم ذكرې از كوثر است. 50 كور عربي پيچ و گردش عمامه گردسر. اكوار=جمع و به اصطلاح فلسفي دوائر گردش وسيع عالم وجود را ادوار و اكوار ياد كردند. از مركز عهد ابھي عبد البهاء در خطايي كه ذيل نام مريم درج است قوله: " در كور مسيحي و دوره عيسوي " الخ و در ضمن نام دور هم ذكر است. كوشك فارسي كاخ و قصر و ساختمان بلند و كوشك نام قريه اي از توابع آباده مركز جمعي از اهل بهاء و مذكور در تاريخ است. كوشكه باغ نام قريه اي از توابع سبزوار به رمز ك و ش در الواح مذكور ميباشد. از آن جمله قوله: " يا يراعتي اسمع ندائي انا اردنا ان نذكر اولياء الرحمن و احبائه في الكاف والسين ليفرحوا به عنيت ربهم في المآب انا ذكرنا هم من قبل مرّة بعد مرّة وهذا كرت اخري فضلاً من عندي وانا العزيز الفضل لا يعزب عن علم ربك من شئ وهو العزيز العلام ". كوم عربي تپه خاك. در كتاب اقدس است: 51 " هذا يوم فيه سرع كوم الله " منظور این است در این روز جبال مقدسه كه موعود به جلوه الهي بودند به وعده و وصال خود رسيدند. و در لوح به شيخ اصفهاني است قوله: " كوم تپه راگويند " كومون در رساله مدنيه است: " در سنه هزار و هشتصد و هفتاد ميلادي كه محاربه بين آلمان و فرنسا واقع شد و حرکات موحشه طائفه كهون ". كيان فارسي جمع كي به معني پادشاه بزرگ. در لوحې به وصف انقطاع است قوله: " ثمّ اذكر النعمان الذي كان من اعتر الملوک و من قبله احد من الكيان اذا تجلت علي قلبها شمس الانقطاع ترکا ما عندهما و خرجا عن بيتهما مقبلين الي العراء " مراد سلسله پادشاهان كيان است. كيف در كتاب اقدس است: " وكيف هذا العالم الصغير " و قوله: " وكيف الاوساخ المنجمدة و دونها " كلمه كيف در عربي براي استفهام و پرسش از چگونگي و حالت است ولي در امثال این موارد استفهام مجازي مفيد ضعف و بي اهميتي و 52 بطور اولي مشمول حكم بودن ميباشد يعني تا چه رسد به این عالم كوچك و يا به چركهاي خشكيده و پست تر از آن. كيميا در ذيل نام حرف از اثر نقطه در باب كيميا اشاره اي است و درذيل نام اكسير هم ذكرې ميباشد و از مقام ابھي الواح متعدد در علم كيميا صدور يافت كه مشهور است و نهي از مباشرت و ممارست در آن فرمودند و در كتاب ايقان وغيره عباراتي است كه دال بر انحصار آن علم به خودشان دارد و در كتاب امر و خلق و در اسرار الآثار العموميه تفصيلي ثبت است.

حرف "گ" گتسینگر از بهائیان اولین معروف امریکا ساکن کالیفرنیا شوهر میس لوا که در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور است و در ایام مسافرت با خانم درهند به کثرت مذکور گردید . گرگان که در ذیل نام استرآباد ذکر است و گرگان قصبه بلوک آشتیان که از آنجا عدّه ای از اهل بهاء برخاستند و در تاریخ ثبت میباشد . گریگوری مسترلویس گریگوری از سیاهان ایالات متّحده شمالی امریکا رئیس یکی از قدیمیترین انجمن معارف سیاهان آنجا و نیز حقوقدان و مشغول در دائرّه خزینّه دولت و امور مالی و از مبلغین معروف بهائی که سالها به نطق و تبلیغ در امریکا و غیرها کوشید و به سال 1929 در رمله اسکندریه به زیارت مرکز عهد ابهیی عبدالبهاء رسید و هنگام مسافرت در بلاد امریکا مابین او و میس متیو از دختران بهائی لندنی که هنگام سفر در ناپولی منتظر بوده ملتزم سفر شده همراه رفت و برای اشتهار نظر این امر در اختلاط و امتزاج نژادها خود عقد ازدواج بست و گریگوری سالها عضو محفل ملی بهائیان ایالات متّحده و کانادا و عضو محفل روحانی واشنگتن بود . گل الماس فارسی مذکور ذیل نام غصن از جواهر زیور زنان که از الماس با طلا گلی ساخته شود و در نام الماس ذکر است . گلیبولی خطّه ای از توابع ولایت ادرنه و هم قصبه مرکز آن خطّه و بندر تجارتي . تفصیل واقعات توقّف تبعیدی ابهیی با همراهم و حرکت از آنجا با کشتی به سوی 54 عکا در ظهور الحق ثبت است . قوله: " بعد از ورود گلی بولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر " ایل گیلان استان معروف شمالی ایران که اوضاع امر بهائی در آن قسمت مفصلاً در ظهور الحق و مختصراً در ذیل نامهای رشت و لاهیجان و غیرهما مذکور میباشد . در یکی از آثار به امضاء خادم چنین است قوله: " ای محبوب من ناس را بر استقامت بخوانید که به شأنی مستقیم مانند که ما سوی الله را معدوم دانند چه که مبادا به خوار عجل از حق محروم و ممنوع گردند چنانچه در گیلان امری واقع شد اگرچه بعد ملتفت شدند امثال این امور ثابت نخواهد ماند و لکن باید دوستان حقّ به شأنی راسخ باشند که احدی نتواند ایشان را از صراط مستقیم منحرف نماید و آنچه از قلم امنع اقدس در این مقامات نازل شد متصلاً بخوانند که شاید محفوظ بمانند بما اراده الله " الی آخرها و قوله: " دو نفس که هر دو از عقل ناس و اخبث ناس بوده به گیلان رفته و چه فتنه برپا نموده اند یکی دعوی نمود که من غصن اکبر هستم و آن نفوسی که در آن ارض بودند فوراً قبول کرده 55 اند و نفسی دیگر دعوی حقیقت نموده او را هم قبول کرده اند قد خسر الطالب و المطلوب اگر چه بعد برایشان کذب هر دو معلوم شده و لکن از اول باید اعتنا به چنین نفوسی ننمایند بلکه به قدرت ایمان و قوت محبت رحمان به تادیب آن دونفس غافل قیام نمایند سبب و علت این امور تحقیقات موهومیّه بعضی شده هر روز ندائی مرتفع از هر کار عیجلی ظاهر و خالق هم ضعیف و بی استقامت به مجرد آنکه خوار عجل مرتفع شده بعضی من غیر شعور ساجد و طائف ملاحظه در عهد کلیم نمائید بعد از آنکه به طور تشریف بردند لاجل احکام الهیه و اوامر ثلاثین به اربعین کامل شد مراجعت فرمودند خلق کثیری به خوار عجل از حق ممنوع و محروم گشته اند فرمود ای قوم من سالها به آیات الهیه و بینات ربّانیه و شئونات قدرتیّه و ظهورات احدیه مابین شما بودم و شمارا به حق دعوت نمودم و شما هنوز به تمامه متوجه انوار وجه قدم نشدید چه شد که به یک خوار عجل عاکف و ساجد گشتید " ایلخ

حرف "ل" ل - لام مکسور در عربی وارد بر اسماء مجرور از حروف جارّه و در معانی کثیره استعمال میشود که از آن جمله استحقاق میباشد چنانچه در کتاب اقدس است: " تسع رکعات لله منزل الآيات " و قوله : " طوبى لمن شرب كوثر البقاء من يد الفضل والعطاء " و قوله : " لك الحمد يا من في قبضتك زمام الاديان " و قوله: " كما ترك العظام للكلاب "

وقوله : له الامر والخلق
 وقوله: " وجعلنا الدار المسكونة والالبسة المخصوصة للذرية " . دیگر معنی تعلیل .
 نیز در کتاب اقدس است : " قد احب الله جلوسكم على السرر والكراسي لعز ما عندكم " وقوله: " لذا نزلنا اللوح وزيناه بطراز الاحكام "

وقوله: " قل انه قد انزل بعض الاحكام لئلا يتحرك القلم الاعلى في هذا الظهور " الخ
 ومعاني دیگر در کتب نحو تفصیل داده شده.
 و نیز ل لام مکسور زائده برای تأکید نفی و برای تبیین فاعلیت و مفعولیت و برای استغاثه و غیرها می باشد و اسم مؤول
 ما بعد آن در محلّ مجرور است

وقوله: " تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من یدکرني بین عبادي " که ل جاره مذکور از مختصات اسم است و چون بر فعل
 مضارع درآید آن فعل به تقدیر آن ناصبه منصوب و به تأویل مصدر مجرور قرار میگیرد یعنی " لظهور من یدکرني " و نیز ل
 لام مکسور برای افاده طلب و دعاء و نظائر آنها میشود و مابعدش فعل مجزوم می باشد و چون او و فاء و حتی و ثم عطفي
 قبل از آن درآید غالباً به سکون خوانده میشود و دخول ل امر مذکور غالباً بر صیغه غایب فعل مضارع و کتدر دو صیغه
 متکلم وارد میگردد و از آن کمتر ورود درشش صیغه مخاطب می باشد . و ل لام مفتوحه مفید معانی چندی است . اول
 تأکید در مضمون جمله و در صورتی که ان از حروف مشبهه به فعل در کلام باشد لام مذکور در وسط جمله یعنی بر رأس
 خبر انّ در می آید و الا در رأس جمله قرار میگیرد .

در کتاب اقدس است: " قل انه لروح الحيوان "

وقوله: " قل ان هذا هو القضاء المثبت "

وقوله: " لعمرى لا تبقى عزة الاعزاء "

وقوله : " قل هذا لظهور يطوف حوله الحجة والبرهان "

و قوله : " قل هذا لسماء فيها كنز ام الكتاب " و " قل هذا هو العلم المكنون "

در مغنی الیب ابن هشام است: " اللام الزائد وهي الداخلة على خبر المبتدا " في نحو قوله " ام الجليس لعجوز شهرته " و
 قيل الاصل " لهي عجوز شهرته " دیگر: لام جواب قسم که در کتاب ایقان خبر مأثور از امام جعفر صادق را آوردند
 والله ليحصن الله ليغربلن " در فعل مضارع مجهول جمع مذکر غائب مؤکد با نون ثقیله یعنی به خدا این مدعیان تشیع
 و محبت با ما پاک و خالص و امتحان کرده و به غربال زده میشوند . دیگر: لام جواب لولا قوله: " لولا الافتتاح لكان
 مكنوناً في ازل الآزال " و در اسرار الآثار العمومیه بیش از این تفصیل است . لا در عربی به اقسامی است چون

لاء نفی جنس در کتاب اقدس است : " لا بأس عليكم في الكتاب " وقوله : " من اول الذي لا اول له " وقوله: " "

وان ازداد لا بأس " وقوله: " لا اله الا انا " و در خطاب و صایای عهد است: " صریحاً لأحراك للاعضاء " به خاک

افتاده اعضاء بی حرکت . دیگر " لا " عاطفه در کتاب اقدس: " زينوها بما ينبغي لها لا بالصور والامثال " وقوله: " انا

امرناكم بكسر حدودات النفس والهوي لا ما رقم من القلم الاعلى " دیگر " لا " جواب . در کتاب اقدس است قوله :

59 " وهل رأيتم لما عندكم من قرار او وفاء لا ونفسي الرحمن " وقوله: " هل تعرفون من اي افق يناديكم ربكم الابهني

وهل علمتم من اي قلم يأمركم ربكم مالک الاسماء لا وعمرى . " دیگر " لا " نفی در کتاب اقدس قوله : " لا يقبل احدهما

دون الآخر " وقوله: " علي شأن لا توصف بالاذكار " و در خطاب و صایای عهد است " لا تأخذهم لومة لائم ولا

تلهيمهم تجارة ولا عزة ولا سلطة عن عهد الله " الخ ملامت هیچ ملامت کننده ای آنان را نگیرد و اثر نکند و باز ندارد

و هیچ تجارت و عزّت و فرمانداری ایشان را از عهد و پیمان خدائی باز ندارد . دیگر "لا" نهی در کتاب اقدس است :
 " ولا تضيعوا اوقاتكم بالبطالة والكسالة " و قوله: " لا تجعلوا اعمالكم شرك الآمال " و در کتاب اسرار الآثار العمومیه تفصیلی
 است. لابداً در لوح سلطان است: " لابداً حفظاً لعباد الله معدودي به والي عراق توجه نمودند " الخ که
 لابداً 60 با لاء نفي جنس و مبني بفتح و بدّ به معنی چاره و محذوف الخبر یعنی "هیچ چاره موجود نیست" و عرفاً بمنزله
 کلمه مفرده "جبراً" و "کرهاً" قرار گرفت و لذا به تنوین و حالت نصب استعمال میشود . لازب عربي اسم
 فاعل در لوحی است: " بلاء لازب " بلاء غلیظ چسبناک ثابت. لاهای شهر مشهور کشور هلند در اروپا محل
 انعقاد نخستین کنفرانس صلح جهان در اوایل امیام میثاق مرتبط و مذکور در این امر گردید و بعضی در آنجا از بومی و خارج
 محبّ و متعلق بودند و خطاب به لاهای از آثار نفیسه شهریه میباشد که در جواب نامه انجمن صلح صادر فرموده اند
 قوله: " در این ایام یک نامه به تاریخ 11 فوریه 1916 رسید و فوراً جواب تحریر میگردد " الخ و در نامه خطاب به احمد
 یزدانی است که در سال 1339 هج. ق. مطلق 1920 مأمور نشر این امر در آن کشور فرمودند قوله: " نامه ای از بعضی
 از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی مرقوم گردید به ایشان تسلیم نمائید معلوم است که این جمعیت چنانچه شهرت
 دارد نیست در مقام صحبت اشاره 61 کنید که مجلس لاهای پیش از حرب رئیسش امپراطور روس بود و اعضایش
 اعظم رجال با وجود این مانع از این حرب مهیب نگشت حال چگونگی خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدید تر یقیناً
 واقع گردد یقیناً در این شبهه ای نیست " و قوله: " ای حقیقت جو شخص محترم " الخ لایعزب در لوح به شیخ
 محمد تقی مجتهد اصفهانی است: " انه لایعزب عن علمه من شیء " که در قرآن است: " وما یعزب عن ربک من شیء "
 از او چیزی دور و نهان نمیشود. عزب یعزب عزوب. لم یزل لایزال منفي به لم ولا مضارع زال به معنی جدا
 نشد و نمیشود مانند "مازال" به افاده دوام و پیوستگی در گذشته و آینده یعنی همیشه بوده و خواهد بود و حتی عبارت
 "لا يزال" به منزله اسم مفرد وصفی مانند دائم و باقی و ابدي و غیرها و وصف برای خدا کثرت استعمال یافت و در آثار اهل
 کثیر استعمال است . از آن جمله در لوحی است: " هو العزیز لم یزل نفحات قدس رضوان عنایت الهی دروزیدن بوده
 62 و لا یزال روائع عزّ معنوی از یمین عرش ربّانی در هیوب خواهد بود " و در لوحی دیگر: " هو الله العزیز توحید بدیع
 مقدّس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عز حضرت لایزالی را لایق و سزا است که لم یزل و لایزال در ممکن قدس
 اجلال خود بوده " و در محلی دیگر قوله: شاید به عنایات سلطان لایزال به ملکوت باقی درآید " . لبّ - لبیب خرد
 تند و تیز . الباب = جمع . در لوحی است: " تفکر لتعرف ما کان مستوراً عن اولی الالباب " لبیب = عاقل الباء =
 جمع . در لوح طبّ است: " لسان القدم ینطق بما یكون غنیة الالباء عند غیبة الاطباء " لبیب عربي کلمه
 ای است که پس از استماع امری به معنی اطاعت و اجابت و اقدام اکید مکرر گفته میشود . لبّی (با الف مقصوره بریاء)
 یعنی لبیب گفت و اجابت کرد . و در صورت صلوة کبیر است: " و لبیب لبیب اصفیاءک فی هذا الفضاء " و در
 خطابی در حقّ زین المقرّین است قوله: " ربّ ربّ انه سمع ندائک عند تبلیج صبح احدیتک و لبّی لندائک " الخ . 63
 لثام عربي حجاب و نقاب برین و پیرامونش در لوح به حاجی محمد کریمخان است: " و كذلك اللثام مخصوص
 بالمرأة یقال لثمت المرأة ای شدّة اللثام علی فیهسا ثمّ استعمل فی الرجال والوجه كما ذکر فی الکتب الادبیة " . لجة - لُجّی
 عربي آب زیاد . در لوح به اشرف است: " ثمّ اذکر من لدنا احباء الذين ما منعهم الاحجاب عن الدخول فی لجة رحمة
 ربک المعطي الکریم " . لُجّی دربار وسیع اللجة . در لوح به احمد است: " تالله الحقّ آن بحر اعظم لُجّی " الخ . لحاظ -
 لحظّات عربي مراقبت تحت نظر . در لوح به نصیر است: ملاحظّة " لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر
 واحدی به آن ملتفت نه " لحظّات = جمع . لحظة نگاهی . نیز در لوح به نصیر است: " لحظّات عنایتم به دوستانم ناظر "

ملاحظه به معنی مطالعه و دقت نظر.

64 لحن عربی. در کلمات مکنونه است " کَلِمًا نَزَلَتْ عَلَيْكَ مِنْ لِسَانِ الْقُدْرَةِ وَ كَتَبَتْهُ بِقَلَمِ الْقُوَّةِ قَدْ نَزَلْنَا عَلَيْكَ قَدْرًا وَ لِحْنًا لَا عَلِيَّ شَأْنِي وَ لِحْنِي " به معنی لهجه و لغت . لِحِي الف مقصوره براء عربی در لوح بشارات است: " زمام البسه و ترتیب لِحی و اصلاح آن در قبضه اختیار عباد گذارده شد " جمع = لِحِيه ریش و البسه جمع لباس پوشاک . لَدُنَّه عربی . در مناجاتی در خطابی در حق بهائیان است : " رَبِّ اجْعَلْ يَوْمَهُمْ هَذَا سَعِيدًا لَنَا... لَدُنَّه الرَّءَاءِ " اَلْح به معنی نرم و ملایم رداء , که مراد آرامش و آسایش اخلاق و احوال میباشد . لَدِي (یا با الف مقصوره) عربی به معنی عند عربی و نزد فارسی در لوح به اشرف است : " ثُمَّ اعْلَمْ بَانَ تَمَّ مِيقَاتِ وَقُوفِكَ لَدِي الْعَرْشِ... ثُمَّ ذَكَرَهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنَ الَّذِينَ هُمْ خَلَقُوا بِأَمْرٍ مِنْ لَدُنَّا " . 65 لُر قومی معروف در ایران . در یکی از آثار ابهی است قوله: " عَرِيضَةٌ دَرُوِشَعْلِي بِه حَضُورِ فَائِزٍ وَ هَذَا مَا نَزَلَ لَهُ اِي لِرَبِّخْتِيَارِي مِنْ بَحْتِ يَارْتِ بَادِ كِه بِه اِخْتِيَارِ بِه وَجِهٍ مَخْتَارِ تَوَجَّهَ نَمُودِي بِصَرِّ مَمْدُوحِ اَنْ اَسْتِ كِه بِه اَيْنِ مَقَامِ جَلِيلِ وَ ذَكَرَ جَمِيلِ فَائِزِ شَدِي وَ اَكْثَرِي اَز فَصْحَاءِ وَ بَلْغَاءِ بَعِيدِ وَ مَحْرُومِ مَانَدَنْدِ كَلِّ لِرِ اَقْبَلِ اِلَيْهِ اِنَّهُ دَرَّ وَ كَلِّ حُلُوٍ مَنَعَ عَنْهُ اِنَّهُ مَرٌّ " اِلِي آخِرَهَا . لَضَلَّضِ عربی به معنی مراقب و متوجه جوانب خود . در لوح به حاجی محمد کریمخان است : " وَلَا تَكُنْ كَالْأَرْقَمِ اللَّضَلَّضِ " . لَطْفَعْلِي لطفعلی قزوینی بهائی در آثار ابهی ذکر است قوله: " وَ نَذَكَرُ فِي هَذَا الْمَقَامِ مِنْ سَمِي بِلَطْفَعْلِي " اَلْح . وَ لَطْفَعْلِيخَانَ كُلبَدِي مَارَنْدَرَانِي سَرْدَارِ جَلِيلِ دَرِ دَوْرَةِ مِيثَاقِ مَذْكَورِ وَ مَشْهُورِ بُوَد . لَطْفِي (یا با الف مقصوره) عربی آتش و شعله و دوزخ . در مناجاتی و خطابی است : 66 " وَ اجْعَلْنِي مَنجَذَبًا بِذَكَرِ احْبَابِكَ وَ مَتَسَعِّرًا بِلُظِي نَارِ حَبَّةِ اَصْفِيَاثِكَ " وَ قَوْلُهُ : " وَ احْتَرَقَتْ بَنِيْرَانِ الْهَجْرَانِ وَ لُظِي الْحَرْمَانِ " . لَعْب - مَلْعَبٌ لعب بازی و شوخی . مَلْعَبٌ = بازیچه در لوح بشارات است : " وَلَكِنْ يَا قَوْمِ اَيَاكُمْ اَنْ تَجْعَلُوْا اَنْفُسَكُمْ مَلْعَبِ الْجَاهِلِيْنَ " وَ دَرِ لُوحِ دُنْيَا اَسْتِ : " بَعْضِي اَز رِجَالِ خُودِرَا مَلْعَبِ جَاهِلِيْنَ نَمُودَنْدِ " لَعَلَّ در عرف ادبی ملائی فارسی عصر قاجاریه در جمل فارسی به کثرت استعمال میشد و به همان معنی لعل از حروف مشبّه بالفعل عربی بود و در کتاب بیان امثال این عبارت مذکور است قوله: " وَ اَزْ جُوهْرِ دَلِيْلِ نَظَرِ بَرِنْدَاشْتِه لَعَلَّ دَرَّ اَنْ رُوزِ نِجَاتِ يَابِي " که به فارسی شاید و گویا و ظاهراً گفته میشود . لَعْنٌ - لَعْنَةٌ مصدر عربی به معنی رسوائی و خواری و طرد و تعذیب و دشنام است و در قرآن موارد لعنت غالباً شیطان و ارکانش از رؤسا منافقین و کفارند و در آثار باب اعظم نیز امثال مَلَا جُودِ بَرْغَانِي وَ هَمْرَهَانَشِ وَ غَيْرَهُمْ اَز 67 رُؤْسَاءِ 65 منافقین و معارضین مذکور در تاریخ اند . وَ دَرِ اَثَارِ اِبْهِي غَالِبًا رَاجِعٌ بِه بَابِيَانِ وَ اَزْلِيَانِ مِيْبَاشَد . اَز اَنْ جَمْلَه اَسْتِ قَوْلُهُ : " قَلِّ يَا مَلْعُوْنُ اَنْتَ لَوْ اَمَنْتَ بِاللّٰهِ لَمْ كَفَرْتَ بِعَزِّهِ وَ بَهَائِهِ " وَ دَرِ لُوحِ رِئِيْسِ اَسْتِ : " اِنَّ الَّذِيْنَ ضَيَعُوْا الْاَمْرَ وَ تَوَجَّهُوْا اِلَى الشَّيْطَانِ اُولٰٓئِكَ لَعْنُهُمُ الْاَشْيَاءِ وَ اُولٰٓئِكَ مِنْ اَصْحَابِ السَّعِيْرِ " اَوَّلُ خَطَابِ بِه مَلَا جَعْفَرِ نَرَاقِي بَابِي اَسْتِ كِه دَر اَنْ اَيَامِ سَاكِنِ عِرَاقِ بُوَد وَ دَوْمٌ رَاجِعٌ بِه مِيْرَزَا يَحْيِي اَزَلِ وَ پِيْرُوَانَشِ مِيْبَاشَد . وَ رَاجِعٌ بِه مَغْرُورَانِ وَ مَتَعَرِّضَانِ بِه اَعْمَالِ دِيْكَرَانِ هَمْ ذَكَرَ لَعْنَتِ اَسْتِ . وَ دَرِ لُوحِ دُنْيَا رَاجِعٌ بِه ذَمِّ كَثْرَتِ لَعْنِ بِه غَيْرِ حَقِّ قَوْلُهُ : " حَالِ اَز حَقِّ جَلِّ جَلَالِه بِطَلْبِيْدِ كِه حَزْبِ شِيْعَه رَا هِدَايَتِ فَرْمَايِدِ وَ اَز صِفَاتِ نَالَايِقَه نِجَاتِ بَخْشَدِ اَز لِسَانِ هَرِيْكَ اَز اَنْ حَزْبِ دَر هَرِ يَوْمِ لَعْنَتَهَا مَذْكَورِ وَ مَلْعُوْنٌ بَا عَيْنِ حَلْقِي اَز غِذَاهَا يَوْمِيَّةً اَنْ حَزْبِ اَسْتِ " اَلْح . وَ اَثَارِ اِبْهِي كِه دَر مَنَعِ اَز لَعْنِ وَ طَعْنِ دَر اَيَامِ اَخِيْرَه شَانِ صَدُورِ يَافَتِ دَر كِتَابِ اَمْرِ وَ خَلْقِ ثَبَتِ مِيْبَاشَد . لُغُوبٌ عربی شدت خستگی و از کار و اماندن . در لوحی است : 68 " كَيْلَا يَأْخُذُكَ مَوْتٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا لُغُوبٌ " وَ نَصَبٌ نِيْزٌ بِه مَعْنِي خَسْتِگِي اَسْتِ وَ دَر سَغْبِ نِيْزٌ ذَكَرِي اَسْتِ . لِقَاءٌ مصدر عربی به معنی دیدار و برخورد و روبرو شدن . وَ نَامُ لِقَاءِ اللّٰهِ اَز قُرْآنِ مَتَدَاوَلِ گِشْتِ . قَوْلُهُ : " اَلَا اِنَّهُمْ فِيْ مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ اِلَّا اِنَّهٗ بَكَلَشِيْئِيْ مَحِيْطٌ " وَ دَر اَنْ كِتَابِ وَقُوعِ لِقَاءِ اللّٰهِ

در یوم مآل به سبک دیگر کتب مقدسهء سامیه بلکه بیش از آنها استعمال یافت و بسیار متدینین محمول به ظاهر و به نوع تشبه و تجسم گرفتند و تنزیهین قائل به حذف مضاف و تأویلات دیگر شدند و برخی به فلسفه های اسراریه و غیرها متشبه گردیدند و لی مقام نقلیه و مخصوصاً مقام ابهی در کتاب ایقان و غیره مراد از لقاء الله را ظهور اعظم خودشان بیان کردند از آن جمله در لوحی است: " فلماً ختم النبوة بحبیبه و وعد العباد لقاءه یوم القيمة کما اتم فی الکتاب تقرؤون بحیث ما احصینا فی الکتاب امراً اعظم من ذلک فلماً جاء الوعد و مضي الايام و قضي الامر و غنت الروح و نادت الورقاء و جاء الله علی ظلل من الانوار و الملائكة کانوا فی حوله علی بوارق النور یرکبون " الخ و قوله: " هو الباقی هذا کتَاب جعلناه لقاءنا للذین اقبلوا الی الله فی تلک الايام الّتی 69 فیها تغیرت البلاد و من زارما نزل من جهة العرش فی هذا اللوح و یجد نفسه فی ریب من لقاء ربّه انه ممن اعرض عن الله فالحق الاصبح " الخ در ایام فتنه و انقلاب و اغتشاش اوضاع عکا بود و سفر به آنجا و زیارت لقاء را اجازا ندادند و زیارت از بعد را لقاء معین فرمودند و لی از ایران و غیره کثیری بی خبرانه به عزم لقاء سویی عکا میشتافتند و نیمهء راه از بهائیان خبر می یافتند و مراجعت مینمودند و هم در اوائل سخن عکاء نفوس بسیار میرفتند و به علت مخالفت دولت عثمانی و مراقبت اعداء فائز به لقاء نشده بر میگشتند و به لسان حال و مقال مضمون شعر زلالی هروی میسرودند که گفت: چشمی که بود لایق دیدار ندارم دارم گله از چشم خود از بار ندارم تلقاء نیز به معنی دیدار و رو روشن شدن و هم جای دیدار است و در لوح به اشرف قوله: " و ادخلک تلقاء العرش "لقاء به معنی روبرو و جلو انداختن و داخل کردن در لوح رئیس است: " و یلقی فی القلوب حبّ اولیائه " و در لوح به اشرف: " ان یا اشرف اسمع ما یلقیک لسان القدم " که به معنی یلقی علیک و از باب منصوب به نزع الخافض میباشد. لَمَزَ عربی عیب گیری به چشم و غیره در کتاب اقدس است: 70 " و ما یتحرک به اعین اللامزین " و همز بیشتر در عیب گیری به زبان است. در قرآن است: " و یلّ لکلّ همزة لمزة " و غمز عیب گیری با اشارات ابرو و مژه. و تفصیلی در اسرار الآثار العمومیه است. لَمَمَ عربی کار بخردی و گاه خفیف در لوح به حاجی محمد کریم خان است: " من عجل فی اللّم سقط فی الندم " لم یطعاطوا در خطابی در وصف شهداء خراسان است: " و لم یطعاطوا امرای شمر من حیوان فکیف الانسان " به کاری نپرداختند که حیوان از آن مستکره شود تا چه رسد انسان. لنجان از اقسام تابعه اصفهان در ایام ابهی مسکن بهائی گردید چه ملا عبدالله که تعلیم و تربیت نونهالان مینمود در حدود سال هزار و سیصد و اند هجری قمری به واسطه آقا هادی نام اصفهانی که با برادر بهائیش آقا باقر نام در شهر تجارت میکردند و بالاخره در فتنه معروف به فتنه قنسول خانه در سال 1320 به ترس و احتیاط افتاد و ازهر دونسلی در جامعه مشهود 71 نیست، مطالب این امر بشنید و به سبب رؤیا که مرغانی زیبا در ترانهء جاء الخلق و ذحق الباطل خواب دید بهائی شد و خدماتی بسیار در این امر کرد و الواحی در حقیقت صادر گشت و عاقبت در اصفهان به سال 1355 در گذشت و خاندانی به نام یزدانی غالباً بهائی از او برجاست. دیگر آقا سید برکات که از طبقه علماء و سادات بود و در دوره ابهی به زیارت رفت دیگر آقا سید عبد العنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در قریه سدهء لنجان شد از آنجا به دیگر قراء انتشار یافت که اکنون کم و بیش برقرارند لندن پایتخت شهیر دولت انگلیز که در ایام ابهی به عکاء جمعیت سکنه اش 433018 نفر بود و در لوح خطاب به ملکهء ویکتوریا است قوله: " یا ایها الملکه فی لندن " الخ و از غضن اعظم عبدالبهاء است: " احبّای لندن فی الحقیقة ثابت اند و راسخ حزب انگلیز در جمیع موارد ثابت و مستقیم اند و به حدوث مشکلات جزئیة نلغزند نو هوس نیستند که ایامی چند به کاری مباشرت نمایند و به اندک سببی کلال و ملال آرند" الخ. و احوال مسافرت به آنجا و هم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامهء اروپا مسطور است و در تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور

میباشد . 72 هُتَّ عربی زبان از دهن درآوردن و هف هف سگ در مناجات نفرین نامه باب اعظم بر سامری و عجل و خوار قوله: " وَاَنْتَ لِتَشْهَدَ لَمَّا ارَادَ نَفْسَ بَانَ یُحْمَدُ حَجَّیْ کَتَبْتَ لَهُ فِی الْحَیْنِ بِمَثَلِ مَا ارَادَ مِنِّی لَیَصْمِتَ عَنْ لَهْتِهِ وَ لَثْلَا یَجْتَرِحُ عَلِی بَعْدَ مَا عَلِمَ اَنَّ عِبَادَکَ الْمُؤْمِنِیْنَ قَدْ اتَّبَعُوْنِی وَلَا یَشْرُکُوْنَ فِی مَقَامِ الْحُکْمِ مَعِیْ اَحَدًا " که مراد از هُتَّ موعود می باشد . لَهِیْب - مَلْتَهَبْ لَهِیْبِ عَرَبِی حَرَارَت و فُرُوز و زَبَانَةُ اَنْتَشْ دَرلُوح رَئِیْس است: " بل بما فعلت زاد لَهِیْبَا " مَلْتَهَبِ فُرُوزَانَ وَ جُوشَانَ قوله: " وَاِنَّهَا لَهِی النَّارُ الْمُشْتَعَلَةُ الْمَلْتَهَبَةُ " لَوَاء عَرَبِی عِلْم . اَلْوِیة = جمع . دَرکَابِ اَقْدَس ایت: " طُوبِی لَکُمْ یَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ فِی الْبَهَاءِ اَنْتُمْ اَمْوَاجُ الْبَحْرِ الْاَعْظَمِ وَالْوِیةُ النَّصْرُ بَیْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِیْنَ " و لَوَا بَارِئِی ضَمِنَ نَامِ پارِیْس ذکر است . لَوَاحُ عَرَبِی بادهای باران دهنده به ابر و باردهنده به درختان در خطاب معروف به عمه است: 73 " وَ مَرَّتِ الرِّیَّاحُ الْاَوَّاحُ فِی الْبَقْعَةِ الْمُبَارَکَةِ الْاَرْضِ الْمَقْدَسَةِ طُورِ سِیْنَاءِ " لُوتَر مارتین لوتر آلمانی مؤسس مذهب پروتستان متولد به سال 1482 م. و متوفی به سال 1546 م. در ساله مدینه است: " در قرن خامس عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضای اثنا عشر هیئت مذهبی کاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخرأً محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل که عدم تجویز تزویج رها بین و تعظیم و تکریم صور حواریین و رؤساء سلف مسیحین و عادات و رسوم مذهبی زائده بر احکام انجیل با پاپ مخالفت نمود. با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ به درجه ای بود که کل ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب و مضطرب و ربط امور مهمه قطعاً اروپا در بزمین قوت و قدرتش مودوع و مرتبط و لکن چون در این مسائل که جواز تزویج رؤسای دینی و عدم بحدود و تعظیم بر مثال و صور معلقه در کانس و ابطال عادات رسمی زائده بر مضامین انجیل لوطر محقق و محقق بود و به وسائل لازمه تزویج تشبث نمود در ظرف این قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خمس قطعاً 74 آلمان وانگیس و بسیاری از اهالی نچه (خلاصه) تقریباً دوست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری در مذهب پروتستان داخل گشتند " اَلْح لُوح عَرَبِی صَفْحَةٌ پهن از هر چیز که قابل کتب و نقر باشد از چوب و سنگ و کاغذ و استخوان و غیرها . الواح = جمع . و لوح محفوظ و لوح حفیظ صحیفه الهیه را گفتند که در ذیل نام اُم و حفظ ذکر است و در لوح حکمت به این عبارت بیان فرمودند: " کَلَّمَا اَرْدْنَا اَنْ نَذْکُرَ بَیِّنَاتِ الْعُلَمَاءِ وَالْحُكَمَاءِ یَظْهَرُ مَا ظَهَرَ فِی الْعَالَمِ وَمَا فِی الْکُتُبِ وَالزَّیْرِ فِی لُوحِ اِمَامِ وَجْهِ رَبِّکَ نَزِی وَ نَکْتَبُ " و لوح در آثار ابهی اطلاق بر کل آثار معظمه دینی شد. به نبیل در کتاب اقتدارات: " ظهور قلم و مبشر جمالم دولوح فرستاده بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن چیزی نبوده نظر به مصلحت الهی امر را ستر فرمودند " اَلْح ولی اصطلاح در نفس آثار صادره از ایشان گردید که به عنوان لوح و الواح همه جا در مکالمه و مکاتبه مشهور می باشد چنانچه اطلاق بر نامه مرسوله معاندین هم فرمودند و در ذیل نام بغداد درج می باشد قوله: 75 " قَدْ حَضَرَ بَیْنَ یَدَیْنِی لُوحٌ مِنْ اَحَدٍ " اَلْح و در لوح حکما ذکر الواح هر مسیه است و در لوح به اشرف: " قَمَّ ثُمَّ اَذْهَبَ بِلُوحِ اللّٰهِ اِلَی عِبَادَةِ الْمَرِیْدِیْنَ " و در کتاب اقدس: " یَا قَلَمُ الْاَمْرِ تَحَرَّکْ عَلِی اللّٰوْحِ بِاِذْنِ رَبِّکَ " و در لوحی است: " اَنَا نَسَمِی الْکِتَابَ مَرَّةً بِاللّٰوْحِ وَاخْرِی بِاسْمِ اٰخِرْتُمْ اللّٰوْحِ بِالْکِتَابِ وَبِاسْمَاءِ اٰخْرِی اِنَّهُ لَهُو الْحَاکِمُ عَلِی مَا یرِیدُ " و قوله: " الواح منزله از سما مشیت الهیه در هر شأنی نازل ذکر می باقی نمانده مگر آنکه از قلم اعلی جاری شده و سؤالی مشاهده نمیشود مگر آنکه جواب آن از افق سما معانی مشرق و لائح گشته اگر چه بسیاری از آنچه نازل شده به ضیق وقت و طغیان اهل عناد مفقود و محو شده و لکن در تحصیل آنچه موجود است همت نما تا به یقین کامل شهادت دهی که جمیع ما ذکر و یذکر از قلم قدم جاری گشته " اَلْح و در کتاب اقدس است: " قَدْ زَیْنَتِ الْاَلْوَاْحِ بِطَرَاذِ خَتْمِ فَالِقِ الْاَصْبَاحِ " مراد آنکه اهل بهابدانند که الواح با خاتم آن حضرت محتوم است و اشتباه به میان نیاید و بیشتر از الواح خصوصاً الواح مهمه عمومی نسخه اصلیه در دست نیست و عده ای از الواح به تسمیه خود آن حضرت یا به تلقیب دیگران و غالباً با

اضافهٔ به 76 اسامي مخاطبين متد رجا نام دارشدند مانند: لوح بشارات لوح اشراقات لوح سلطان لوح مریم لوح رئیس لوح شیخ و غیرها که در موارد مقتضیه ذکر است و بیشتر نام مخصوص ندارند و عدهٔ بسیاری آنها که طرف خطاب و هنگام صدور و علل آنها متداول نبود روشن و ذکر گشت و در آثار آن حضرت نامهای بدیع برای عده ای از الواح مانند : قارعة صاخة و

غیرها نام برده شده که در ذیل نام صحیح ذکر می باشد . و نیز نام الواح زیر جدیہ و یاقوتیہ و غیرها است که مولی الوری عبدالبها بیان فرمودند که چنین الواحی در عالم شهود نزول نیافت . و نیز برخی نامه های پر فصاحت و معانی شورانگیز از بعضی مهمین مانند آثار منیر منیب کاشانی که ضمن نام آقا ذکر است تکثیر نسخه و ترتیل و تداول به نام الواح داشت و در خاطر است که شیخی به حیف در محضر غصن اعظم عبدالبهاء اثر معروف منیر مشتمل بر بیت : "ای طوطی خوش ناطقه بشکن تو قفس را " خواندند و ایشان چنین فرمودند که الواح نیست از نوشتجات ایام بغداد است و نیز آنچه کاتبین و اطرافیان ابهی مینوشتند و منتشر میشد باقی ماند که اهم آنها آثار اغصان و خادم و مقداری هم نوشته های محمد جواد قزوینی است که در 77 ذیل نامهای آقا و جواد و غیرها ذکر است و خادم در بعضی نوشتجاتش بهائیان را توصیه کرد که آثار او را جمع آوری کنند و غصن اعظم عبدالبهاء از او خطی گرفتند که تماماً با ملاً ابهی بود و تکثیر نسخه کرد که نزد بهائیان موجود است . و آثاری از غصن اکبر فی مابین منتشر گردید که در ذیل نام محمد ذکری می باشد و برای نمونه قوله: "هو البديع في افق عزمينع ح ع ب د تبارك الذي ارتفع السموات بغير عمد واستوي علي الماء عرشه وانه بلكشي شهيدا وانه لا اله الا هو وانه بكل علم عليما قل يا عبد اتبع ما ينطق لك الروح بلسان صدق عظيمًا ثم ابلغ الناس بهذه الآيات ليتذكروا في انفسهم ولن يتبعوا خطوات كل كافرا ثما قل يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم ورزقكم ولا تعترضوا به علي قدر نقيرا و قطميرا قل يا ملام تكفرون بالله بارتكم و تعترضون بهذه الآيات لان هذا قد نزل من عند الله المقتر العليم الحكيمًا ثم قل يا قوم قد ظهر غضنفر الله في الارض و فرمته كل حمير ذي رجلين و ملام قلوبهم من خيفة الله المقتر القدير او ما آمن احد منهم اياكم ان لا تكونوا بمثلهم مشركا مرتدا كفروا ثم اسعوا في سبيله لئلا يزلكم الشيطان وان رأيتم بائه قعد علي فناء الباب و يمنكم عن الدخول في بابه و التشرّف بجمله اذا انتم لا تلتفتوا اليه فتوكلوا علي الله 78 ربكم ثم ادخلوا في حرم قدس منيعا وانك يا عبد اعمل بما وصيناك في كتاب ربك العزيز المنيرا ثم اشهد بانه لا اله الا هو وانه بلكشي شهيدا ثم اشرب ما يسقيك ساقى الروح من هذا الكوب الذي كان من ذهب الايقان مصنوعا ثم ارزق من شراب هذه الشجرة غرست في هذا السينا بيد ربك العليم الخليم الحكيم الرحيمًا ثم قل يا قوم اسمعوا نداء هذا الذي ظهر بين السوات والارض و يقول بان يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم بامرهم و كونوا بقوله سماعا سامعا سميعا وجماله بصارا باصرا بصيرا و بجلاله نظارا نظارا نظيرا ثم اشهدوا بانه لا اله الا هو وانه بلكشي عليما حكيمًا قادرا مقترًا قديرا سبحانه و تعالي عما تشركون به و تعترضون بجمله العزيز المنيرا وانك يا عبد كن في كل آن شاكرًا لله ربك و متوكلًا عليه و كن في دين الله قائما مستيما و الروح و التكبير و البهاء و السناء عليك ان انت متوكلًا علي ربك الرحمن الرحيمًا وانه بلكشي حليما وانه قواما كريما علاما رحيمًا من النبيل قبل علي" وقوله : " هو هو ان يارحيم فخرج عن تلك الارض من قبل ان يخرج الغلام عن بينكم و كذلك نأمرك ان تكون لامر ربك مطيعا و حين الخروج لا تخرج معك من شئ فاجعل زادك حيي و مقصدك امري و درعك التوكل علي 79 نفسي التي كانت في الارض و حيدا اياك فاحفظ نفسك من معاشره مغلين ثم وجهك عن وجوههم و سمعك من نعماتهم لئلا تأخذ روائح الزرنينخ من انفسهم و تكون من شاطئ البحر بعيدا ثم ذكر الناس بهذا الذكر الاعظم لعل يقومون عن الغفلة و يعرفن بارئهم في قيص اسم بديعا فاحرق حجات الوهم بسلطاني الذي كان علي العالمين محيطا قل يا قوم لا تبدلوا

حَبّ الغلام بدونه ولا تشروه بدراهم عديدة انّ الذين تجدون منهم رائحة الغلّ تالله اولئك اشرفنا من التمرود واعظم كفرا من الفرعون اياكم ان لا تقرّبوا بهم ثمّ احترزوا وكونوا في تجنّب منيعا ثمّ اشهد نفسك اعلم من الذين هم ما دخلوا حصن ولايتي لئلا يزلك كبر العمام من الذين كفروا واشركوا لانّ العلم هو حيي ومن دونه وساوس الشيطان كذلك القيناك من جوهر العلم لتكون بذلك عليما " و قوله: " بسم الله البهي الابهي الابهي قد طلعت شمس البقاء عن جبين البهاء طوي لمن استشرق باسراقها قد ظهرت طلعة القدس عن مشرق اسم الله الاقدس الاعلي طوي لمن انقطع عمّا سواها قد اشتعلت نارالله في سدرة الامرطوي لمن اشتعل من لهيبتها قد اتت نفس الله بجنود الوحي والالهام طوي لمن حضر تلقائها قد اشرفت شمس العرفان طوي لمن استنور بانوارها ان يا 80 عبد ان اشكر الله بما استشرقت في سنة القبل من شمس العظمة وحضرت بين يدي نفس الله وشرفت بلقائها اياك ان تحزن من شيء كن منقطعاً عن الدنيا وما فيها ومن امثالها واذ كر هؤلاء الاسراء في ايامك ثمّ انقطع عمّن علي الارض ومن اسبابها والبهاء عليك وعلي من اخذ جواهر الحكمة من اصداقها احبائي ان ارض را از قبل اين بنده تكبير بليغ برسانيد و جميع رابه بدايع عنایت الهي و فيوضات رحمت رحماني مبشر و متذکر نمائيد عبد الله العلي محمد علي ". و آثاري از غصن اطهر نيز و بالاخص آثار علميه روحانيه بديعه غصن اعظم عيدالبهاء که حسب دستور مرقوم ميفرمودند خصوصاً تفسير دو آيه از تفسير احسن القصص و تفسير حديث " كنت كنزاً " و خطاب شهر بليغ به خراسان نيز معروف ميباشد و درباره اين خطاب در خطابي که به محفل روحاني مشهد فرستادند چنين مرقوم است: " پيش از صعود آن اقليم تفوق برساير اقليم داشت ندا بلند بود روز به روز روشنتر ميگشت اين بود که پيش از صعود امر فرمودند که تحيات مبارکه و پيام رحماني را به آن سامان برسانم و مکتوب مفصل مرقوم شد " الخ. و آثاري از ميرزا يحيي ازل هنوز کم و پيش في ما بين آثار ممکن 81 است ديده شود ولي بايد اعتراف کرد که آيات و آثار ابهي را از حيث صورت ترکيب جمل و لغات بدعيه و از حيث معاني رقيقه لطيفه و علو اوج عرفاني و هيمنه و قدرت معنويه طبيعت و خصوصيات و كيفياتي است که اشتباه نشود و شخصيت و امتيازش برقرارماند چنانچه خطاب و آثار غصن اعظم نيز از حيث سبک انشاء روان و ادبي مخصوص و لطافت و خضوع و انجذاب عرفاني هرگز اشتباه به ديگر نميشود و معذکک الواح و آثار ابهي در چهار مرحله يعني ايام عراق و ايام کردستان و ايام ادرنه و ايام عکا به موجب شؤون مختلفه احوالشان و موجبات و مصالح متنوعه متفاوت ميباشد به درجه اي که از يکديگر بکلي جدا و ممتازند و در لوحی است قوله: " هل حطت الارض بالذي لا يمنعه النسبة عن مالک البرية اذا حضر عندک لوح النار دعه وخذ ما اوتي من لدن ربک العزيز الوهاب " که مراد از لوح النار آثار ميرزا يحيي ازل ميباشد و از اينجا راجع به آثار او و اتباعش و حتي آثار ميرزا محمد علي غصن اکبر و همروشانس که در اعتراض بر جمال ابهي و مرکز عهد ابهي نوشتند در ما بين جامعه بهائيان الواح ناريه شهرت يافت . لوتی بورژوا لوتی بورژوا فرانسوي الاصل امريکائي مهندس و معمار معروف که مشرق الاذکار شيکاگو بنا کرد در سال 1911 بهائي شد 82 ليت تراها " و قوله " يا ليتني مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا " و در مناجاتي: " ياليت كنت تراباً تقع عليه وجوه المخلصين من احبائك " که به تقدير يا ليتني است. لِيَحْصَنَ حديث امام جعفر منقول در کتاب ايقان ذيل حرف "لام" ثبت است.

م (م) وارض المیم در آثار این امر رمز از مازندران است که در الواح و تاریخ مسطور می باشد و شمه ای در ضمن بیان حرف ب و نام محمد و یحیی و قدوس و اشرف ثبت است و نیز م و اسم میم رمز از آقا سید مهدی دهجی معروف بود که در لوح به شیخ سلمان است قوله: " از برای احدی از اسراء (اسراء به موصل) الّا اسم الله میم علیه بهاء 83 الله نظر به حکمت لوح نازل نشده " الخ و نیز م ش در الواح رمز از مشهد خراسان می باشد که به اعتبار مشهد و مقبره امام علی بن موسی الرضا این نام بر آن ماند و شرح مفصل اوضاع و اشخاص آن در تاریخ ظهور الحق و در ضمن بیان حرف خ و نام طوس ذکر می باشد از معاریف مؤمنین حاجی میرزا محمد علی اهل بقموج قرب آن بلد بود که در قلعه شیخ طبرسی به شهادت رسید . دیگر غلامرضا هراتی ساکن مشهد که خواهرش زوجه ملا صادق مقدس بود و ملا غلامرضا به سال 1309 هج. ق. در شاهرود وفات یافت . و ذکر مشهد در الواح و آثار بسیار است از آن جمله در لوحی قوله: " یا قلبی الاعلی انا اردنا ان نختم القول بذکر المیم والشین و نذکر اولیائی هناك الذین اقبلوا بوجه نورا و شربوا رحیق الایقان من ایادی العطاء الّا انهم من الفائزین " مآب عربی مرجع . در صورت زیارت سید الشهداء از جمال ابهی است: " یا لیت ما ظهر حکم المبدء والمآب " مآتم جمع ماتم به معنی عزا . در خطابی در مناجاتی است: " الهی الهی ترانی قربنا للحن والمآتم والاسی " (یاء با الف مقصوره) 84 مارتی هنری مارتی مخترع تفنگی معروف . در رساله مدنیه است: " آیا ممکن است تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید " مارسیل بندر مشهور فرانسه مذکور در ذیل اسفار غصن اعظم عبدالهء در سفرنامه . مارق در یمرق ضبط است . ماروت در قرآن قصه و افسانه قدیمه هاروت و ماروت محض عبرت و نصیحت ذکر است . قوله: " و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقوله انما نحن فتنه " الخ و در اخبار مأثوره راجع به عصیان شرب خمر و فجور وقتلی که دو فرشته مذکور مرتکب شدند پس به هیئت دو ستاره در آسمان مسخ گشتند شرحی روایت است و اصل قصه مأخوذ از کلدانیان و نام هاروت و ماروت به آن لغت می باشد و ممکن است رمز از سقوط در در عالم روحانی از مقام خود و بقاء شهرت نامشان تأویل کرد چنانچه قصه 85 شیطان مذکور در قرآن را هم گفتند اصلاً از کلدانیان و به همین تأویل است و در لوح به شیخ سلمان است قوله: " ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند از غایت تقدیس به ملک موسوم گشتند به اراده محیطه از عدم به وجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و به شأنی عندالله مقرب بودند که لسان عظمت به ذکرشان ناطق بود تا به مقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلی (هر دو یاء با الف مقصوره) و ازهد از کل عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید و به اسفل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه مابین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کلشی فی الواح عرّ محفوظ " . مازگان قریه صغیره تابع قصر کاشان از اوائل این امر تا کنون همه سکنه اش مؤمن به این امر بودند و از معاریف سابقین آنجا شیخ شهید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقا ماند علی و آقا زین العابدین معروف و مذکور در آثار بودند . مازندران قسمتی از شمال ایران که در اسرار الآثار العمومیه و نیز ذیل نام طبرستان و حرف میم ذکر است و اوضاع و احوال امر در آنجا در 86 ظهور الحق به تفصیل ثبت می باشد . در سفرنامه امریکا بیان مرکز عهد ابهی عبد البهاء است قوله: " و ملا عبد اللطیف در مازندران از قبل مجتهد آنجا به حضور جمال مبارک مشرف شدند و کینونت آنها مبعوث و خلق جدید شدند که شب و روز آرام نمیشدند تا آنکه ملا عبد اللطیف بعد از صدمات و بلیات در مشهد فدا جان داد " . ماغوسا نام بندر مهم قبرس . در مقاله سیاح است قوله: " و میرزا یحیی را به قلعه ماغوسا " ماکو کوه و قصبه معروف در آذربایجان که در تاریخ ظهور الحق مفصل و در ذیل نام آذربایجان هم ذکر می است . و در کتاب بیان قوله: " این حجره

که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلي عرف رضوان است که شجره حقيقت دراو مستقر است که گویا ذرات آن همه به نداء و ذکر آني انا الله لا اله الا انا رب کل شي ميخوانند بر کل حجرات اگر چه مقاعد مرآتیه مطرزه به ذهب باشد ولي اگر شجره حقيقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آن وقت آن ذرات مرايا ميخوانند چنانچه ذرات مراياي 87 اعلي مقاعد عمارت صدري که در ايام ارض صاد در آنجا ساکن بوده ميخواند و ميخوانند و حکم از براي هيچ شي نيست الا آنکه راجع به آن نفس ميگردد. " انتهي و در ذيل نام زيارت هم ذکر کري است . مانکچي مانکچي صاحب پارسي زردشتي هندي سرپرست پارسيان ايران که در تاريخ ظهور الحق به تفصيل مذکور و در اسرار الآثار العموميه نيز مسطور است . لوح معروف به فارسي سره خطاب به او در سال 1295 هج. ق. صادر شد که در اثر ي از خادم و به عنوان : " صاحب يگانه و فرزانه صاحب " ذکر است . ماهفروزک قريه اي از توابع ساري مازندران قريب سيصد تن بهائي در آنجا است . شهرتش به نام ملا عليجان شهيد و زوجه اش معروف به علويه و برادران مي باشد . مائده سفره خوراک و خود خوراک بر آن. و در آثار و اصطلاح اين امر بر موارد روحانيه و معنويه اطلاق ميگردد . قوله ج ع : " اين مائده ابدیه سبب و علت حیات ابدی است و مائده در رتبه اولی 88 و مقام اول ذکر کري است که از قلم اعلي مخصوص عباد و امام نازل ميشود هنيئا للفائزين والفائزات " . مباحلة ضمن نام ابتهاج ذکر است . مَبْتَل اسم مفعول عربي به معني منقطع . در مناجات طلب مغفرت حضرت عبدالهء در حق حاجي ذبيح است : " واتقَّبْ علي الثَّري مَبْتَلًا الي ملكوت عَزَّك " . مَبِين ظاهر و هويدا کننده و به معني جدا کننده . در لوح رئيس در حق ابراهيم خليل است . " اَنَا نَجِيْنَاهُ بِالْحَقِّ وَاخِذْنَا التَّمْرُودَ بِقَهْرٍ مَبِينٍ " و در حق اهل و احبا قوله : " وَاخْرِجُوهُمْ مِنَ الْبَيْوتِ بِظُلْمٍ مَبِينٍ " و در کتاب اقدس است : " الا بعد امر مَبِينٍ " که مراد موت زوج ثاني يا فصل بين او و زوجه اش مي باشد که آن دورا از هم جدا ميسازند . مُتَّصِعِدٌ ضمن نام صعود ذکر است . 89 مُتَّصِدِيْهِ در خطاب معروف به عمه : " وَالْمَرَايَا الْمُتَّصِدِيَّةُ اِحْتَجَبَتْ مِنْ اِشْرَاقِ ذَلِكِ الْكَوْكَبِ الْعَظِيمِ " الخ . به معني صِدْته يعني زنگ زده . مُتَمَسِّكٌ در استمساک ذکر است . مُتَهَلِّلٌ اسم فاعل عربي به معني گشاده و خوشرو . از حضرت عبدالهء است قوله : " وَنَادِي (يَاءُ بِالْفِ مَقْصُورَةً) مُتَهَلِّلٌ الْوَجْهَ مُسْتَبْشِرًا لِقَلْبٍ مُنْجَذَبِ الرُّوحِ مُتَعَشِّشِ الْقَلْبِ " مُتَوَاتِرٌ اسم فاعل عربي به معني سريکديگر برآمده . در لوح اتحاد است : " مَقْصُودٌ اِزْ حَمَلِ اَيْنِ رِزَايَايِ مُتَوَاتِرَةٍ " مُتَوَسِّطَةٌ قرون متوسطه و وسطي معروف است . در رسالهء مدنيه قوله : " از قرن خامس ميلاد تا قرن خامس عشر که به قرون متوسطه تعبير کنند در ميان دول و ملل اروپ و قايع عظيمه و امور متغايره شديده و حرکات موحشه و حوادث مدهشه به شأني وقوع يافته که اهل اروپ آن قرون عشره 90 را في الحقيقه اعصار توحش ميشمردند " مُتَيَقِّظَةٌ در خطابي است : " اَيْتَا الْمُتَيَقِّظَةَ بِسْمَةِ اللَّهِ " به معني زن بيدار و هشيار . مَثَلَاتٌ - اَمْثَالٌ مَثَلَاتٌ جمع مُثَلَةٌ به معني عقوبات و عذابها و بليات مثال عبرت آميز باستاني . در قرآن است " وَقَدْ خَلْتُمْ مِّنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتِ " و در لوحي است : " سَبْحَانَ الَّذِي نَزَّلَ الْآيَاتِ وَقَدْ خَلْتُمْ مِّنْ قَبْلِكُمُ الْمَثَلَاتِ " اَمْثَالٌ جمع مَثَلٌ به معني سخنان منداول الاستعمال که به آن تمثّل کرده مَثَلٌ اورند و در قرآن است : " مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاتِ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ " وقوله : " تِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ " و در لوح به حاجي محمد کر يخان است : " وَهَؤُلَاءِ مِنْ مَشَاهِيرِ الْعَرَبِ الَّذِي تُرْسَلُ بِهِمُ الْاَمْثَالُ " و در لوح به صدر عثمانی قوله : " و در اين مثل که ذکر شده درست تفکر کنيد " مِثَالٌ در کلمات مکنونه است : " وَالْقَيْتُ عَلِيْكَ مِثَالِي " به معني شبه و نمونه . 91 مُجَدِّدِيْنٌ تجديد کنندگان در دين اسلام که در کتب اسلاميه در هر قرني از قرون هجرت به اسم و رسم و وصف شمردند و در اسرار الآثار العموميه ثبت است و از احاديث اماميه مشعر

براینکه مهدی و قائم موعود نه تنها بدع و ضلالت حادثه در اسلام را بر میدارد و حتی نه تنها احکامی جدید هم می آورد بلکه بعضی از احکام منصوصه قرآنی را تغییر و تبدیل مینماید . حدیثی منقول از حضرت صادق در ذیل لغت ظ ل ل از مجمع البحرین شیخ طریحی مشهور است . قوله : " وفي حديثنا صادق ان الله آخي (ياء با الف مقصوره) بين الارواح في الاظلة قبل ان يخلق الاجساد بالغي عام فلو قام قائمنا اهل البيت ورث الاخ الذي آخي بينهما في الاظلة ولم يورث الاخ في الولادة ". مجدلیه . مریم مجدلیه از مؤمنات به مسیح و مشهور و مدوح در آن آئین . در خطابی از غصن اعظم عبد البهاء ثبت در ذیل نام مریم است : " امه ای از اماء رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه بود و مجدله دهکده حقیری است در ساحل دریاچه طبریة " الخ . 92 مجوس که در انجیل و قرآن ذکر است عموم ایرانیان قدیم و یا طبقه ای از آنان را میگفتند در رسالهء مدنیه است : " زمانی که نفحات قدسیه روح الله خطهء فلسطین و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان جلیل انجیل به مسامع روحانیان درآمده در آن زمان کل قبائل و طوائف آسیا و اروپ و افریک و امریک و جزایر اقیانوس که جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم الست بودند . وقوله : " انوشیروان با آنکه در ملت مجوس بود " الخ . محجة عربی شاهراه . در وصایای مولی الوری عبدالبهاء است : " ووقی محجته البیضاء ". محجوب محتجب به معنی در جلوی چشم حجاب گرفته . بر ممنوعین از عرفان و ایمان مظاهر الهی اطلاق میشود . محمد - محمود اسم مفعول عربی از تمجید و افعال تفضیل و اسم مفعول احمد به معنی آنکه صاحب خصال حمیده بسیار خوب 93 و به معنی پسندیده تر و نام حضرت رسول عربی و کثیر الذکر و المنقبة در آثار این امر از آنجمله در رسالهء اثبات نبوت خاصه . قوله : " و فی الحین ظهر جسمه قد کتبت علی کتفه آیات النبوه بحیث لن یقدر ان یمکن ذلک الامر العظیم لاحد سواه " الخ ممکن است مراد این باشد که آن حضرت از یوم اول حامل و دیعئه الهیه بود . و در دعاء یوم وفات النبی است قوله : " فآه آه الیوم قد نزل جبرئیل بالباکاء و عزرائیل للقاء " الخ و در دعاء شب بعثت است قوله : " بلغ ما حمل من عندک واحتمل الاذی (اذا) فی جنبک بحیث قد قرء عشر سنین آیات کتاکب و لم یؤمن به الا علی امیر المؤمنین " الخ و امثال این بیانات به مقتضاب روایات متداولهء اثنی عشریه محض مراعات حکمت و ملاحظهء موافقت با انام است . و در لوح رئیس است : " فانظر ثم اذ کر اذ آتی محمد بآیات بینات من لدن عزیز علم " و در لوحی خطاب به افغان . قوله : " ارسلنا محمداً رسولی واعطیناه ابناً سبی بقاسم و من بعده بعبدالله و من بعده ببراہیم و رفعناهم حکمتاً من لدنا وانا المقتدر القدر لقبه المشركون 94 بابترازلنا علیه آیت من عندنا وانا المنزل القديم المال والبنون زينة الحیوة الدنیا والباقيات الصالحات خیر عند ربک ثواباً و خیر املاً و اخذنا المشركین قهراً من عندنا سلطاناً من لدنا " الخ دیگر : محمد بن الحسن العسکری که اثنا عشریه در حق وی و حیات و غیبت طولانی و ظهور و قائمیت با احوال و کیفیات عجیبه معتقدند و نفی و بطلان آن عقیده در آثار این امر به مواضع کثیره ذکر است . در کتاب ایقان بدین عبارت مذکور میباشد . قوله : " منتظرند که هیکل معجول با علامات مذکوره که خود ادراک نمودند کی ظاهر خواهد شد " الخ و شمه ای از احوال مدعیان و کالت از امام غائب مانند : محمد بن عثمان و محمد بن علی شلهغانی و احمد بن هلال و غیرهم در ضمن نام باب ذکر است . و از محمد نامان مذکور در آثار : سید محمد اصفهانی بای معارض با مقام ابرهه است و از آن جمله در لوحی در حق وی چنین فرمودند . قوله : " و سید محمد اصفهانی تلقاء وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته را امر فرمایند که از سلمان اخذ نمایند جائزه که به اطراف برود (نوشتهء میرزا یحیی ازل را در بیان شعر سعیدی : دوست نزدیکتر از من به من است که 95 در جواب سؤال شیخ سلمان داده و نزد او بود قابل مطالعه و استفاده و نشر ندانستند) و حاجی میرزا احمد و در منزل کلیم بر مشرک بالله ثابت

نمودند که غلط معنی نمود " الخ حاجی میرزا احمد مذکور همان برادر میرزا جانی و حاجی محمد اسمعیل ذبیح است و در ضمن نام ولغت استانبول و ب د ع و ی ح و طرد و عکا نیز ذکر می‌شود از سید محمد مذکور می‌باشد و در حق عکس جمعی منحصر به فرد که سید محمد و حاجی میرزا احمد هر دو در آن میان اند و کلیم در وسط قرار دارد و بعضی از اهل بهاء و غیرهم عکس کلیم را به عکس مقام ابهی اشتباه کرده بودند و تفصیل آن عکس در بخش چهارم ظهور الحق مسطور می‌باشد . در خطابی از مرکز میثاق ابهی به میرزا عزیز الله و رقاء چنین است قوله: " آن عکس که مرقوم نموده اید عکس جمال مبارک نیست آن عکس جناب کلیم علیه بهاء الله و سید محمد و حاجی میرزا احمد کاشی بود که در اسلامبول گرفته اند ع ع " و نیز در خطاب به بشیر الهی است قوله: " این عکس در وسط جناب کلیم است یعنی آقا میرزا موسی و در یمین حاجی میرزا احمد کاشی و در یسار سید محمد اصفهانی و بالا ایستاده حضرت نبیل و جناب آقا محمد صادق اصفهانی این عکس را در اسلامبول 96 برداشته اند و عکس جمال مبارک نیست اما عکس جمال مبارک دو قسم است و هر یک به حالتی و هر دو در ادراکه برداشته شده است و معلوم و واضح است مشتبه نمی‌شود ابداً شما به جمیع احباء اعلان نمائید و بنمائید تا جمیع بدانند زیرا بسیار نفوس در فکر منفعت دنیای فانی می‌افتند و صورتی از صور را شهرت می‌دهند و این سبب تشویش قلوب می‌گردد .

دیگر از مذکورین به این نام : میر محمد مکاری باب اعظم در ایام حج ، از بغداد تا ساحل دریای سیاه به مقام ابهی نیز خدمت نمود قاطرچی و عامی ولی مؤمن بود . دیگر از محمد نامان مذکور در آثار و تاریخ حاجی ملا محمد بن مقیم همزه درزی بار فروشی شهر شریتمدار کبیر در سال 1262 از بارفروش به مشهد رضا برای زیارت رفت و در سال 1263 در اصفهان مشغول تحصیل علوم بود و از برادر مهترش کجایی به تاریخ همان سنه موجود است و از مؤلفات حاجی شریتمدار که هیچیک به طبع نرسید و به خط وی در نزد اخلافش است کتاب اربعین تألیف سال 1263 و کتاب ظهور الحق ثبت سرخسیت و کتاب انوار لامعة و کتاب روضات و کتاب حفظ الایام است . دیگر از معارف کثیر الذکر بدین اسامی در الواح و آثار : میرزا محمد علی زنوزی شهید که شرح احوالش به تفصیل در تاریخ 97 ظهور الحق ثبت می‌باشد و در لوحی در حق او است قوله: " انا نذکر فی هذا المقام محمداً قبل علی الذي امتزج لحمه بلحم مولاہ و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه العزیز الوهاب یشهد قلبی الاعلی بانہ فاز بما لا فاز احد قبله و ورد علیه ما لاسمعت شبهه الاذان علیه بهائی و بهاء ملکوتی و جبروتی و اهل مدائن العدل و الانصاف " دیگر: ملا محمد علی زنجانی شهید مشهور که یک دخترش زوجه حاجی میرزا حمید زنجانی و دختر دیگرش زوجه حاجی کریم زنجانی ملقب به حاجی یکا پدر میرزا محمود از ازیلیان معروف و رضا که در سال 1301 به طهران تبعید و حکم ناصر الدین شاه شد که که از طهران خارج شود . دیگر: ملا محمد زرنندی و آقا محمد قائنی و آقا محمد علی قائنی که در ذیل ن ب ی ل ثبت اند . دیگر: آقا محمد علی تنباکو فروش علی اللہی اصفهانی که با تعلق به افکار و عوائد فرقه خود به ایمان بانی در کمال اخلاص درآمد و در ایام بغداد طائف حول ابهی گردید و در سنین ادراکه از معارف همراهم بود و ناظر خرید مخارج بیت گشت و در عکس جمعیتی گرفته در ادراکه موجود است و شرح صدور لوح بدیع به نام وی در ذیل ب د ع ثبت می‌باشد تا آنکه 98 همراه به عکا رفت و در آنجا نیز بدانحال عادات باقی بود و بعضی از بهائیان به مقام ابهی شکایت بردند آن حضرت به جمع چنین خطاب فرمودند که چندین سال متممادی شما را تربیت خواستم که با اهل عالم معاشرت کنید و با اینهمه با یک نفر علی اللہی نمیتوانید سلوک کنید و او از تأثیر کلام ترک عادات کرد و تا آخر الایام در عکا با همانحال و سلیقه مخصوص در شرب چای و قلیان میزیست و نوبتی یکی از بهائیان چون وفات کرد و محفلی برای تدفینش برقرار شد و جمال ابهی حضور داشتند در حق متوفی ذکر خیر و طلب غفران فرمودند وی را به خاطر گذشت که شاید برایش چنین محفل تدفینی

فراهم نیاید و استدعا نمود که چنان محفلی در حال حیات به همان کیفیت منعقد سازد و قبول فرمودند و بدین طریق محفل تذکر وفات آقا محمد علی در حال حیاتش به پاشد و او قبل از صعود ابهی در عکا وفات نمود و بر سنگ قبرش چنین منقور است: " هو الباقي ورفعناه مكاناً علياً محمد علي من اهل الصاد الفاتحة 1305 " دیگر: آقا محمد علی سلیمانی در اصفهان تقریباً سه سالی پس از شهادت و صعود نقطه در تبریز بانی شد و در ایام حکمرانی خانلر میرزا وی را با آقا محمد 99 نجف آبادی و ملا علی اصفهانی که به قلعه شیخ طبرسی رفته به موقع نرسید و کار قلعه به انجام شد و ناچار به وطن برگشت و به نام بانی مشهور و مورد تعرض جمهور گردید و با آقا محمد صادق و عبد الکریم خراط گرفتند و آقا محمد صادق به اظهار بانی نبودن خلاص شد و آقا محمد جواد و ملا علی را که اقرار کردند برای قتل به میدان کشیدند و در آن حال ملا علی رقص کتان چنین میخواند:

از خمار هجر رستم یللی
 و هر دو در میدان دراز کشیده منتظر میرغضب ماندند و هر دو را سر برید و استاد محمد علی و استاد عبدالکریم را گوش و بینی بریده حبس نمودند و لی کسانشان خریده خلاص کردند. دیگر: محمد علی طیب زنجانی شهید. در لوح خطاب به اشرف زنجانی است قوله " وان رأيت الذي سميتي بمحمد قبل علي " الخ که مراد او است و ضمنش ر ف ذکر میباشد. و از مذکورین در آثار بدین نام: میرزا محمد علی غصن اکبر است که ذکرش در الواح و بالآخره در کتاب عهد مذکور شد و ادعیه و بیاناتی بسیار در حقیقت صدور یافت از آن جمله: خطاب با حاجی میرزا علی اکبر نراقی است قوله: " تحریر تنزیل مخصوص است به این عبد و تحریر الواح به حضرت 100 غصن الله الاکبر " و در حسن خطش سخن نتوان گفت چنانچه از همه استادیهایش در آن قسمت زیادتی موجود میباشد و از حضرت بهاء الله در درلوحی مشهور در حق او است قوله: " انا انطقنا النبیل قبل علي في صغره ليشهدن الناس قدرتي و سلطنتي ثم عظمتي و کبریائی ولكن احبائي الجهلاء اتخذوه شريكاً لنفسي و افسدوا في البلاد و كانوا من المفسدين ملاحظه نما چقدر ناس جاهلند نفوسی که تلقاء حضور بوده اند معذک رفته اند و چنین سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من عبادي قد خلقناه بقدرتي و انطقناه لثناء نفسي بين العالمين و اگر آئی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود " انتهي و شرح احوالش در ایام ابهی و سقوط و هبوطش در ایام مرکز عهد و میثاق مصللاً در تاریخ ظهور الحق مسطور است و در ضمن نامهای حرف و جمال و غصن و لوح و غیرها تفصیلی از احوال و آثار او است. و از احمد نامان مذکور در آثار فرزند منحصر حضرت نقطه بود که در صغر در گذشت و در لوحی خطاب به افغان است: " ان انظر ثم اذکر اذ ارسلنا مبشري باياتي و اعطيناه ابناً سميناه باحمد 101 و رفعناه الي مقام ما اطلع به الا الله العليم الحكيم " دیگر: ملا عبدالکریم قزوینی که غالباً محض احتیاط مکتوم بود و بین بایان به نام احمد خوانده میشد چنانچه در توقیعی ضمن حیات ثبت است و در لوحی به نصیر است قوله: " مع آنکه از اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دونفس واحد منهما الذي سميتي باحمد استشهد في سبيل الله و رجع الي مقر القصوي " و در لوح به شیخ نجفی هم به همین نام ذکر یافت. دیگر: ملا احمد حصاری که در تاریخ ظهور الحق به تفصیل ذکر شد.

خطاب به او است قوله: " بسم الله الرحمن الرحيم بسم الذي لا يأمر باحد بعرفان طلعة ذاته و بعد قد نزل کتابک مثل روح خاشع فيا ايها السائل الامين الخاشع " الخ و در توقیعی دیگر قوله: " وان مما نزل علي كتاب احمد من ارض المقدسة " الخ و از جمله آثار موجوده او رساله ای در اثبات امر نقطه است و خلاصه ادله و مقارناتی که برای حقانیت مظاهر الهیه خصوصاً به نقطه بیان نوشت این است: اول ناچار باید بشر باشد در قرآن است ولو جعلناه ملکاً لجعلناه رجلاً و للبسنا عليه ما يلبسون دوم در بدنش نقص و زیادتی نباشد سوم در تمام 102 اخلاق و اعمال اجمل باشد چهارم اخبار از غیب بدهد و وقوع یابد پنجم اعلم و اقدر زمان خود باشد ششم حجت عاجز کننده بیاورد هفتم ظهور قبل هم

اخبار کرده باشد هشتم قوت و جذابیت داشته باشد که در خلق نفوذ کند. و در خصوص اخبار غیب آن حضرت حکایت نوشت که همشاگرد ایشان گفت به من فرمود از بازار مرو وما دربین راه دیدیم که بازار داشت خراب میشد و نیز همراهم در سفر گفتند در عرض طریق ما را از نزول کفار رودخانه منع کرد که سیل می آید و چنان شد و در حق حجت عاجز کننده اش که آیات فطری باشد نوشت که در منا جاتی بدین مضمون فرمود اگر سبقت گیرد فکرم بر قلم هر آینه مشرک خواهم بود و در ضمن اخبار ظهور آیه های قرآنی را چنین آورد: در تفسیر فیض است وان ربکم الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش راجع به ظهورات است و وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض ما استخلف الذین من قبلهم و نزید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و از احادیث مأثوره در جامع الاخبار سیاتی زمان علی امّتی دینهم دنائیرهم و نسائهم قبلتهم همّهم بطونهم لا یتقی من الایمان الا اسمه 103 و لا من الاسلام الا رسمه علماءهم شرّ خلق الله علی وجه الارض و در کتاب درة التنظيم یولد فی الفارس وهو نحاسی القد و عقیقی الخلد اذا خرج فلیس له عدو مبین الا فقهاء از محیی الدین اعرابی اکثر اعدائه مقلد العلماء من اهل الاجتهاد لا یرونهم بخلاف حکمهم و حدیث اذا قام قائمنا یأتی بغیر ما کان بین الناس " دیگر: ملا احمد یزدی که لوح مشهور ابهی صادر در ادرنه به سال 1282 هج. ق. خطاب به او در بغداد است قوله: " هذه ورقة الفردوس تغن علی افنان سدره لبقاء بالخان قدس ملیح قل انه لشجر الروح ان یا احمد لا تنس فضلی فی غیبتی ثم ذکر ایامی فی ایامک ثم کربتی و غربتی فی هذا السجن (ادرنه) فاحفظ احمد هذا اللوح ثم القرأ فی ایامک و لا تکن من الصابرين فان الله قد قدر لقرائه اجر امة شهید ثم عبادة الثقلین كذلك منّا علیک بفضل من عندنا و رحمة من لدنا لتكون من الشاکرین " الخ . ورقة به سکون راء به معنی ورقاء به قرینه جمله (لو تسمع نغمات الورقاء التي تغن علی افنان سدره البیان) که در لوحی دیگر مذکور است: و تغن فعل مضارع مغایبه از مضاعف ماضی به کسر مضارع به فتح میباشد و قرینه آن جمله مسطوره در 104 مناجات ایام صیام است قوله: " فی هذه الظهور الذی به غنت اوراق سدره المنتهی بذکر اسمک العلی الابهی " و در تفسیر سوره الشمس است قوله: " قل یا قوم تالله قد غنت الورقاء علی الافنان " که در لغت ع ن ن ذکر است . و ملیح وصف قدس میباشد و ضمیر غائب مذکر منصوب قل انه لشجر الروح راجع به فردوس است که مراد از آن شجره بهشتی به علاقه حالیت و محلیت میباشد و یا راجع به لفظ شجر مضاف به فردوس است که حذف شده و مضاف الیه یعنی فردوس به جایش قرار گرفت . و در این لوح احمد مذکور را با خطابات منبهه مشوقه برای بار اول مأمور تبلیغ بایان فرمودند و حجت را همین آیات قرار دادند و قاری و معتقد و مجری آن دستور در مابین چنان اشخاص جسور اجر مائة شهید را در آن ایام داشت و کلمات تشویقیه برای انجام دادن چنان عمل معظم طبق ضرورت وقت صدور یافت و نظائر آن در شرایع مقدسه سابقه بسیار است از آن جمله در کتاب مجمع البحرین ضمن لغت ک ط م است: " فی الحدیث من کظم غیظا اعطاء الله اجر شهید قیل طاهره نیافی ما اشتهر من ان افضل الاعمال احزها و ربما یجاب بان الشهید و کل فاعل صفة 105 اجره یضاعف عشر امثاله الآیه فلعل اجر کاظم الغیظ مع المضاعفة مثل اجر الشهید لا بدونها " و در قرآن است: " من قتل نفساً بغير نفس و فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جمیعاً فن احیایها فکأنما احیا الناس جمیعاً " و در حدیث نبوی است: " من قال لا اله الا الله و جبست له الجنة " که در اوائل اسلام برای تنفیر مشرکان از اصنام و اوثان و دخول در جنت توحید فرمودند و نیز حدیث معروف: " ضربة علی یوم الخندق افضل من عباد الثقلین " که اگر شجاعت علی و اهلاک امثال عمرو بن عبدود در غزوه احزاب نبود اسلام از میان رفته مسلمانان از ثقلین برجای نبودند تا خدای را عبادت کنند . و بر همین حدوات احادیث مشوقه امامیه راجع به امور مهمه دینی و شعائر شیعیه که از آن جمله قول

امام جعفر صادق است: "من قرء في يومه او ليلته اقرأ باسم ربك ثم مات في يومه او ليلته مات شهيداً وبعثه الله شهيداً واحياه شهيداً وكان كمن ضرب بسيفه في سبيل الله مع رسوله صلى الله عليه واله " وقوله : " من زار قبر اميرالمؤمنين عارفاً بحقه غير متكبر ولا متبختر كتب الله له 106 اجرماً الف شهيد و غفرالله ما تقدم من ذنبه وما تأخر " ونيز در قرآن است قوله: " من احبي نفساً فكأتما احبي الناس جميعاً " و در لوحی چنین فرمودند قوله : " در هر شئی حکم کل شئی مشاهده میشود این است که بر واحد حکم کل جاری شده " الخ

ونيز از احمد نامان مشهور مذکور در الواح وآثار: حاجي ميرزا احمد کاشي بایي نامبرده برادر حاجي ميرزا جاني است که مخاطب لوح صادر از ادرنه میباشد قوله : " بسم ربنا العلي الاعلي اي مؤمن مهاجر عطش و ظمماً غفلت را از سلسبيل قدس عنایت تسکين ده " الخ ونيز قوله : " هذا ذکر من لدنا للذي عاش مع ربه وما عرفه و سمع نداء الله و ما اجابه وفي كل حين اشرق علي شمس الجمال من افق الاجلال وانه ما حكي من تجلياته فيا ليت يكون متوقفاً علي امره ومكتفياً بما اذكرنا وما صاح من فبه ما احترقت عنه ايجاد الطاهرات " الخ ونيز قوله : " ان يا احمد ان استمع نداء الله من شطر القضاء انه لا اله الا انا العزيز الحكيم ان اخرج من هذا الارض بامر من لدنا " الخ از ادرنه طردش فرمودند . 107 و شيخ احمد روجي که ضمن نام جعفر شمه اي ذکر است.

وحاجي ميرزا احمد کرمانی که به سال 1295 اورا به نام این امر در کرمان گرفته به طهران آوردند و با او همحبشش ميرزا رضا معروف که بعداً قاتل ناصرالدين شاه شد پنج بهائی نیز حبس گردیدند به نام حاجي ملا علي اکبر شه میرزادي وحاجي ابو الحسن امين اردکاني وميرزا نصرالله و ميرزا فرج الله و تني دیگر و مدت دوسال و هفت ماه در حبس بودند و تفصيل احوالشان در تاريخ ظهور الحق ذکر است و احوال ناستوده وي در بسياري از آثار ثبت گردید از آن جمله در اثری از خادم قوله : " و اینکه درباره ميرزا احمد کرمانی مرقوم فرموده بودید این عبد لازم دانست که تفصيل اورا معروض دارد تا آن حضرت و سائر دوستان که کوثر هدايت عرفان را از ايادي عطاء رحمن آشامیده اند مطلع شوند و از شيطنت و نکراي مغلين و منکرين محفوظ مانند علي الله اتکل و به استعين في کل الاحوال چند سنه قبل يومي از ايام جناب امين عليه بهاء الله تلقاء وجه حاضر بودند مخاطباً له فرمودند رائحة منتنة كريمة از سمت ارض كاف و راء استشمام میشود از شمس این بیان که از فم مشيت مالک انام اشراق نمود 108 این عبد مطلع شد که باید امر مغيري از آن ارض ظاهر شود و لکن متحیر بودم که چه ظاهر شود و از که احداث گردد و همچنين در کتاب اقدس هم به همین مضمون آياتي از سماء مشيت نازل قوله عرّ کبريائه : " ان يا ارض الکاف والراء انا نراک علي ما لايحبه الله و نري منک ما لا اطلع به احد الا الله العليم الخبير و نجد ما يمرنک في سرالسر عندنا علم کل شئی في لوح مبین و از این آيات و بيان مبارک چنین مستفاد میشود که غير از نفس مجهوله موهومه نفوس ديگر هم باید از آن ارض ظاهر شوند باري بعد از چندی دو عريضه متتابعاً از ميرزا احمد رسيد يکي از شطرها و ديگري از شطر آخر و در عرايض خود اظهار عجز و انکسار لا تحصي نموده بود و همچنين مکتوبي به این عبد نوشته بود بعد لوحی از افق قلم عنایت الهي درباره او نازل فرمودند این لوح را بفرست و خودت هم جواب اورا بنويس و تفصيل رائحة منتنه که از آن ارض استشمام شد و همچنين آيات کتاب اقدس را در مکتوب ذکر نما و قتي که جناب اسم الله م ه به ارض كاف و راء تشریف بردند بعضي از الواح قبل را که به اسامي ديگران بود گفته بود که مخصوص من نازل شده و جميع خطاها در آن لوح به اسم احمد است گفته بود این احمد منم تا آنکه جناب ذبيح الله عليه بهاء الله به آن ارض تشریف بردند جناب ذبيح مکتوب من 109 را مشاهده نمودند و به او گفته بودند مقصود از این بيانات تویی ما بين ایشان کدورت کليه واقع شده شأني که جناب ذبيح از او دوري نمودند و بعد از طرد جناب ذبيح اورا به لون ديگر ظاهر شد چنانچه

آن جناب مرقوم فرموده اند و لکن او به هیچ صراطی مستقیم نیست " و نیز: حاجی احمد میلانی در ذیل نام قفقاز ذکر است و نیز: محمدعلی نامان مذکور در آثار محمد علی تبریزی و محمد علی اصفهانی از بهائیان مردود و شیخ محمد یزدی بانی درلوحی است قوله: "نفسی (محمد علی اصفهانی) که در لیالی و ایام به مناهی (شرب خمر و فجور) مشغول لاجل حفظ او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره (اسلامبول) با امثال خود (محمد علی تبریزی) متحد شده و به تزیین امر الله مشغول و اتخذوا الاختلاف انفسهم معیناً و ناصراً لنشر مفتریاتهم و نفس مطرودة از ارض مقدسه به شیخ محمد یزدی پیوست " انخ

دیگر: میر سید محمد ناظم الحکماء اهل قریه گوراب جوار لاهیجان گیلان به سال 1288 در سن 19 سالگی به واسطه عذلیب در لاهیجان بهائی شد و به سال 1328 در طهران وفات یافت. و نفوس کثیره دیگر مانند: 110 حاجی سید محمد افغان که در ضمن فاران ذکر است و غیره که به این نام مذکورند در تاریخ شرح داده شده اند. و از معاریف مذکورین در دوره مرکز عهد و میثاق: میرزا محمد علیخان که در تاریخ 1324 خطاب به او است قوله: "ملاحظه نمائید که در سنه ماضیه اعداء و بدخواهان این مظلوم به نهایت فساد برخاستند و هر اقتراء و بهتانی به این آواره زدند و لوائی ترتیب دادند و به مقامات علیه فرستادند هیئت تفتیشیه که از مرکز سلطنت عظمی مأمور به تحقیق گشتند از تصادف رأساً به خانه مدعیان وارد شدند این مظلوم فریداً و حیدراً در را بسته در گوشه خانه نشسته تسلیم و تفویض شدم. جمیع دشمنان حتی اقرباء و خویشان عدو منتظر که این عبد را به دریا اندازند و یا در آتش بگدازند و یا به صحرائی فیزان آواره نمایند....." دیگر: محمد علیشاه قاجار که خطاب به حاجی ابوالحسن امین اردکانی در حق او است قوله: "ای حضرت امین اعلی حضرت شهریار در مدّت حکومت آذربایجان ابداً به مظلومان تعرض نفرمودند و حال آنکه میدانید که در جمیع ولایات چه طوفانی بود بلکه به قدر امکان حمایت و صیانت فرمودند لهذا مشمول نظر عنایت الهی هستند و در حصن حمایت ربّانی " و نیز از آن حضرت 111 در بدایع الآثار است قوله: "خدا چه نعمتی به ایرانیان عنایت فرمود و لکن قدر ندانستند اگر کفران ننموده بودند دولت ایران اول دولت میشد من به محمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احبّاء کند و به عدل حکم نماید تأیید می رسد و الاّ یفعل الله ما یشاء و او نشنید باز به ایران نوشتم تا دولت و ملت مانند شهید و شیر آمیخته نگردد نجات و فلاح محال است ایران ویران شود و وعاقبت الامر منجر به مداخله دول متجاوره گردد " انخ و از معاریف احمد نامان مذکور در آثار مرکز میثاق از قبیل: میرزا احمد قائنی و آقا احمد یزدی مذکور در ذیل نام عکا و میرزا احمد سهراب اصفهانی و غیرهم و نیز میرزا احمد بن میرزا یحیی ازل در تاریخ ظهور الحق و در این کتاب ذیل ح ی ی و نام سهراب و غیرهما ذکرند. و میرزا محمود زرقانی که در تاریخ ثبت است در آثار مرکز عهد کثرت ذکر داشت و در ضمن ب د ع مذکور میباشد. و محمودی مذکور در الواح و آثار همان قریه محمودی در خراسان است که تغییر نام فرمودند. در لوحی است قوله: "احبّاء الله فی محمودی التي سمّیت لدي العرش بحمودی الا عظم 112 الابهی هذا لوح من لدنا الی الذین فازوا بمطلع الانوار اذ اتی المختار بسلطان العظمة والاعتدار لیجذبهم نداء الله العلی الابهی الی الافق الذی منه اشرفت شمس الوحي واضاءت البلاد یا احبّائی لا تحزنوا عمّا ورد علیکم فی سبیلی..... ان یا علی " انخ محرم میرزا محرم سدهی اصفهانی از مبلغین بهائی در سنین اخیره دوره ابهی و در ایام مرکز عهد ابهی نامش ذکر یافت. محرم الحرام ماه محرم الحرام که مقاتله در آن ممنوع بود ماه اول از شهر عربیه است و شأن آن بارها در آثار این امر ذکر گردید از آن جمله در آثار باب اعظم است قوله: "السورة الخامسة فی شهر المحرم بسم الله الرحمن الرحیم الم ذکر الله للورقة الحمراء من شمائل بحر الاخضر لا اله الا هو قل ایای

فاشهدون و انّ في يوم الاوّل من هذا الشهر سنة 1235 قد ولد الذّكر علي الارض المقدّسة وينادي الحقّ في الحين انّ الملك لي واتي انا لعلّي الكبير فما من 113 عبد قد صلّي في ذلك اليوم لذكري بركعتين علي عدّة اربعة عشر سورة التّوحيد وركعتين علي سورة الذّكر والزّوال الآ و قد فرض عليه حكم الفردوس و انّ الله ربّك لا يخلف الميعاد قل صوموا ذلك اليوم شكراً لوجهه انه لا اله الا هو العزيز القديم و اذا طلع الشّهر فالبسوا علي هيكل الاحدية في انفسكم وما قد جعل الله في حكمها رداء السّدواء ولا تغفلوا اقلّ من لمحّة عن ذكر الحسين عليه السّلام فانه لامام عدل قتيل " الخ . محلّل در ضمن تحليل ذکر است . محمّوي قریه تابعه بیرجند که در دوره بیان برخی از بایان میزیستند و در آثار و الواح مذکور و مسمی به محمودی گشت و از جمله اهل ایمان جدید آنجا آقا سید یعقوب بود که گفته اند بالاخره از شدت تعدّی و تعرّض اهالی ناچار به مهاجرت و مکتب داری در آن حدود گردیده و در لوحی است قوله : " احبّاء الله في محمّوي التي سميت لدي العرش بمحمودي الاعظم الابهي هذا لوح من لدنا الي الذين فازوا بمطلع الانوار اذ اتى المختار و وسلطان العظمة والاقنتدار ان يا علي اذ كر اذ اتى محمد حبيبي اعرض عنه العلماء "

الخ
114 محيا ضمن نام حميا مذکور است . محيض عربي گریزگاه . در لوحی است قوله : " هذا ذكر من لدنا لمن آمن بالله العزيز الحكيم هل لك من محيض غيره " و در لوحی دیگر : " ان استمع لما يوحى اليك عن يمين عرش ربك العزيز الحكيم فسوف يأتي رسول الموت اذا ليس لاحد من محيض " محيط - محاط در ضمن حیطه ذکر است . محيي الدين شيخ محيي الدين کرد اهل سنندج مقيم قاهره مصر که در آن دوره بهائی شده تبلیغ میکرد و سفرها نمود . شيخ محيي الدين ابن العربي از اکابر علماء و متصوّف صاحب کتاب فتوحات مکيه و فصوص الحکم و غيرها نیز در آثار به صریح و کتایه ذکر یافت و حضرت نقطه وي را مسمیت الدین یاد کردند و نام وي محمد بن علي است و ولادتش در آندلس به سال 560 وقوع یافت و در سال 638 وفات کرد و قبرش در صالحیه دمشق میباشد و در ضمن نام ابن ذکري از او است . 115 مخارف جمع مخرفة به معنی خیابان بین دو صف از درخت خرما در لوح مشهور به ناصرالدین شاه است قوله : " قد انكرني المعارف وضاق علي المخارف " یعنی آشنایان نسبت به من ناشناسی کردند و طرق خوب و خوش زندگانی بر من تنگ شد . مخالب جمع مخالب آلت ربودن اشیاء از ناخن , چنگ و چنگال در زیارت محمد تقی خان تاکري : " وقعوا تحت مخالب الاشقياء " و در طلب مغفرت برای حاجي ذبيح کاشاني : " وابتلي (ابتلا) بمخالب اهل البغضاء " و در خطاب و صیایي عهد است : " الهی الهی تري عبدک المظلوم بين مخالب سبع ضارية " . مخزونة اسم مفعول عربي به معنی نهفته در نهانخانه . و صحیفه مخزونه از باب اعظم در همان شهر آغاز ظهور صدور یافته آن را حجت خود قرار دادند قوله : 116 " ان هذه الصحيفه المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده الي حجتته " الخ و در ضمن ذکر و صحیفه ذکر است . مخمود ضمن نام نخود ذکر است . مداد عربي مرگب . در لوح سلیمان است : " وهمچنين حق را مداد و سائر اشیاء را به منزله حروفات ذکر نموده اند " مدارج عربي جمع مدرج به معنی راه و روش و طریقه و مذهب و مسلک . در کلمات مکنونه است : " اي سایه نابود از مدارج ظلّ وهم بگذر و به معارج عزّیقین درآ " مدحور اسم مفعول عربي به معنی مطرود . در خطابی است : " و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند "

مدخل مدخل در عرف فارسی سود و واردات مالی . در مقاله سیاح است : " از برای حکام ولایات اسباب مداخل پیدا شد " 117 مدرار صیغه مبالغة عربي به معنی پرشیر و پر ریش . در خطابی از غصن اعظم

عبد البهاء است قوله : " قد اتى الربيع و فاض الغمام الرفيع بغيث هاطلٍ مدرار". مدفع در ضمن نام دفع درج است . مَدِين نام وطن شعيب در شبه جزيره سيناء . در قرآن است : " و اِلي مَدِينِ اِخَاهِم شُعَيْبًا " و نام مدين به علت اقامت شعيب در آنجا و پناه بردن موسي بدو و عظمت يافتنش در آنجا صورت كلمه تشبيهي و رمزي پيدا كرد كه در ادبيات روحي به آن وزن و مقام استعمال ميگردد . در صورت صلوة است : " ما لي و شَأني لِأَقْوَمَ لَدِي باب مدين قريك او اتوجه الي الانوار المشرقة من افق سماء ارادتك " مَدِي (مَدَا) عربي به معني نهايت و مدت و مسافت . در كلمات مكنونه است : 118 " لَانَّ سُلْطَانَ الْغَنِيِّ يَنْزِلُهُ عَلَيْكَ فِي مَدِي الْاَيَّامِ لَانَّ الْعَزَّةَ تَصِيْبُكَ فِي مَدِي الزَّمَانِ " مَدِينَه - مَدَنِيَه مدينه عربي شهر . مدائن = جمع و مدينه و مدينه النبي در قرآن و در اسلام نام دومين شهر حجاز . در لوح به نصير است : " فعل منكر خود را به جمال اطهر نسبت داده كه در مدائن الله اشتهار دهد " . و در آثار حضرت بهاء الله بغداد را به نام مدينه الله محض سكونت آنجا و ظهور امر ابي و ابلاغش در آنجا خواندند . و در لوح معروف احمد است : " ثم ذكر من لدنا كل من سكن في مينة الله الملك العزيز الجميل " مدينه الله در ذيل نام اورشليم است و مدينه السلام نام بغداد شد چنانچه ضمن نام بغداد مسطور است . مَدَنِيَه رساله معروف صادرة از غصن اعظم عبدالبهاء در سال 1292 هـ.ق. كه در موضعي از آن است قوله : " بناءً علي ذلك في الحقيقة اساس مدنيت و اصلاحات و ترقّي در اروپا از قرن خامس عشر ميلاد تأسيس شده " و در موضعي ديگر است : " حال به فضل الهي و همّت روحانيه مظهر نبوت كليّه پادشاه معدلت 119 پناه ايران سراق عدل را بر آفاق ممالك كشيد و صبح نيات خالصه شهياري از شرق همم خيريّه جهانباني دميده و اراده فرموده اند كه در اين مملكت عظيم المنقبة تأسيس اساس عدل و حقايت و تشييد اركان معارف و مدنيت فرمايند بعضي نفوس كه عقول و افكارشان به علل اغراض ذاتيه مختل علم مغايرت بر افراخته و آغاز شكايت نموده اند " الخ . مَدَق مصدر عربي به معني آميختن و آلودن و در لوح به حاجي ذبيح كاشي است : فهنئاً له في ما شرب عن كأس الطهور ومدق من بحر الاحدية المتفجرة من جبل الكافور " الخ و نظير آن در آثار ديگر و هم از حضرت نقطه بسيار است كه شايد باب تفصيل محض تكثير و مراد آن باشد كه شراب كأس طهور را به اخذ از بحر مذكور بيا ميخت و يا انكه اصلاً تذوق و يا ذاق بود و در استنساخ تغيير حاصل شد و يا انكه عرفاً مَدَق به معني ذاق استعمال شده باشد . مَرَات عربي آئينه . مرايا = جمع . در اصطلاح بيان مؤمنين مرايا خوانده ميشوند كه شمس مشيت و نقطه در آنان نمايان است و در ضمن لغت يحيي ثبت ميباشد كه ميرزا يحيي ازل را مرآت لقب كردند و در لوح 120 خطاب به شيخ سلیمان است قوله : " اي سلیمان اليوم كلّ اشياء را مرايا مشاهده نما كه خلق به يك كلمه خلق شدند " . و در لوح خطاب به نصير است : " الهي فابتعت في كل سنة مرأة و في كل شهر مرأة " الخ و در توقيع به حاجي ميرزا آقاسي است قوله : " الا مرأة رابع لم يكن نفسه الا ظهور مرايا ثلاثه و لذا خلقتني الله من طينة لم يشارك فيها احد " الخ و مراد از مرآت و رتبه چهارم مقام بايت است . مراغه از بلاد معروف آذربايجان ، از آغاز طلوع امر جديد مركزي گرديد و معاريفي از پروان اين امر داشت كه در آثار و تاريخ مذكورند و از شناختگان بهائي آقا محمد علي و ميرزا عبدالحسين و آقا عبدالصمد بودند . مرّة عربي بناء فعلة از مرّ به معني يكار استعمال ميشود . در لوح رئيس است : " قد تجلينا عليك مرّة في جبل التيناء و مرّة في الزيتون " . مَرَح - مَرَحِي (مَرَحَا) عربي نشاط و سرمستي در لوح راجع به مصائب و بيماريهاي در سين اعظم عكا است : 121 " بحيثُ بدّل مَرَحَ الغلواء بترج الغلواء كأنهم صاروا بنسبتهم الي قبلهم ادق من خيط الابرة و ارق من استبرق العبقريه لا يسمع من اليمين الا انين من ارتعد من حمي الرعد بما اكتسبت ايدي اولي الحقد وعن اليسار من مسه بلاء الازب بما جري من قلم الحاسب " يعني به درجه اي كه مبدل ساخت نشاط جواني را به غم و

هم تب گيري چنانچه گوئي نسبت به سابقشان باريکتر از نخ سوزن و نازکتر از استبرق عبقری میباشد (استبرق به معنی ابرشمينه و عبقری نسبت به عبقر محلّ افسانه اي کشور اجنه است که در ذیل نام استبرق و عبقر مذکور میباشد) از یمین جز ناله آنانکه به عملیات ابدی کینه ورزان از تب لرز میلرزند و از یسار جز فریاد کسانیکه از قلم محاسب به بلاء لازمی گرفتارند به گوش نمی آید . و در لوح به طیب است : " بحیث بدل مرح الغلواء بتّرح العرواء " .

مرّحي (مرحبا) به معنی مرحباء ، مرزاد ، آفرین ، بنازم . در خطابی در صورت زیارت طلان خانم عمه است : " مرّحي مرّحي بک ایتها الامة " الخ . مرّحبا در لوح عید از حضرت بهاء الله است : " فیا مرحبا هذا عید الله " اي چه با برکت و گشایش و خوش آیند است این عید خدا . 122 مرصد عربي کمینگاه . مرصد = جمع . در لوح رئیس است " کان القوم ان یرجموه فی المارصد والاسواق " . مرغزار - مرغ . مرغزار فارسی به معنی روئیدنگاه . مرغ یعنی سبزه و علفزار مرغوب چرندگان و نیز مرغزار نام معموره اي در قرب هشت فرسخی تربت حیدریه خراسان که در ایام ابهی مرکز بهائی بود . مرغ مصدر عربي به معنی غلطیدن در خاک و غیره . و در خطابی و مناجاتی است : " الهی الهی اتمرقّ جبینی بتراب عتبه قدسک " و قوله : " وأمرقّ جبینی بتراب رحبه فردانیتک " مرغولات در مصیبت حروفات عالیات است . قوله : " وشانه زند مرغولاتشان را " الخ در برهان فارسی مرغول و مرغوله به معنی پیچ و تاب آورده به این نسبت زلف و کاکل خوبان را که شاخ شاخ و پیچ پیچ کرده باشند میگویند . 123 مرموق اسم مفعول از رمق در خطابی به ابن اصدق است : " اي منادی و ایادی امرالله مکتوب شما مرموق (به دقت ملاحظه شد) ورقّ مسطور منظور گردید " مرو شهر معروف در خطه خراسان که مرو شهبهان اشتهار دارد و در این عصر در قله و ترکستان شرقی و جواهر شوروی قرار دارد و در ایام ابهی جمعی از اهل بها داشته مذکور در الواح بود . قوله : " یا اولیائی فی مرو اسمعوا نداء من یدعوکم لوجه الله واراد ان یقرّبکم الیه " مرید عربي اسم فاعل از مصدر اراده و عرفاً به معنی متعلق و پیرو و مرشد و هادی و ولی اطلاق میگردد . در لوح رئیس است : " ثمّ اذهب بلوح الله الي عباده المریدین " مریم مسمیات مذکورات به این اسم در الواح بسیارند و اشهر از کلّ خواهرمهدها علیا حرم ابهی که زوجه حاجی میرزا رضاقلی برادر پدري 124 بود و در تاریخ ظهور الحق به تفصیل شرح داده شد و در لوح معروف به لوح مریم خطاب به وی است : " اي مریم مظلومیت اسم اولم را (حسین) از لوح امکان محو نمود " الخ و ضمن نام حرف تفصیلی است . و مریم مجدلیه که در ذیل نام مجدلیه نیز ذکر است و از مؤمنات شهیره مسیح در آثار مرکز عهد ابهی عبدالهء به کثرت ذکر میباشد از آن جمله : " هو الله از ورقه مؤمنه در کور مسیحائی و دور عیسوی بعد از صعود روح وجود به مقام محمود جمیع یاران و دوستان پریشان شدند مگر امه اي از اماء رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه بود و مجدله دهکده حقیری است در ساحل دریای طبریه سبحان الله این ورقه با وجود آنکه اهل مقنعه و از دهکده بود به چنان روح تأییدی موفق گردید که مشاهیر رجال عاجز گردیدند و سبب ثبوت و رسوخ و استقامت و سکون جمیع موحدین گردید تا به حال قدر و منزلت این ورقه مستور بود حال واضح و مشهود گردید این ربه الحجال به قوتی ظاهر شد که سرور ابطال رجال گردید پس شما اي ورقات از خدا بخواهید که در این دور اعظم چنان موفق شوید که طنین آن توفیق در ایوان عالم بلند شود و به ملکوت رسد ع مریم آباد قریه اي از توابع یزد که بهائیان زردشتی داشت و از آن جمله : ملا بهرام 125 بهمن کیومرث بهمن جمشید بهمن رستم خرسند سروش و خرسند رشید ماهیار بودند مزخرف در نام زخرف ثبت است . مرّق در لوح رئیس است : " انه استکبر علی الله و مرّق (درید) اللوح " مسجور اسم مفعول عربي در دعاء و ذکر در حقّ ملا عبد الفتاح تا کري : " خاض غمار رحمتک الّتی کالبحر المسجور " دریای پر جوش و خروش . مسقط شهر بزرگ معروف مرکز

حکومت امام مسقط که ورود باب اعظم به آنجا در سفر مکه و مهمان شدن به آنجا در تاریخ ظهور الحق ثبت است . مَسْلُولُ عربی شمشیر از غلاف کشیده . در لوح دنیا است : 126 " حال هر یوم نار ظلمی مشتعل و سیف اعتسافی مسلول " مَشْرِق- مَشْرِقُ الاذکار مشرق به معنی شروق گاه آفتاب . مَشَارِقُ = جمع . و کلمه مشرق و مشرق وحی و مشرق ظهور و غیرها در آثار این امر به کثرت وافر مذکور است از آن جمله قوله الاعترّ: " انتم مطالع الاستقامة بین الیرية و مشارق البیان " و مقام ابهی بر نفس خود در موارد بسیار بدین اسلوب اطلاق فرمودند قوله الاعترّ: " انه لمطلع علم الله و مشرق اوامر الله " و در صلوة یومیة است : " قد اظهر مشرق الظهور و مکلم الطور " . و مشرق الاذکار نام معبد بهائی قرار گرفت و در کتاب اقدس است : " كذلك سمی لذي العرش " و شرح ساختمان مشرق الاذکار عشق آباد و شیکاگو در تاریخ ظهور الحق ذکر است و از جمله آثار مرکز عهد ابهی راجع به مشرق الاذکار عشق آباد چنین است قوله الجلیل : ای یاران عبد البهاء الحمد لله به عون و عنایت جمال ابهی در عشق آباد 127 تأسیس مشرق الاذکار به نهایت حریت و اقتدار گردیده و جمیع یاران در نهایت اهتمام به این خدمت پرداخته به جان و دل در کوشش اند و مافوق طاقت در این امر جانفشانی نمایند ولی چون این مشرق الاذکار به نهایت آزادی تأسیس میگردد و مأمور بنیانش حضرت فرع جلیل جناب حاجی میرزا محمد تقی افغان اند و بالوکالة از عبدالبهاء به این خدمت قیام فرموده اند و صیت این مشرق الاذکار در اطراف افتاده لهذا باید در نهایت اتقان مکمل بنا گردد و باید جمیع احبّاء و اصفیاء به قدر امکان در تأسیس این بنیان معاونت نمایند تا به زودی اتمام یابد و تأخیر سبب تسریر قلوب غافلان گردد و تأثیر در دهایی خیر خواهان نماید و تشویق اذهان آزادگان کند " الخ و مشرق الاذکار شیکاگو از حیث بدعیت و جمال بنا ممتاز باشد و در سال 1920 میلادی شروع شد و در حدود 90 میلیون ریال مصارف گرفت قطر 225 فوت و ارتفاعش 180 است و در ذیل نام کرمل ذکر مییابد . مَشْعَرُ عربی مدرک و مذاق و موضع مناسک حجّ . در لوح به نصیر است قوله جلّ و عزّ: " این است منای عالمین و مشعر عزّ توحید " الخ . 128 مَشْكَاة عربی قندیل , چراغدان , چراغواره , مَشَاكِي = جمع . در کلمات مکنونه است : " یابن الوجود مشکاتی انت و مصباحی فیک " و در لوح به شیخ سلمان : " مع آنکه مشکات و شمع در حین ضیاء درون آن یکی بوده و خواهد بود " و در خطابی به صدر فریدنی است : " الحمد لله الذی تجلّی من الافق الرّحمانی علی العالم الانسانی و اضاء بنور السّبحانی فی الصّقع الامکانی و جعل القلوب اوعیة حبه و الصّدور مشاکي نوره " . مَشِیة مَشِیة عربی خواست و ارادة شخص . در لوحی است : " لو لا امره ما اظهرت نفسي قد احاطت مشیة مشیتی " . مَصَارِيعُ در سورة الحجّ قوله ج ع : " خافوا عن الله ولا تحتلفوا فی ما وصّاکم به الحقّ ولا تتّبعا کلّ مشرک مردود " مَصَارِيعُ جمع مصروع , مجانبین روی زمین و معاندین . مِصْبَاحُ عربی افزار فروزش و روشنی و چراغ . در لوح رئیس است : 129 " قل البلیا دهن لهذا المصباح و بها یزداد نوره ان کنتم من الصّادقین " و در لوح طبّ : " اکل القلیل فی الصّباح انه للبدن مِصْبَاح " و میرزا عزیزالله خان ادیب شهر و شاعر مصباح تخلص شرح احوالش در ظهور الحق مسطور است و خاندان مصباح از او پیاد گارند . مصر کشور معروف و پایتختش شهر قاهره که بیان اوضاع و احوال آنجا به تفصیل در اسرار الآثار العمومسیه است و آنچه به تفصیل ندر تاریخ ظهور الحق ثبت گردید ضمن نامهای اروپ و واسکندریه و قاهره و غیرها در این کتاب ذکر می است و بنده ای از آن احوال اینکه در سنین اقامت ابهی در درادرنه روابط این امر به آنجا شروع شد و آقا سید حسین کاشی از مؤمنین دوره بیان که در سنین بغداد مهاجر و ساکن آنجا گشت و تا اسلامبول همراه رفت در آنجا مأذون و عازم مصر شده در قاهره اقامت گردید و بعداً چون حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی به آنجا برای تبلیغ رفت حاجی ابوالقاسم تاجر شیرازی مقیم آنجا را که مردی هفتاد ساله و دولتمند بود بهائی ساخت چنانکه آن مرد پیرا شدت

عشق ایمانی با آنکه در آن ایام تذکره برای ادرنه 130 نمیدادند چهارصد لیره به حاجی میرزا حسین خان سفیر فرستاد و تذکره گرفته به ادرنه شتافت و با حال مزید اشتعال برگشت و خانه خود را دار التبلیغ قرارداد تا حاجی میرزا حیدرعلی با کثیری از ایرانیان در خصوص این امر صحبت داشت و دختر خود را نیز به ازدواج آقا سید حسین مذکور داد و او را فرستاد تا عائله اش را از شیراز به مصر رساند و آقا سید حسین در بین راه در بمبئی برای خود تبعیت انگلیزی گرفت و بالاخره قونسول ایران مقیم قاهره با حاجی میرزا حیدرعلی به حيله اظهار شوق تحقیق از این امر کرد و ذهاب و ایاب مستمر داشت تا در آخر او را در خانه خود اخذ و قبض نمود و نفوس جدید الايمان را نیز گرفت و از آنان مبلغی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابوالقاسم را به حبس انداخت و او بسم الله البهي الابهي گویان زنجیر به گردن نهاد و قونسول از او دو هزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقا سید حسین را چون تبعیت انگلیزی داشت نتوانستند تعرض کنند و مدفن حاجی ابوالقاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم عبدالبهاء در ایام توقف به مصر بدانجا رفته دستور تعمیر دادند و در سفرنامه امریکا خطاب و بیان است قوله: " او (حاجی ابوالقاسم نیلفروش مذکور) از بندگان جمال مبارک بود من اول در سفر مصر به فکر تعمیر قبر او افتادم" الخ و نیز به 131 جمعی چنین فرمودند: "حتی بمصر قفشت ثلاثه ایام علی قبر ابوالقاسم حتی وجدته و عمرته" و در خطاب و بیانی راجع به مصر که ذیل نام حکمت و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است: "حاجی میرزا حیدرعلی در مصر مردی ثروتمند را تبلیغ کرد که صفت بخل و امساک داشت ولی به واسطه ایمان تغییر یافته کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز به نام جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت گذراند" . و در لوح دنیا است قوله: "و شخص مذکور درباره این حزب در جرائد مصر و دائره المعارف بیروت ذکر نموده" الخ مراد از آن شخص سید جمال الدین افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است . و از حوادث معظمه مصر مربوط به این امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالبهاء به آنجا بود که پس از آزادی از سجن عکا به سال 1909 بعد از یازده ماه از حیفا به آن عزم رفتند و ورود به کشتی خدیوی قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه 24 شعبان 1328 هج. ق. مطابق 29 آگست 1910 م. و ورود به پرت سعید روز چهارشنبه 26 شعبان 31 آگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفته و بهائیان اسکندریه و قاهره متدرجاً 132 حسب الاذن تشرف حضور یافتند . حرکت از پورت سعید با کشتی کمپانی مساجری در روز پنجشنبه 18 رمضان 1328 مطابق 22 سپتامبر 1910 و ورود به اسکله اسکندریه روز جمعه 19 و قریب به ظهر در رمله به هتل ویکتوریا اقامت فرمودند و بعد از چند روزی به فوقانی خانه حسن افندی سیف متصل به محطه صغیر ایستگاه تراموا اجاره کرده اقامت نمودند و بعد از چند ماه به خانه نزدیک مطه شتس اجاره و اقامت کردند و تا آخر در آنجا اقامت داشتند و در سه ساعت و ده دقیقه بعد از ظهر روز سه شنبه ۲ جمادی الآخر ۱۳۲۹ مطابق ۳۰ می ۱۹۱۱ از ایستگاه سدی جابر راه آهن رمله حرکت کردند و امین فرید را همراه بردند و ساعت شش و نیم بعد از ظهر به مصر وارد و در غریبه الزیتون مقابل مصر جدید در هتل نیو زیتون اقامت کردند و در روز شنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ یولیو ۱۹۱۱ وقت ظهر از مصر حرکت کردند و در سه بعد از ظهر به محطه سدی جابر وارد شدند و در هتل بلیوانس قرب محطه شتس اقامت کردند و در روز ۱۶ شعبان ۱۳۲۹ مطابق ۱۱ آگست ۱۹۱۱ یک ساعت بعد از ظهر از رمله حرکت کردند و در سه ساعت بعد از ظهر از اسکله اسکندریه با کشتی سنگال از کمپانی مساجری عزم مارسیل نمودند [133] میرزا اسدالله اصفهانی میرزا باقر خان شیرازی حسین آقا میلانی و خسرو همراه بودند و لذا مدت اقامت کشور مصر از پورت سعید و رمله و زیتون بیش از یازده ماه یعنی ۳۴۶ روز بدین ترتیب شد که در پورت سعید ۲۳ در رمله ۲۵۰ در قاهره ۵۲ باز در رمله ۲۰ روز شد و در ۲۴ شعبان مطابق ۹ آگست از مارسیل به قاهره و اسکندریه

چنین تلگراف کردند: "محفوظ و مصون رسیدیم عباس" و در آن مدت توقف در خاک مصر متدرجاً جوش تعصیبی و مذهبی را که از اهالی برخاست و از مقالات مندرجه جرائد مانند مقاله جبریل بنزل در جریده البلاغ المصري و غیره و نیز از مکالمات ارباب جرائد و طلاب جامع الاظهر و غیرهم که برای ملاقات می آمدند عیان بود به علم و حکمت فرو نشانند و با عده ای از اعظم ملاقات به میان آمد و در مقاله جریده المؤید نمرة ۱۹۳۶ روز یکشنبه ۱۹۱۰ مؤثر بود و در یکی از خطابه‌های به بهائیان مقصود از این مسافرت و نیز اوضاع و احوال تا حدی روشن میگردد. قوله: "هو الله ای یاران عبدالبهاء نامه ای که مجتمعاً تبریک ورود به اقلیم مصر مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید عبدالبهاء چهل سال در سن عکا ۱۳۴ اسیر اهل بغضاء بود سلطان مخلوع (عبدالحمید) هر روز بهانه ای مینمود و بر تشدید و تضییق می افزود تا آنکه هیئت تفتیشیه که بغض مجسم و ظلم مصور فرستاد تعرض و اذیت مجری داشتند ولی عبدالبهاء ابداً اعتنائی نمود و حتی راضی به ملاقات آنان نگشت بلکه در نهایت سکون و قرار سلوک و حرکت میگشت مردم از قصر سلطان تلگراف رمزی میرسید و از مضمون معلوم که مصمم آنند عبدالبهاء را به فیزان بفرستند یا در قعر دریا پنهان کنند و یا زینت دار نمایند کشتی آنتی مخصوص به عنوان تجارت یعنی نقل غله از اروپا به عکا آمد و سه روز و سه شب مابین حیفا و عکا تردد میکرد و فرنگیان نهایت اصرار بلکه التماس مینمودند که عبدالبهاء نیمه شب از عکا به کشتی و یا کشتی به اروپا حرکت نماید حتی جمعی عقلائی احباً متفق بر آن شدند باری هیئت تفتیشیه رجوع به اسلامبول کرد و با دفتری از مفتربات و کلابی بهتان و به اعداء و ناقضین وعده داد که قتل و صلب عبدالبهاء مبرم و محتوم است عنقریب رئیس هیئت مراجعت نماید و والی بیروت کزراً گفته بود اول حکمی که اجرا خواهد نمود عبدالبهاء را در دروازه عکا دار خواهد زد خلاصه هیئت تفتیشیه به اسلامبول نرسیده در وسط دریا بود که توپ خدا [۱۳۵] دردم جامع پادشاهی بعد از صلوة جمعه صدا نمود فرصت تعرض به عبدالبهاء نیافتند حتی پادشاه مخلوع گفته بود که حال مساعد این کار نیست تا مشکلات دیگر حل شود تا منتهی به خلع شد فرصت تعرض نیافت و در وقت انقلاب اسلامبول عارف سه گلوله میل فرمود و فریق سرگون به دیار بعیده گشن ولواء عسکری به درک رفت و میر پنج به مصر فرار نمود و از احبباء صدقه طلب نمود حکمت چنین اقتضاء کرده که عبدالبهاء به اقلیم عزیز مصر شتابد " الخ و در خطابی قوله: "عبدالبهاء به اقلیم یوسف کنعانی سفر نمود هر چند از هجوم احزاب و اراجیف و مفتربات جرائد در خطر است " الخ و بالاخره بعد از انجام سفر اروپا در ماه دسامبر ۱۹۱۱ مطابق ذیقعدة ۱۳۲۹ هج. ق. از مارسیل با کشتی پرتغالی که میرزا اسد الله اصفهانی و میرزا محمد باقر خان شیرازی و میرزا عزیز الله خان و تمدن الملک همراه بودند عزیمت خاک مصر فرمودند و برای بار دوم در آن سرزمین نزول اجلال فرمودند و از اسکندریه به رمله اقامت جستند و این بار در آنجا پنج ماه اقامت کردند تا در ششم ربیع الثانی ۱۳۳۰ هج. ق. مطابق ۲۵ مارچ ۱۹۱۲ به عزم امریکا از رمله حرکت کردند و با کشتی روانه شدند و چون سفر در آمریکا به پایان رسید و بعد از عودت از آن مملکت در اروپا هم مسافرت انجام دادند به روز ۱۳۶ هشتم رجب ۱۳۳۱ هج. ق. مطابق ۱۳ جون ۱۹۱۳ از مارسیل به عزم کشور مصر روانه شدند و برای بار سوم در ۱۳ رجب ۱۳۳۱ هج. ق. مطابق ۱۲ جون ۱۹۱۳ م. به حالی که میرزا علی اکبر نخجوانی و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و سید اسدالله قی همراه بودند به پورت سعید و خانه آقا احمد یزدی ورود نمودند و بعد از چند روزخانه اجاره کردند تا در روز ۷ شعبان ۱۳۳۱ هج. ق. مطابق ۱۱ جولای ۱۹۱۳ به اسمعیلیه رفتند و بعد از چند روز به رمله اسکندریه وارد شده خانه اجاره و اقامت نمودند و در این بار مدت اقامتشان در پورت سعید و اسکندریه من تمام الجهات شش ماه انجامید و به علاوه زائرین بهائی عده ای از سیاهان غرب و پروفورها و اعظم ترک و مصر حتی

خدیو مصر مکرر به ملاقات آمدند و بالاخره در محرم 1333 مطابق دسامبر 1913 به حالی که میرزا جلال داماد و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و خسرو همراه بودند عازم حیفا گشتند. و از جمله خطابات صادره در آن ایام که حاکی از شدت استغراق در اسفار میباشد خطاب: 137 "جناب آقا میرزا حسین بروجردي وحاجي ابوالقاسم دباغ علیهما بهاء الله الابهی ای دو یار عزیز هیچ میدانید که عبدالهء غرق چه دریائی است قسم به اسم اعظم روحی لعنته الفداء که یک سال است یک دفعه فرصت یافتم که به حمام بروم دیگر ملاحظه کنید که چه اوضاعی است مصمم حرکت به فرنگستانم که شاید خدمتی به آستان نمایم به قول عرب هذا ضغت علی اباله یعنی یک دسته ریسمان فتیله چراغ منضم شد با وجود این جواب نامه مینگارم ولی مجبور بر اختصارم" الخ مصطفی از مصطفی نامان مذکور در آثار این امر میرزا مصطفی نراقی شهید در تبریز به سال 1283 که سرش را بریدند از آن جمله در لوحی راجع به او است قوله: "ان اذکر المصطفی الذی استشهد فی ارض التاء (تبریز) فی سبیل الله مظهر هذا الامر البدیع" و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله: "وهمچنین در عهد سردار عزیز خان جناب عارف بالله میرزا مصطفی ومن معه را اخذ نمودند و به رفیق اعلی وفاق ابهی فرستادند" الخ شهادت میرزا مصطفی مذکور با شیخ احمد فانی و میرزا علینقی از اهل معموره نیشابور در تبریز در حرفت نیز اشاره شد و پسر میرزا مصطفی را جمال ابهی محض یادگار پدر مصطفی نام کرد که با مادرش از همسجنان 138 عکا شدند و پیوسته در خانه ابهی خدمت کردند ولی او از ناقضین معروف در دوره مرکز عهد ابهی گردید و باید گفت اول مطرود آن دوره است که در روز اول مراجعت مرکز عهد از طبریا که به دیدن رفته بود طرد شد. دیگر: سید مصطفی رومی اهل رنگون برما از مبلغین ساکن و سیاردران مملکت و هند که به السن متعدده تکلم میکرد و در آن زبانها مترجم بهائی بود و در عهد سلیمان خان جمال الدین تنکابنی مبلغ عارف سیاح شهر بهائی مذکور در نام جمال و سیمان تا سال 1364 هج. ق. خدمات روحانیه در این امر کرد و در الواح و آثار بسیار مذکور گردید و به سال نامبرده به حمله گروهی از معاندین در قریه ای از برما به شهادت رسید. و از مصطفی نامان کثیر الذکر در آثار مرکز عهد ابهی مصطفی خان نوری بود. و نیز در بیانات شفاهیه مرکز میثاق است که: "مصطفی بیک مدیر تحریرات عکا مردی خبیث و در نهایت بغض و عدوان و قبیح الوجه و کریه المنظر بود و شبی که به خانه مفتی دعوت داشتیم او هم حضور یافت و من در آن شب به مناسبتی قصه معروف راجع به حجاج بن یوسف ثقفی و زوجه اش را که حجاج هنگام صبح خود را در آئینه نگریسته گفت اللهم احسن خلقتی كما احسنت خلقتی وزن گفت حجاجا بر خدا 139 تهمت مزین نقل کردم و چون صبح شد مصطفی بیک خود را در آئینه مینگریست مفتی به او گفت قل اللهم احسن خلقتی كما احسنت خلقتی و خنده در گرفت و او بعضی تهمتها نوشت و به بیروت فرستاد و عین راپورتش را اعاده دادند و با شخصی نزد من فرستادند که به حيله از حاکم بدگویی میکرد و مقصودش وصول به پولی بود تا رفع فتنه کند و من اعتنا نمودم و لذا راپورت را تصدیق کردند و حتی نوشت که مرا هم میخواست بای کند و بعضی کودکان احباب را در کوچه ها به نام بای زدند و نزد من کس فرستاد که خواهرم مریض است و خانه مسکونی شما که هوایش مناسب است برای ما لازم میباشد و من جواب کفتم که خانه دیگر نداریم و او نزد صاحبخانه رفت و خانه را اجاره کرد و لذا کار سخت شد تا آنکه روزی در محضر جمال ابهی نشسته بودم و زنی دربار مبارک میپرسید و هر قدر با باد زن دستم نپیچ کردم نمیرفت عاقبت چنان با باد زن زد که دو نیم شد خطاب به زنی فرمودند هان میخواستی چون متصرف صاحبخانه شوی و طولی نکشید که حلبی پاشا والی بیروت با دو تن معاونینش وارد عکا شد و شبی در خانه مفتی دعوت داشتیم و آخر شب آنجا آمدند و پس از تعارفات و مذاکراتی ذکر نمودند که یکی از علماء اهل سنت گفت بسم الله 140 الرحمن الرحیم با بسم اب و ابن و

روح القدس یکی است و تبیین آن چیست و من شرحی در خصوص ادعای مظاهر مقدسه که خود را آئینه خدا نما میدانند ذکر کردم و وقت مغتنم شمرده گفتم حضرت باب میفرماید من آئینه خدا نما هستم مقصود این است که مظاهر مقدسه میگویند که جلوه حق به ما میشود و از ما به عالمان منعکس میگردد و از اینجا است که ادعای الوهیت مینمایند چه اگر افتابی که در آئینه منعکس است گوید من آفتابم حق است و لا ریب فیہ و جمیع حضرات از این تبیین خوشنود شدند و رفته برای والی حکایت کردند و او نیز تحسین نمود در این وقت من رفته ای به والی نوشتم که اوضاع عکا شایان تفتیش میباشد و او دو تن مفتش فرستاد که مسئله ما را رسیدگی کنند و شروع به اقدام شد و متصرف ترسید روزی من جلو خانه نشسته بودم و دیدم مفتی و یکی دیگر گفتند کرسی دارید روی آن بنشینیم گفتم چه عیب دارد مذاکراتی کردند که مفادش این بود که بهتر این است که یک پولی ما بدهیم و کار از کار بگذرد من ابدأ اعتنا نکردم گفتم خوب من در این صورت خانه را که اجاره کرده ام سر خانه خود مینشینم باری مفتشین یک قدری عمیق تر تفتیش کردند دیدم یک روز رئیس تجارت آمد در میزند من نخواستم او را بپذیرم فریاد کرد کار خیلی 141 لازمی دارم گفتم در را باز کنید آمده نشست و بعد مذاکرات گفتم یک پولی بدهید کار از کار خواهد گذشت من گفتم هان مقصود شما پول بوده است پس چرا زودتر نگفتید صبر کن حال میروم می آورم رفتم وضو گرفتم شروع کردم نماز خواندن و بعد دعا کردم و او اظهار میداشت زودتر من مخصوص طول میدادم و آخر الامر گفتم پول را فرستادم منتظر مباش گفتم فرستادید به توسط کی فرستادید گفتم فم و یک سیلی به گوشش زدم که فرار کرد رفته بود و غوغائی درست کرده بود و یک استشهادی نوشته بودند که حضرات کارشان به جائی رسیده که رئیس تجارت رامیندهنوز امضاء نشده بود که تلگراف رسیده بود که تمام متصرف، مفتی، قاضی، و مدیر تحریرات بایستی دست از کار بکشند تا مفتش ثانوی بیاید خیلی پریشان شده بودند و مفتی هزار لیره برداشت که بیروت رفته منصب متصرف را بگیرد مفتشین تلگراف کرده بودند مسئله را به والی و او به محض رسیدن مفتی گفته بود هزار لیره رشوه برای من آورده که حکومت عکا را دو مرتبه بگیرد لیره ها کو مفتی خیلی منفعل شده بود باری اجازه نداده بود بنشیند و به این واسطه بیرون آمده بود و نخل برگشت به عکا و حکم آمد مفتشین موجب تعلیمات من رفتار کنند من گفتم نه قبول نمیکنم خودشان هر طور صلاح میدانند تفتیش کنند بعد متصرف پیش من 142 فرستاد که خواهش دارم دیگر بس است من هم پیغام فرستادم به مفتش که کار را ختام بدهید باری متصرف هزار لیره داد به والی بیروت حق سکوت و مدیر تحریرات معزول شد رفت شام شاید کاری بکند شانزده نفر اهل وعیال داشت من شنیدم در مضیقه هستند فوری خرجی فرستادم و همه مخارجشان را تکفل کردم تا چهار ماه مصطفی بیک از شام کاغذی به من نوشت و اظهار تأسف از ما سبق خود نمود و اظهار داشته بود که حقاً خانه احسان شما آباد حال اگر ممکن است عیال و اطفال مرا به شام بفرست من هم مال گرفتم خرجی دادم همه را در کمال راحت به شام فرستادم چندی بعد نوشت که من از گرسنگی میمیرم تمناً دارم کاری برای من راست کنی من هم نوشتم مأموریتی به او دادند مقصود این است که جمال مبارک به ما فرموده است که به اعداء هم نیگی کنید تکلیف ما این است با هیچکس دشمنی نداریم " الخ و در ضمن نام عکا نیز ذکر است . مُضادَتِ ضَمْنٌ ضِدُّ ذِکْرِ اسْتِ . مَضْرُوبٌ ضَرْبٌ

143 مضمار عربی میدان دواندن و لاغر کردن اسبان . در کتاب اقدس است : " تالله هذا مضمار المكاشفة والانقطاع"

مطارف درلوحی است : " ایاکم ان تحجبکم الزخارف والمطارف عن هذا المقام الذي توجهت اليه افئدة"

النبيين والمرسلين " جمع = مطرف - مطرف، رداء خز با زيب و نگار. مطران - مطارئة (متروپوليتن) مطران كلمه معرب ، لقب قسيس بزرگ رئيس كهنه بالاتر از اسقف و تحت بطيرك كه مطارنه و مطارين جمع آن است . در لوح به فارس : " قل يا معشر المطارئة قد ظهر مولي البرية " الخ ودر خطاب به عندليب قوله : " يكي از مطارئة انطاكيه گفته " الخ مطعون عربي نيزه و كارد (وغيره) خورده . در خطابي و مناجاتي است : " الهي الهي تراني خائضاً في غمار البلاء و غريقاً في بحار البأساء والضراء هدفاً للنصال مطعوناً برماح الجور والجفاء " . 144 مطل اسم فاعل عربي به معني بلند و مشرف . در صورت زيارت محمد تقیخان تاكري است : " جبل (كوه اورنگ تاكر) مَطْلُ ابي البيت المعمور " مراد خانه پدري ابيي در تاكر است . معارف درلوحی به شيخ سلمان است : " اين ايام در هر حين از سماء عرفان رب العالمين معارف جديد نازل " الخ . به معني علوم . ودر لوح به ناصرالدين شاه : " قد انكرني المعارف " خویشان و آشنایان با من ناشناس شدند . معاشره - معشر معاشرت آميختن و مصاحبت . در كتاب اقدس است : عاشروا مع الاديان بالروح والريحان " واز بيانات شفاهیه مرکز عهد ابيي عبد البهاء در حيفابه سال 1919 است :

" امروز چون عيد ولادت حضرت مسيح بود ديدن بعضي دوستان مسيحي رفتم من به موجب امر جمال مبارك با جميع مردم به روح و ریحان معاشرت ميکنم اما با اشخاصي كه ضرشان به امر ميرسد معاشرت 145 نميکنم در ايات مبارکه ميفرمايد عاشروا مع الاديان بالروح والريحان ودر جاي ديگر ميفرمايد كه زنهار با اشترار افت مگير اگر كسي بخواهد شبهه در قلوب ايجاد كند و با انسان را به لهو و لعب دعوت كند شخص نبايد با او معاشرت كند بايد بيزاري جويد " و معشر جماعت وانبوه درلوحی است :

" يا معشر العلماء خذوا اعنة الاقلام "

مُعْجَزَةٌ اسم فاعل عربي از اعجاز به معني ناتوان وغير قادر به اتيان مثل سازنده . و تاء بهر تأکید در مبالغه ست ودر تاريخ فاضل قائني ضمن شرح احوال ملا محمد محولاتي چنين مسطوراست كه حسب خواهش عالمي علاوه از دوهزار خوارق عادات كه خود در سير و مجاهده ديد و در مدت محاصره قلعه طبريه از جناب قدوس واصحاب وانصار مشاهده نموده بود نوشتند پس از اتمام متوجه شدند كه آن حضرت ابدأ معجزات و پروزات و خوارق عادات را حجت امر خود نميدانست وراضي به اظهار نبود و به همين ملاحظه آن كتاب را به آب شستند " انتهى و در اسرار الآثار تفصيلي است .

146 معراج عربي افزار و آلت عروج و برآمدن و بالا رفتن . كه در لوح رئيس است : " الي ان عرجوا الي مقام المكاشفة " و معراج النبي در عرف عام به معني عروج پيبر و قرب اتحادي وي شهرت دارد و در آثار اين امر به مواضع متعدده ذكر شد از آن جمله در بلاغات حكمتيه باب اعظم شهادت و گواهي است كه پيبر بجمه حتي بنعليه عروج فرمودند و مخالفين آن را به عقيدة خود انگاشته ساكت شدند ولي دانايان دانستند مراد اين است عروج به مكاشفة و نزد حق و حقيقت احتياج به خلع امور مادي و به حرکت مكاني ندارد بلكه به زي خود ودر مكان خود با سكون و استقرار به مقام قرب رسيدند . در لوحی است قوله الاعز : " عرج بروح النور في فؤادك ثم اصعد الي الله في سرائر سرک لئلا تلتفت بذلك نفسك و قلبك و جسدك و عقلك و كل ما لك و عليك و هذا حق المعراج في مراتب الاسفار و غاية فيض الله المقتدر المهيمن الجبار " و قوله : " هذا يوم فيه نادي (نادا) محمد رسول الله من قطب جنة الرضوان يا اهل الاكوان تالله قد ظهر محبوب العالمين و مقصود العارفين هذا هو اللذي سمعت نداءه في المعراج و ما رأيت جماله الي ان بلغت الايام الي هذا اليوم 147 الذي به زينت ايام الله الملك العزيز الحميد " . معروف شتاخته شده و مشهور و به معني قول و فعل نيك و خير به مقابل منكر و به معني رزق و احسان . در كتاب اقدس است :

تمسکوا بالمعروف في كل الاحوال " در هر حال به نیکی متمسک شوید. مُعْطَلَةٌ مُعْطَلَةٌ در اصطلاح علم کلام اسلامی لقب منکرین وجود خدا یا معتقدین به نفی صفات از حقّ چه نفی صفات مستلزم نفی ذات میباشد ولی معتزله و همچنین مستفاد از خطب نهج البلاغه و آثار ائمّه اهل البيت و نیز آثار این امر خصوصاً از ربّ اعلی نفی صفات زائده در ذات را میگویند و علی هذا در مقام مبالغه مذکور در آثار نامبرده و حتی در آثار اسمعیلیه همه تأکید و غلوه در مقام تنزیه ذات الوهیه از شرک و تعدد و حدوث و امثالها میباشد. و مُعْطَلَةٌ در قرآن است: " وَبِئْرٍ مُّعْطَلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ " به معنی چاه بی کاربی استفاده گذاشته که تشبیهاً در سرچشمه معارف محلّ قبول و ایمان و ادراک نشده استعمال 148 میگردد . در لوح به حاجی محمد کریمخان است قوله الاعرّ: " نشهد بانّ كلّ كلمة من هذه الكلمات (کلمات منقوله از شیخ اسائی) لبئرٍ مُعْطَلَةٍ مَعْلَقَاتٍ سَبْعَةٍ در ذیل سبع درج است معموره نام قریه ای از توابع نیشابور معروف در تاریخ این امر که در آغاز به ایام اقامت جناب ملا حسین بشرویّه در مشهد بعضی از ملا های آن قریه به واسطه او بانی شده به وطن باز آمدند و نشر عقیده دادند و جمعی از ملاها و غیرهم وارد گشتند چنانچه آن قریه به عنوان قریه بایان مشهور گردید و در ایام ابهیی مسکن جمعی از اهل بها بود و شرح اوضاع امری آنجا و شهادت شیخ احمد فانی و ملا علینقی از بایان آنجا در تبریز به تفصیل در ظهور الحق ثبت است و نام آن قریه و احباب در الواح بسیار مذکور میباشد از آن جمله قوله الاحلی: " احباء الله في معموري الاعظم الابهي يا اصحاب المعموران استمعوا نداء ربكم الغفور من شطر هذا الظهور به اضاء الدّيجور وانارت الآفاق 149 لعمری قد صرتم معموراً بما ورد عليكم في سبيل الله ربكم ان يا قلم الاعلي ان اذكر عبدنا محمد " الخ و اکنون معدودی از خاندان اهل ایمان اولین در آنجا هستند . معین عربی آب جاری هویدا . در لوح سلمان است " باید به کوثر بی زوال ذوالجلال فائز شوید فطوي لمن وصل الي هذا المعين وانقطع عما عنده " و در لوح نصیر است: " ولا تلتفتوا الي كلّ معینٍ کدرٍ " مغبوط اسم مفعول عربی به معنی رشک برده از غبطه به معنی رشک. در رساله مدنیّه است: " چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدء عزّت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کلّ ملل شرق و غرب " . مُغْطِي (مغطّا) در لوح شهیر به سلمان است قوله ج ع: " واگر ذکر حکمتهاى مقنّعه مقطّئه نمايم البتّه ناس را منصعق بلکه میت مشاهده خواهید نمود " به معنی پرده بر روکشیده و پنهان . مغوار عربی پرغارت و با جرأت . در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقواست: 150 " و رَكْبُوكَ عَلِي الْبَقَرِ الْمَغْوَارِ " مفاوضات به معنی گفتگوي با یکدیگر. مفاوضات عبدالبهاء نام مجموعه سؤال و جواب اعتقادی عرفانی فلسفی میس لورا بارنی امریکائیه در سر میز تناول غذا با غصن اعظم عبدالبهاء است . مفتاح عربی کلید. افزار گشودن. مفاویح = جمع در لوح دنیا است: " الحمد لله حقّ جلّ جلاله به مفتاح قلم اعلی ابواب افتده و قلوب را گشوده و هرایه از آیات منزله بای است مبین از برای ظهور اخلاق روحانیه و اعمال مقدّسه " و در لوحی دیگر: " انّ في قبضته مفاویح خزائن السموات والارضين " مقرّ عربی جای قرار و سکون . در کتاب اقدس است: " وعند غروب شمس الحقيقة والتبيان المقرّ الذي قدرناه لكم " و ظاهر کلام چنین میفهماند که در آن هنگام محلی مخصوص برای استقرار و توجه بعد از خود مقرر فرموده بودند و ممکن است مراد تقدیر در عالم غیب اراده باشد و مرکز عهد ابهیی عبدالبهاء بقعه محلّ استقرار جسد مکرم ایشان را 151 بیان فرمودند و همانجا یعنی روضه مبارکه محلّ توجه قرار گرفت . مقرّین دردعاء و ذکر در حقّ محمد تقیخان تا کربی از حضرت عبدالبهاء: " مقرّین في الصغار " بستگان به بندها . مقصود اسم مفعول از قصد و در آثار و افواه اهل بها متبادر در ذات الهی و در هیکل بهاء الله میباشد و عکا به شهرت ارض مقصود نام بردار است . در کتاب اقدس است: " لكلّ نفس ان يتبع ما امر به من لدي المقصود " وقوله: " قوموا علي خدمة المقصود " و در لوح رئیس است: " قد عرفناك

یا مقصود المرسلین " و قوله : " وسمع منك ما يطهر به افئدة القاصدين " و درذیل نام کرمل ذکر است . مقصود در سورة العلم خطاب به حوریه البهاء است : " ایاک ان تستری ترائب المقصور عن ملاء الظهور " الخ شاید به معنی مقصوره زن خانه متعالی از رؤیت و تماس رجال ، و اشاره به " حور مقصورات فی الخیام " از قرآن میباشد و نیز ممکن است مقصور به معنی بافته و مراد گیسوان باشد و در نام تربیه ذکری است 152 مقعد عربی جای نشستن و جای تکیه و محل دیوان حکومتی را گویند در قرآن است " فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر " و از این آیه عرف و اصطلاحی بر خاست که در آثار این امر کثیر الاستعمال است از آن جمله در لوح حاجی محمد کریمخان : " ثم قدر لي مقعد صدق عندک " و در لوح به اشرف : " اذ ادخلک تلقاء العرش مقعد عرّ عظیم " مقنعة - مقنّع در ضمن قناع ذکر است . مکاشفة مصدر عربی به معنی پرده برداری و آشکار ساختن و در اصطلاح عرفانی و رمزی دینی معاینه دیدن حقایق به عین باطن در حالی مابین خواب و بیداری . در لوح رئیس است : " الی الی ان عرجوا الی مقام المکاشفة مکحولة عربی در سورة العلم خطاب به حوریه البهاء : " ثم ادخلي تلقاء العرش معلقة الشعر محجرة الوجه مزينة الخد مکحولة العين " سرمه کشیده چشم . 153 مکسول مستر و میسیس مکسول از بهائیان مونترآل کانادا بودند و مرکز عهد ابهی عبدالبهاء در ایام اقامت به مونترآل چندی به خانه شان توقف فرمودند و تفصیل واقعات آن ایام در سفرنامه امریکا مسطور است از آنجمله : " مسس مکسول عرض نمود وقتی که در عکا مشرف شدم از اولاد بکلی مایوس بودم الحمد لله رجای من و دعای مبارک در روضه مبارکه مستجاب شد خیلی در باره او و طفل او عنایت نموده فرمودند اطفال زینت خانه اند منزلی که طفل ندارد مثل این است که چراغ ندارد و عرض کرد شوهر من سابق به من میگفت تو بهائی هستی خود میدانی ولی کاری به من نداشته باش اما حالا از تشریف فرمائی مبارک آنقدر افتخار دارد که اگر سلاطین به منزل ما می آمدند این نوع افتخار نینمود " الخ فرزند مذکورش همین محترمه است که حرم حضرت ولی امرالله میباشد و نام روحیه را همان وقت غصن اعظم عبدالبهاء دادند . مکلم موسی در لوحی مخاطب " یا صادق " قوله : " قل یا قوم انسیتم ما تکلم به احد اولیائی من قبل (حضرت علی امیر المؤمنین) بقوله فتوقّعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور هذه کلمة علیه رسول الله من لدن من 154 ارسله بالحق وایده بروح الامین " مکن در خطابی مناجات طلب مغفرت برای حاجی ذبیح کاشانی است : " مکنه فی جنه الرضوان " او را در باغ بهشت جای ده . مکات . مستر هوارد مکات امریکائی به سال 1315 هج. ق. بهائی شد و تبلیغ همی کرد و در ترجمه ایقان و نیز حجج البیهه تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی به انگلیزی مترجم را کمک نمود و به سال 1332 م. با زوجه اش و برخی دیگر به زیارت عکا رفت و میرزا ابو الفضل در طریق عودت از امریکا همراه بود و غصن اعظم عبدالبهاء در ایا مسافرت به امریکا چندی به خانه وی در بروکلین اقامت فرمودند و در حالی که برای جمع حضار خطابه " مرده باد مرده باد " الی آخرها را ادا میکردند عکس متحرک از ایشان برداشته شد و این به تاریخ دوم رجب سال 1330 بود و مکات سالها در امریکا نطق و تبلیغ کرد و در سال 1927 م. در اثر عمل جراحی ران پا به علت اصابت موتور سیکلت رحلت یافت . مگون اسم مفعول از تکوین به منی ایجاد شده . از مولی الوری عبدالبهاء در معرفت 155 الهیه است : " وتزّه بصفاتہ عن مُمائله مُموناته " که بر حد و بیان علی امیر المؤمنین در دعائی " عن مجانسة مخلوقاته " است ولی در بعضی نسخ بر خلاف ظاهر مکنوناته دیده شد . ملاء اعلی عربی توده برین و عالم جانهای مقدسه در لوح رئیس است : " یصلي عليك الملاء الاعلی " ملاح القدس لوح ملاح القدس ضمن نام وشو اش ثبت است . ملک - ملوک عربی پادشاه و فرمانفرما . ملوک = جمع . و کتاب الملوک از ملکه - ملک مقام نقطه

ضمن توقيع ثبت در ضمن شرح نام صادق مَلَكُوتُ ذکر است و در آثار ابهی سورة الملوك و خطابات به ملوك در سورة هیکل و کتاب اقدس مشهور است

و در لوحی در شأن الواح ملوك است قوله: " انا بعد وردنا في السجن الاعظم بلغنا رسالات الله شرق الارض وغربها " که ضمن نامه‌ای خلیل و سبحن ذکر است . و نیز ذکر مَلِكِ در آثار آن حضرت مکرر گردید از آن جمله در کتاب اقدس است قوله: 156 " طوبی للملک قام علی نصره امری فی مملکتی ... لکل ان یعزوه ویوقروه " الخ . و ذکر ملکه زنی پادشاه به عنوان: " یا ایها الملکه فی لندن " گردید. مَلِكِ پادشاهی مَلَكُوتُ پادشاهی بزرگ و مَلِكِ الملوكی به اصطلاح دینی جهان سلطنت الهی . و در آثار و الواح این امر ذکر مَلِكِ و مَلَكُوتِ مانند آیه شهادت در صلوة " قد اتی المالك المَلِكُ والمملکوت والعزّة والجبروت لله مولي الوري ومالك العرش والقری " به تکرار بسیار استعمال گردید . و در کتاب اقدس است قوله: " لو تتكلم في هذا المقام بلسان اهل المملکوت هذا لسان عبادي في ملکوتي تفکروا فیما ینطق به لسان اهل جبروتي " الخ که مستفاد میشود مراد از آنها عوالم و مقامات شامخه بزرگان و مقربین الهی از نفوس بالغه بشریه میباشد . و در عرف این امر و آثار بدیعه اصطلاح ملکوت ابهی ترجمهء عالم پادشاهی مقام ابهی متداول گشت . و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله: " از افق اعلی و مقامات ابهی سؤال نموده بودید حضرت اعلی انّی انا حی فی الافق الابهی فرمودند و از جمال مبارک و تراکم من افقی الابهی در الواح نازل و همچنین ملکوت ابهی وارد بدان که ملکوت در لغت مبالغه مَلِكِ است یعنی سلطنت و در اصطلاح اهل حقیقت عالم الهی که محیط بر عالم ملکی و مقدّس از شئون و خصائص و قیود و نقائص 157 عالم ملکی , مجرد هیکل قدیم نورانی نه داخل در امکان و نه خارج از امکان غیر متحیز و غیر محسوس به حواس جسمانی مثالش عالم عقل و عالم روح در هیکل انسانی است که محیط بر قالب جسمانی و مدیر کافه شئون و اعضاء و اجزاء و قوی و حواس و مشاعر عالم بشری نه داخل نه خارج زیرا دخول و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است باری عوالم الهی غیر متناهی باری افق ابهی و ملکوت اعلی عبارت از عالم الهی و جهان رحمانی مقرّ سلطنت روحانی و کامرانی احبّای رحمانی است . جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبّائه الفداء قبل از احتراق در افق امکان و بعد از غروب بر سریر عظمت آن جهان حقیقت مستقرّ بوده و حال نیز چنان است زیرا از برای حقیقت مقدّسه اش نه طلوعی و نه غروبی و نه ظهوری و نه بطونی نه اولی و نه آخری لم یزل در علو بوده و هست این تقدیس مراتب بالنسبه به اشراق در هیکل مکرم است نه در ذات و حقیقت " الی آخرها . و در لوح به نصیر چنین است قوله: " لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدی به آن ملتفت نه ملکوت الله مابین یدی مشهود و نفسی به آن شاعر نه " الخ ممرّد عربی صاف و هموار . در لوح حکما است: " ان قلبي من حیث هو هو قد جعله الله ممرّد " الخ 158 مناجات مصدر مزید عربی به معنی راز و درد دل گوئی . در ضمن لوح حکماء مقداری از تضرّعات حکیم بلیثوس به نام مناجات مذکور است و در مابین مناجاتهای با خدا که کم و بیش در آثار مقدّسه همهء ادیان مسطور میباشد و مزامیر داود و مناجاتهای صادره از علی امیر المؤمنین و امام زین العابدین و برخی از اولیاء روحانی به کثرت موجود و مشهور و مناجاتهای صادره در امر بدیع بیشتر و متنوع تر میباشد از آن جمله در مناجاتهای مقام نقطه البیان است قوله: " یا ذا الجود والاحسان والحجّة والبیان انت تعلم انّی لا احبّ ان اعلم الا حبک فانت فانزل لی الاسباب ما یبلغنی الی ساحة قرب الاسماء والصفات " الخ وقوله: " فسبحانک یا الهی خلقتنی وانت الذی رزقتنی وانت الذی امنّنی وانت الذی شرفتنی وانت الذی اهتمتنی وانت الذی اکرمتنی وانت الذی اعطیتنی وانت الذی لا یعزب من علمک من شیء ولا یجب عن طلعتک شیء فآه آه کیف اقول انا وانّ هذا هو ذنب العظیم و عصیان القدیم حیث 159 لا یعادله ذنب فی علمک ولا یساویه فی الرتبة خطیئة فی کتابک لانه هو من شجرة الانیة یتطق بین یدیک

فآه آه انا الذي رضيت في لقاء وجهك بان اقول في نفسي قول انا و انا الذي احتملت القول في لقاء طلعة حضرتك بقولي انا وانا الذي فرطت في جنبك بذكري انا وانا الذي عصيت حضرتك بذكر الانية نهيت بان لا يعزبها احد في لقاء عزربويتك وانا الذي قلت انا و لا استحيي من وجهك بالآ اقول بعد ذلك في بين يديك بانني انا فآه آه لو ابكي علي ما احتملت نفسي سرمد الابد في عمري ما يفرق فؤادي ولا يسكن سرّي ولا يروح علانيتي ولكن لما شاهدت معاملتك مع المذنين من عبادك لايقن لا تسخط علي بجلالة رحمتك ولا تغضب علي بغلو عنایتك وسلطنتك " الخ ودعاي ليلة الجمعة است : " بسم الله الرحمن الرحيم سبحانك اللهم يا الهي يا محبوب من ان اذكرك بذكري اياك او ان اثني في ملكك اذ اثني اعرف حدّ كينونتي بانها معدومة عندك واشهد علي ذاتيتي بانها مقطوعة عن ابداعك فكيف من عرف حدّ نفسها وشهد علي مقام انيتها يقدر ان يستعرج اليها من حدّ فائته فسبحانك سبحانك من ان اكون ذاكرك او مثنيك ولو كان الكلّ يتقربون اليك بتوحيدك فاني اتقرب بك اليك باعترافي بشركي عندك بانّ توحيدك لا يمكن لغيرك لانّ 160 ذكر الغير اعلي دليل علي الامتناع ووجوه الاثنية اقوي شهيد علي الانقطاع فسبحانك سبحانك ولو كان الكلّ يتقربون بك بثنائهم لديك فاني اتقرب بك بتقديسك عن وصف مادونك وبتزيهك عن نعت ماسواك اذ وجود الوصف دالّ بالقطع عن الموصوف و ذكر النعت شاهد بانّه اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك سبحانك لو كان الكلّ يتقربون اليك بما هم يحبونك فاني اتقرب اليك باقراي علي عدم حيي لك لانّ ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل فاني وعزّتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدّي وملاحظة فناء وجودي كيف اتلبس الباطل بالحقّ واتقمص الممكن بالحقّ لا وعزّتك ما عرفتك وما كنت عارفك وما وحدتك وما كنت موحدك وما اجبتك وما كنت ؟ وما ذكرتك وما كنت ذاكرك وليس لي حزن بذلك لانّ الكلّ بمثلي لو يدعي احد غير ذلك فادعائه يكذبه ولا يحتاج الي دليل غيره لانّ الوجود الموحد اعظم دليل بشره و ذكر الغير بنفسه اشدّ دليل بقطع السبيل عن حبه فسبحانك ليس لي لذة الا باعترافي بنار حدّي و عرفان فناء كينونتي واقراي بقصاري العظمي لنفسائتي وقضايي الكبرى لانيتي واشهدك يا محبوب ولم استشهد غيرك لانّ شهادة الغير لم ينفعني لانّ الكلّ بمثلي فقراء عندك ومحتاج غيرك وانّ استشهد المفتقر 161 عن المفتقر دليل علي جهله به وتغيره عنك الا وان لا يري في ذكر الغير الا طلعتك ولا في شهادة العبد الا شهادتك فانّ حينئذ حلّ له ذكر السبحات وبيان الاشارات والا فسبحانك سبحانك ما علمت ذنباً اكبر من هذا استشهد العبد بدونك واراد ان يستغني بسواك سبحانك سبحانك وكفي بك شهيداً علي بانّي ما اوحّدك ولا اقدر بتوحيدك ولا اثنيك ولا اقدر بثنائك واني لاعلم بانّ الموحدين يوحدونك بقولهم لا اله الا انت وعزّتك انّي ما اوحّدك بتلك الكلمة لاني اراها آية في ملكوتك وصفة من اسماء سلطان ارادتك فكيف اجعل حظّ العباد توحيدك يا ربّ الایجاد وكيف اثنيك بثناء خلقك وانك متعالي بان توصف بالاضداد فسبحانك سبحانك احرق في نار عدم توحيدي ولم اخرج من حدّ فؤادي ولا ادعي ما لايمكن فسبحانك سبحانك بعد تلك السبيل المسدودة وهذا الطريق المنصدة ما رأيت لي وصلاً حتي اتسلي نفسي بيومه ولا علمت يوم لقاء حتي اسكن نفسه بوعده فسبحانك سبحانك لا حزن لي بذلك لانّ الممكن لم يزل في نار نفسه وحزن ذاته فسبحانك سبحانك اي نار اكبر من ذكر وجودي واي عقاب اعظم من سماء كينونتي لديك واي عذاب اشدّ من توحيدي اياك ان لم اكن مثل الغافلين يشركون بك في توحيدهم ويزعمون انهم يوحدون ويكذبون من ثنائهم ويحسبون انهم ينعنون 162 ويحرقون بنار الامكان في افتدتهم ويزعمون انهم يتنعمون فسبحانك سبحانك ما للنار الا النار ولا يمكن في مقام الاغيار دارالقرار فاليك اقبل يا سلطان وعليك افد يا ملك القهار ووجاء نوائلك وفضائلك يا ستار اعتماداً بمواحبك وعناياتك يا غفار اذ بيدك سلطان التقدير في غياهب بروزات الاخبار وانّ هذه ليلة اليك ترفع الاصوات وانت الذي لا يفوتك ذكرناعت وبيدك حياة

لعظام بعد الرميم اللهم اني اشهدك ان افتدنا بما كسبت ذميمة فانية ومقترنة بذكر غيره في لجة المحبة فانزل من سماء محبتك علينا ماء الافضال وانزل علينا آيات الجلال اذ انك كثير التوال وشديد المحال ذوالكيد والحيال وذوالجود والجمال فاحي تلك الرمادات بمنك يا مالک الاسماء والصفات ونور تلك الظلمات بفضلک يا رب الارضين والسموات وارفع هذا السبحات من اشارات ما سطر في الرقوم المسطرات بما نزلت في بواطن الآيات والزبرات ايرب عبدک فانیک وسائلک وافدک وراجیک مشتاقک وطالبک نازل اليک هب اللهم في هذه الليلة من فواضل ما وهبته لمحمد وعلي و آلهما المعصومين وبارک فيما كتبت لي ايام لقائي فانک تعلم سرّي وما تهوي اليه نفسي خلصني من بين العباد وبلغني الي ساحة القرب والامداد وارفع عني حکم الاضداد والانداد ايرب کلي عدم بحت وفقر محض 163 وعجز صرف واضطرار بأ ت مارأيت النصر الا ان القمي نفسي بين يديک يا رب القدرانک انت بالمستقرّ تفعل ما تشاء بفضلک انک انت وهاب مقتدر فاصنع اللهم لي وبابي وامي ممن هو في علمک بما انت انت اذ انک انت الله الملك الرفيع والفرد المنيع والجواد الوهاب المتعال سبحانک ربّ العزة عما يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله ربّ العالمين" ودر مناجاتي ديگر است : " فسبحانک يا الهي لو عرفوک ما وصفوک ومن ثمّ ذا يا الهي لم يوحّدونک فاسئلك اللهم يا الهي بعزة كينونيتک وتقدّس ذاتيتک وتفرد جبروتيتک بان تبلغني الي مقام ذروة ما قدرت لي في الابداع بما احاط علمک في حظّ الاختراع فاتّني انا لائذ بجنايبک وطائب اليک بجودک استشفع بک الي نفسك ولا مفرّ لي الا اليک فعلمني ما هو المکنون في علمک وايدني ما هو

المخزون في غيبک فاني فقير الي رحمتک وانک غني عن عذابي ولا يتعاضمک شيء في السموات ولا في الارض وانک انت الغني الحميد فيا الهي اني اشهدک ومن لديک من الاشهاد انک لو تعدّبتني باحاطة قدرتک في الامکان نارالحديد وتذري في النار بدوام عزّ ازليتك وقدس صمدانيتک وبهاء رحمانيتک وجلال كبريائيتک في کلّ آن برزخ جديد لکنت بعزّتک 164 محموداً في فعلک ومطاعاً في حکمک وعادلاً في قضائک " الخ ايضاً قوله : " سبحانک فاحفظني في کلّ عالم يحيط به علمک عما يحذني او يخوفني وانزل في قلبي قوّة من عندک وسلطاناً من لدنک لا تتصرن به علي کلّ شيء ولا ستظهرن به علي العالمين انک انت ربّي عليك توکلت وانک انت ربّ العالمين قد خلقتني وما كنت عندک شيئاً " الخ

وقوله : " سبحانک اللهم ربّ السموات والارض وما بينهما من ان اذ کرک بذکري اياک او ان اثني بثنائي في ملکک لانّ ما عرفت کينونة ذاتي وشهدت عليه نفسانية انيتي من اعلي شواخ الذکر والعلو والمنتهي جواهر الثناء والسموم يكن الا كوجودي عندک افک بحت و فناء محض فكيف اتقرّب اليک " الخ وقوله : " فوعزّتک وسلطان صمدانيتک وقوتک ومليک فردانيتک لو تخلق ما بين سماء العرش الي تحت الثري ناراً لا يعادها نار في علمک من شدة حرّها وعظمة زفيرها ثمّ تجعل جسدي بما ملئت کلّ ذلك الهواء وتعذبني فيها بدوام ازليتك لم تزل ولا تزال وتضاعف کلّ آن وما احصيت في علمک بكل قدرتک وعظمتک وجبروتيتک وكبريائيتک جزاء حمدي نفسك وذکري اياک وتوحيدي ذاتک وعرفاني كينونيتک كنت مستحقاً بذلك " وقوله : 165 " استغفرک من کلّ لذة بغير لذة ذکرک ومن کلّ راحة الا الانس مع حضرتک والقيام بين يدي سلطان كبريائيتک ولا لي سرور الا في رضاک ولا مطلب الا لفاک وان علمت في دون ذلك فوعزّتک اني انا المستغفر التائب اليک عند ما احببته ولا اردته بل وقع بمثل ما يفرّ الاريح من هذا الشطر الي هذا " وقوله : " فارحم اللهم من لا راحم له غيرک وافتح اللهم لمن لا فاتح له غيرک واقبض اللهم لمن لا قابض له سواک وهب اللهم لمن لا وهاب له الا انت واغفر اللهم من لا استغار له من عند نفسه ولا غافر له الا انت وتب علي يا محبوبي فانّ ليس لي توبة عندک لانّ كلمة التوبة خطيئة اکتسبت من خطيئة وانّ کينونتي ذنب محض لا

يعادله في علمك ذنب ولا في كتابك خطاء فهب لي اللهم بكاء حوي فان كفي صغر من توبتي واغفر اللهم عظيم جريراتي فان لا استغفار لي عندك فاني انا الذي ما استحييت الخلاء ولم ارقبك في الملاء وما عبدتك علي حدمسكنتي " الخ وقوله : " انت الذي خلقتني ورزقتني ثم اكرمتني ورفعتني ثم اهتمني واغررتني ثم نزلت علي آياتك لم صبرت يا الهي في حق الظالمين اليس انتك كنت اله العالمين اليس اني كنت عبداً من المؤمنين لم رايت يا الهي عمل المفسدين اليس انتك كنت رب الموحدين اليس اني كنت عبداً 166 من التائبين لم سمعت يا الهي في حقي كلمات المنافقين اليس انتك كنت ناصر المظلومين اليس اني كنت عبداً من المظلومين لم سميت نفسك عالماً ومقتدراً ولا تأمر بالنار حين الاضطراب ولا تقل كن برداً وسلاماً لعبادي المؤمنين لم خلصت ابراهيم عن النار واظهرت الفتن بالنار في حقي فلم ار صراط قيم في افعالك مرة تهلك كل الظالمين لناقة صالح ومرّة تصبر في حق مثل الحسين حتي يدور المشركين برؤساء عبادك المقربين بين الناس يحضرونهم فسبحانك سبحانك كل حزني منك وكل رجائي عنك فلك الحمد بما حفظتني من قبائح اعمال الظالمين ومن شذائد اعمال المشركين فسبحانك سبحانك لما كنت قائماً بين يديك علي سرير القرب اجترء عليك واقول ولا اخاف من بعدي عنك وعدلك لعلي بقربك وفضلك ان كنت صبرت في المكاره فانك يا الهي لكنت اصبرمني قد سمعت من النصارى واليهود كلمة الشرك وحملت عنهم فسبحانك تبت اليك وانا اول التائبين استغفرك يا الهي من كل ما احاط علمك به ويحصى كتابك في حقي وانا ذا تائب اليك ومعتم بمجلك ومتوكل عليك وحدك لا شريك لك وافوض امري كله بيدك فنعن المولي انت يا الهي ونعم النصير يا مولاي وكل الخير منك ولك وينزل من عندك ويرفع اليك وحدك لا اله الا انت وانتك 167 لوتعذبني بدوام ذاتك جزاء ذكري بين يديك لكنت مستحقاً فانك محمود لن تظلم باحد ابداءً.... اذ كر قليلاً عن كثير ما يحصى كتابك في حقي انا الذي ذكرت نفسي بغير حق انا الذي ما اذكرك بما انت مستحق به انا الذي بجدت آياتك بعد ما خلقت لي في كلشي انا الذي غفلت من آياتك بعد ما احاطتني الآلاء من كل شطر انا الذي اذنبت انا الذي اخطأت انا الذي غفلت انا الذي نسيت انا الذي اسرفت انا الذي قصرت انا الذي وقعت في ارض السبحات بغير اذنك انا الذي استغفرت من خطاياي ثم عدت فيها ولم استحي عنك في ملاء انا الذي عصيتك يا جبار السموات والارض بعد ما علمتني سطواتك وشاهدتني نعماتك فيا الهي انك غني عن عذابي وانا فقير الي غفراتك فيا الهي حاش الظن بي ان اظن بمثلك دون غفراتك ورضوانك وعفوك ثم سترك وجودك " الخ . ودر تفسير كوثر است : " اني لو اردت من بعد كما بينت الميزان في بين يدي الاشهاد من قبل لا كتب في ستة ساعات الف بيت من المناجات فن اليوم يقدر بذلك " الخ واز مقام ابهي است قوله : " بسم الله البهي الابهي قل يا الهي ومحبوبي ومحركي ومجذبي والمنادي في قلبي و 168 ومحبوب سري لك الحمد بما جعلتني مقبلاً الي وجهك ومشتعلاً بذكرك ومنادياً باسمك وناطقاً بنائتك ايرب ايرب ان لم تظهر الغفلة من اين نصبت اعلام رحمتك ورفعت رايات كرمك وان لم يعلن الخطاء كيف يعلم بانك انت السّار الغفار العليم الحكيم نفسي لغفلة غافليك الفداء بما مرت عن ورائها نسمات رحمة اسمك الرحمن ذاتي لذنب مذنبك الفداء بما عرفت به ارياح فضلک وتوضأت مسك الطافك كينونتي لعصيان عاصيك الفداء لان به اشرفت شمس مواهبك من افق عطائك ونزلت امطار جودك علي حقائق خلقك ايرب انا الذي اقرت بكل العصيان واعترفت بما لا اعترف به اهل الامكان سرعت الي شاطئ غفرانك واسكنت في ظل خيام مكرمتك اسألك يا مالک القدم والمهيمن علي العالم بان يظهر مني ما تطير به الارواح في هواء جبك والنفوس في فضاء انسك ثم قدر لي قوة بسطانك لاقب بها الممكثات الي مطلع ظهورك ومشرق وحيك ايرب فاجعلني بكلي فانياً في رضائك وقائماً علي خدمتك لاني احب الحياة لاطوف حول سرادق امرک وخيام عظمتك تراني يا الهي منقطعاً اليك وخاضعاً ليدك فافعل بي ما انت اهله وينبغي لجلالك ويليقي لحضرتك "

ودر مناجاتی در ایام صیام است: 169 " وَاَنْتَ يَا اَلِهِي قَدَّرْتَ الْمَنَاجَاتَ لِمَنْ فِي حَوْلِي وَجَعَلْتَ الْآيَاتَ بَيْنَاتٍ لِنَفْسِي وَظَهُورَاتٍ لِمَرِي وَلَكِنْ اَنْتَ يَا اَحَبَّ بَانَ اذْكَرُكَ مِنْ قَبْلِ الْعَالَمِينَ وَبِمَا عِنْدَهُمْ مِنْ ذِكْرِكَ وَثَنَاتِكَ " الخ مَنَّان به معنی کثیر الاحسان از اسماء الله است . در لوح به نصیر است : " کَلَّ رَا دَرِغْفَلَ اَزْ جَمَالِ مَنَّانِ بِرَبِّسْتَرِ نَسِيَانِ غَافِلِ يَافْتَهُ " . مَنَاجِحُ جَمْعُ مَنَاجِحٍ . مَنَاجِحُ طَرِيقٌ وَطَرِيقَةٌ وَاضِحٌ . دَرْلُوْحِي اَسْتُ : " اِنْ يَا عِبْدِي اِنْ اَنْقَطَعَ عَنِ مَنَاجِحِ الْغَفْلَةِ ثُمَّ اَسْلَكَ سَبِيلَ فَضْلِي وَالطَّافِي " . مُنْجِدٌ عَرَبِيٌّ اسْمُ فَاعِلٍ اَزْ اَنْجَادٍ بِهٖ مَعْنَى بَرَسْتَهٗ وَفَشْرَدَهٗ وَخَشْكَ . دَرْلُوْحِي اَسْتُ قَوْلُهُ : " كَهٗ شَايِدُ مَخْمُودِيْنَ اَزْ نَارِذْكَرِيَهٗ بِرَافِرُوْرِنْدِ وَمَنْجَمِدِيْنَ اَزْمَاءِ بِيَانِ جَارِي شُوْنِدُ " مراد اشخاص بی شوق ایمانی ، بی جریان و عروج فکری و قلبی میباشند . مَنَحَةٌ عَرَبِيٌّ بِهٖ مَعْنَى عَطِيَهٗ وَبَخْشِشٌ . مَنَحٌ = جَمْعُ دَرِخْطَابِيٍّ اَسْتُ : " وَاَنْتَ يَا اَسْأَلُ اَللَّهَ بَانَ يَهِيَا لِي هَذِهِ الْمُنْحَةُ الْكُبْرَى " . 170 مَنَدَرٌ دَرِ مَقَالَهٗ سِيَاحٍ اَسْتُ : " وَاَزْ مَحْرَابٍ وَمَنْبَرٍ وَمَسْنَدٍ وَمَنْدَرٍ وَثُرُوْتٍ وَزُبُوْرٍ وَجَمَاعَتِ شَامٍ وَسِحْرِ كَدَشْتِنْدِ " الخ شاید مندر اسم مکان ندرهٔ به معنی قطعهٔ طلا در معدن یعنی منبع طلا و زر است و یا به معنی عرفی نوعی از تخته‌های چوبی پیوسته به دیوار دراطاق . مَنَسَرٌ - مَنَسِرٌ عَرَبِيٌّ نُوْكٌ تَبِيْزٌ وَمَنْقَارٌ گوشت کنندهٔ لاشخوران . دَرْلُوْحِي اَسْتُ : " وَاِنْ تَسْأَلُكَ الطَّيُوْرُ عَنِ طَيْرِ الْقُدْسِ قُلْ اَنْتَ يَا تَرْكَبُهَا حِيْنَ اَلَّذِيْ كَانَتْ تَحْتِ مَخَالِبِ الْاِنْكَارِ وَمَنْسَرِ الْاَشْرَارِ " . مَنَشَادٌ اَزْ تَوَابِعِ كُوَهْسْتَانِيْ يَزِدُ وَمَرَكَزِيْ قَدِيْمٌ دَرِ اِيْنِ اَمْرٍ كَهٗ بَايَانَ وَبَهَائِيَانَ مَعْرُوفٌ مَانِدٌ مِيْرَزَا مُحَمَّدٌ رِضَا رِضِيِّ الرَّوْحِ وَحَاجِي شَاهِ مُحَمَّدٌ اَمِيْنِ الْبِيَانِ مَذْكَوْرٌ ظَمْنَ نَامِ رِضَا وَ اَمِيْنِ وَغَيْرَهُمَا دَاشْتِ وَدَرِ الْوَاْحِ وَاَثَارِ بَسِيَارِ ذَكَرِ اَنْجَا اَسْتُ . مُنْصَعِقٌ عَرَبِيٌّ بِهٖ مَعْنَى صَاعِقَهٗ خُوْرَدَهٗ وَبِيَهُوشٌ .

دَرْلُوْحِ خَطَابِ بِهٖ سَلْمَانَ قَوْلُهُ الْاَعْرَ:

171 " وَاِگَرِ ذَكَرْ حِكْمَتَهَايِ مَقْنَعَةٌ مَغْطَاةٌ نَمَائِمِ الْبَتَّةِ نَاسٍ رَا مُنْصَعِقٌ بَلْ مِيْتٌ مَشَاهِدَهٗ خَوَاهِي نَمُوْدُ " ودر لوحی دیگر : " قَدْ اَخَذَ مِنْ الْفَتْنَةِ اَكْثَرَ الْعِبَادِ وَهَمَّ الْيَوْمَ مُنْصَعِقُونَ " و قوله : " بَلْكَهٗ طُوْرِيُوْنٌ مُنْصَعِقٌ شَدْنِدُ " . مَنَصُوْرَةٌ نَامٌ شَهْرِيٌّ دَرِ كَشُوْرٍ مِصْرٍ وَاَقَعَ دَرِ 118 كِيْلُوْمِتْرِيْ شَمَالِي قَاهِرَهٗ كَهٗ دَرِضْمَنِ نَامِ مِصْرٍ ذَكَرِيْ اَزْ اَنْ اَسْتُ وَدَرِ لُوْحِ بِهٖ نَاصِرُ الدِّيْنِ شَاهِ ذَكَرْ فَرُوشَ رَفْتَنِ بَعْضِيْ اَزْ بَهَائِيَانَ دَرِ اَنْجَا مِيْبَاشِدُ مَنَظْرًا عَلِيٍّ - مَنَظَرٌ دَرِ اَثَارِ اِيْنِ اَمْرِ لِقَبِّ وَتَجْلِيْلِ جَلُوْهٖ گَاهِ اَلِهِي وَظَهُورِ اَسْتُ كَهٗ دَرِ شَرْحِ اَكْبَرِ وَمَانِدِ اَنْهَا مَذْكَوْرٌ مِيْبَاشِدُ : " وَاَنَّ ذَلِكُ لِهَوَالِ الشَّرْفِ لِمَنْ كَانُ بِالْمَنْظَرِ الْاَكْبَرِ " ودر کتاب اقدس است : " وَاوْلًا عَلِيٍّ ذَكَرْ مَقَامَاتَهٗ الْعَالِيَا وَمَنْظَرَهٗ الْاَسْنِي " و قوله : " قَدْ نَزَلَ النَّامُوسُ الْاَكْبَرُ فِي الْمَنْظَرِ الْاَنْوَرِ " و قوله : " اَلَا مِنْ اَوْتِي الْبَصْرَ مِنْ هَذَا الْمَنْظَرِ الْكَرِيْمِ " مُنْكَرٌ اسْمٌ مَفْعُوْلٌ عَرَبِيٌّ . دَرْلُوْحِ بِهٖ نَصِيْرٌ دَرِ حَقِّ مِيْرَزَا يَحْيٰى اَزَلِ اَسْتُ : 172 " فَعَلَ مُنْكَرٌ خُوْدِرَا بِهٖ جَمَالِ اَطْهَرِ نَسَبْتِ دَاَدَهٗ " الخ . بِهٖ مَعْنَى نَاطِسْنِدُ . مُنْمَنٌ اسْمٌ مَفْعُوْلٌ عَرَبِيٌّ بِهٖ عِبَارَتٌ " رَمَزٌ مُنْمَنٌ " دَرِ اَثَارِ بَسِيَارِ ذَكَرِ اَسْتُ بِهٖ مَعْنَى پيچيدهٔ بهم کردهٔ مبهم . مَنُوْجَهْرُخَانٌ مَعْتَمِدُ الدَّوْلَهٗ دَرِ تَارِيْحِ ظَهُورِ الْحَقِّ وَدَرِ اسْرَارِ الْاَثَارِ الْعَمُوْمِيَهٗ بِهٖ تَفْصِيْلٌ ذَكَرِ اَسْتُ . مُنُوْطٌ اسْمٌ مَفْعُوْلٌ عَرَبِيٌّ بِهٖ مَعْنَى مَعْلَقٌ . دَرْلُوْحِ دُنْيَا اَسْتُ : " اَسُّ اعْظَمُ كَهٗ اِدَارَةُ خَلْقٍ بِهٖ اَنْ مَرْبُوْطٌ وَمَنْوُطٌ اَسْتُ " . مُنِيٌّ (مُنَا) جَمْعُ مَنِيَّةٍ اَرْزُوْهَا . دَرْلُوْحِ نَصِيْرٍ : " اِيْنِ اَسْتُ مَنَائِيْ عَالَمِيْنَ " ودر خطاب و صیایای عهد : " هَذَا مَنَائِيٌّ وَرَجَائِيٌّ " كَهٗ بِهٖ صُوْرَتٌ مَفْرُوْدٌ اَسْتِعْمَالِ شُدُ . وَنِيْزِ دَرِ مَنَاجَاتِيْ دِيْگَرِ : " اَللّٰهُمَّ يَا اَلِهِي وَرَبِّيْ وَ مَنَائِيٌّ " الخ . 173 مُنِيٌّ دَرْلُوْحِ بِهٖ نَاصِرُ الدِّيْنِ شَاهِ : " لَآيِ جَرْمٌ مُنِيْمٌ " بِرَايِ چَهٗ گَآهِي دَرِ اَبْتَلَاءِ وَ اِمْتِحَانِ اَفْتَا دِيْدِ . مُنِيْرٌ اسْمٌ فَاعِلٌ عَرَبِيٌّ بِهٖ مَعْنَى رُوْشَنِ كُنْتَنَدَهٗ . دَرْلُوْحِ رَيْسِ اَسْتُ : " وَاَقْبَلُوْا اِلَى اَللّٰهِ بِوَجْهِ مُنِيْرٍ " ودر لوح به نصیر است : " تَا اَنْكَهٗ بِالْاٰخِرَهٗ جَسَدِ مُنِيْرٍ مَرَا دَرِهَوَا اَوْيَحْتَنْدُ " وَذَكَرْ مُنِيْرٌ كَاشِيٍّ ضَمْنَ نَامَهَايِ اَقَا وَاَسْمِ وَ اَزْمِيْرِ اَسْتُ . مَنَعٌ - مُنْتَعٌ دَرِ كِتَابِ بِيَانِ اَسْتُ : " هَرْ گَاهِ بِهٖ قَدْرٌ كَلِّشِيٍّ اَزْ نَفُوْسِ مُنْتَعَهٗ (يَعْنِي نَفُوْسٌ شَرِيْفَهٗءٌ بِاِ اَرْزِشِ) رَاجِعٌ بِهٖ اَوْ شُوْنِدُ ثَمْرَهُٗ كَلِّشِيٍّ نَزْدِ اَوْ ظَاهِرٌ گِشْتَهٗ " ودر کتاب اقدس است : " لِهَذَا الظُّهُورِ الْمَمْتَنَعِ الْمُنْعِ " يَعْنِي اَنْكَهٗ دَسْتَرَسِ حَوَاسِ وَ مَدَارِكِ نِيْسْتِ . وَقَوْلُهُ : " قَدْ حَكَّمَ اَللّٰهُ

دفن الاموات في البلور والاحجار الممتنعه" يعني سنگهاي شريف ارزش دار. مُنِيف اسم فاعل عربي به معني بلند . درکتاب اقدس : 174 " وفتح کلّ باب منيف " هر درعالي مرتفع گشوده شد . من يوجي قصبه اي از قراء سواحل شطّ العرب در خوزستان تقريباً در هفت فرسخي جنوبي آبادان و تا خسرو آباد یک فرسخ شامل تقريباً پنج هزار و چهارصد نفر اهالي عرب و عاري از علم و تربيت و تمدن زمان , که از فوائد نخلستان معاش ميکنند و هوا گرم و مرطوب است و مراوده شان به ساحل عراق متواتر ميباشد و در آنجا قريب دويست نفر از مرد و زن و بزرگ و کوچک بهائي بودند و همه به خزاعي نام مذکور و موصوف در تاريخ ظهور الحقّ منتسب و اعرف و اهمشان عبود نام داشت . مهاجرت ضمن نام هجرت ذکر است . مهتاض در لوح به حاج محمد کریم خان است: " يا ايها المهتاض لا تعجل علي الاعتراض ولا تكن كالارقم اللّضلاض من عجل في اللّهم سقط في النّدم " اخل . ظاهراً مهتاض اسم مفعول از اِهتاض به معني شکسته استخوان بعد از حصول صحّت ميباشد و پس از عافيت که به عدم احتياط و حفظ صحّت باز بشکند يا بيمار شود چه او پس از ايمان به شيخ احسائي وسيد رشتي باز به شکستگي و بيماري دچار 175 گرديد . و در ضمن رقم و لم و لضلاض و فؤاد هم ذکر است . مهّد - مهاد مهّد عربي گهواره و جاي آرام و خواب کود کان و هر جا يگانه هموار قرار و درست کرده . و مهّد عليا لقب مادر ناصر الدين شاه بود . و جمال ابهي حرم دوم خود به نام فاطمه را مهّد عليا ميخواندند و او خود نامه هایش را که به خطّش موجود است " فاطمه مهّد عليا" امضاء ميکرد . مهاد عربي بستر , در لوح به ناصر الدين شاه است : كنت كاحد من العباد وراقداً علي المهاد " مهدي اسم مفعول عربي از هداية و نزد اماميه لقب و شهرت امام دوازدهم موعود منتظر گرديد و در کتاب بيان باب 17 از واحد هشتم چنين مسطور است : " کلّ مؤمنين به رسول الله منتظرند ظهور مهدي موعود را زيرا که اين حديث از رسول الله هست و عامّه و خاصّه بر آن معتقدند " اخل واز مهدي نامان شهر مذکور در آثار:

ملا مهدي خوئي که از خطابههاي مقام نقطه به او است: " بسم الله الرحمن الرحيم فيا ايها المؤمن الثّابت قد قرأت کتابک و احمد الله ربّک " اخل 176 و مهدي نامان ديگر در ذيل نام هادي ذکرند . مهّر , مهور , تمهير مهّر به ضمّ ميم فارسي به معني نگين و خاتم که براي نهادن نام و نشان و تاريخ کتابت در نوشته ها است و در عرف عربي نيز مهّر به همين معني استعمال کنند و در عرف متداول فارسي هم از اين واژه فارسي اشتقاق به نوع لغات عربي کرده نوشته را مهور گویند و طبق همين در سورة القميص است : " قل انه لکتاب الله وانه لصحيفة الختومة الممهورة التي کانت تحت کائز القدرة في حجاب العصمة بالحق محفوظا " و در مقلهء سياح است قوله : " يمين را به تمهیر قرآن مجيد تأکيد نمود " مهّر به فتح ميم عربي به معني کابين . در لوحی است : " نزل لک هذا اللّوح الذي من افقه لاحت شمس الطاف ربّک العزيز الحميد اعرف قدرها و اعلی مهّرها (کابينش را گران گير و به هر کسي آشکار مکن) و انها خير لک ان كنت من العارفين " مهّار عربي و فارسي چوب و غيره که به يميني شتر کنند و به هر جا خواهند کشند . در خطايي در صورت زيارت آقا زمان شهيد ابرقو است : " و عدّبوک بالمهّار " 177 مهيمن اسم فاعل عربي به معني نگهبان و فرمانده

مسّط

در لوحی است : " بسم المهيمن علي ما کان کتاب نزلت آياته لمن شاء انه فصل من امّ الکتاب من لدي العزيز الوهاب وفيه يلقي الروح في کلّ الاحيان انه لا اله الا هو والذي ينطق انه لمطلع كتب الله المهيمن المختار " و قوله : " يا الهي اسألک باسمک الذي جعلته مهيمناً علي کلّ الاسماء بان تقدّر لي ما ينفعني في الدّنيا و الآخرة و تقيمني علي خدمتک بين البرية لا اله الا انت المعطي الباذل العزيز الرحيم ثم اغفر ما عملته في ايامک و کفر عني سيئاتي بفضلک و جودک انک علي ذلك لمقتدر قدير " . مواء عربي مومو گره . در لوحی به سيد مهدي دهجي از ادرنه است : " ثم اعلم بان

ارفعت مواء السنانير ثم نباح الكلاب وعن ورائها عواء الذئاب ثم قباع الخنازير ان انت من السامعين " پس بدان که مومو گربه ها و آنگاه زوزه سگان و از پی آنها فریاد گرگان و خوکان برخاست و مراد اعراض و تعرض میرزا یحیی ازل و اعوان او است . 178 مودی دکتر سوزان مودی از بهائیان ایالات امریکا نامش در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور و به لقب امة الاعلی خوانده شد . در سال 1910 میلادی با دکتر کلارک سابق الذکر به طهران آمده سالها به طبابت و نیز خدمت امر بهائی اشتغال داشت تا در گذشت . مورچه خوار نام آبادی معروف واقع در چهار فرسخی اصفهان که شرح واقعات ایام باب اعظم در آنجا در ظهور الحقیق ثبت گردید و در مقاله سیاح چنین است : " چون به مورچه خوار رسیدند " الخ . مورطس در لوح حکما است : " انا نذکر لک نبأ مورطس انه کان من الحکماء وصنع آلة تسمع علی ستین ملاً " الخ در کتاب اخبار العلماء قفقسی است که مورطس هم خوانند " حکیم یونانی له ریاضة وتحیل وله تصانیف فن ذلك کتاب فی الآلة المصوثة المسماة بالا رغن البوقی والزمری یسمع علی ستین میلا " . 179 موسی شرح و تفصیل این نام و پیمبر شهیر اسرائیلی در اسرار الآثار العمومیة است و نیز امام موسی بن جعفر که در مناجاتی و توقیعی است قوله : " وانه قد سأل یا الهی فی کلمة حجتک فی زیارة موسی بن جعفر علیهما السلام وهي یا من بدالله فی شأنه " الخ . موسی آئین و ملت منسوب به موسی پیمبر مذکور و یا فرقه ای از سادات و اخلاف موسی بن جعفر مسطور میباشد . و از موسی نامان شهیر مذکور در آثار این امر : حاجی میرزا موسی قمی بود که در تاریخ مفصلاً بیان گردید و در لوحی به پسرش سید ابوطالب چنین مسطور است : " ثم اعلم بان ایک قدوفی بعهدہ وما نقض میثاق الله واتبع هذا الجمال الذی ما عرفه احد من الخلق " الی آخرها . و دیگر : میرزا موسی کلیم برادر ابوبنی جمال ابهی که در ذیل نام کلیم و غیره ثبت و در الواح بسیار مذکور است منها قوله : " هذا کتاب من لدنا الی الذی آمن بالله واقبل الی وجهه ثم اعلم بان حضر بین یدینا کتابک الذی ارسلته الی کلیم " الخ و در لوح به نصیر است : " مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس واحد منهما 180 الذی سمي باحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القسوی والآخر الذی سمي بالکلیم کان موجوداً حیثند بین یدینا " الخ مراد آنکه آغاز کار و امر میرزا یحیی ازل را جز دونفر که ملاً عبدالکریم قزوینی و آقا میرزا موسی کلیم باشند احدی خبر نداشت . و پسرش میرزا مجد الدین که بالاخره شوهر صمدی خانم بنت ابهی و خواهر غصن اکبر شد و دختران آورد و بعد از صعود ابهی نسبت به غصن اعظم عبدالبهاء سالها مخالفت کرده دست قوی میرزا محمد علی قرار داشت و تقریباً در سال 1314 او را مرکز عهد ابهی در عکا طرد کردند . موطنی عربی گامگاه در صلوة یومیة است : " اسألک بموطی قد میک فی هذا البیداء " خطاب به جمال ابهی و در خصوص فلسطین و عکا است . موبک دستة سوارگان یا پیادگان و در عرف ادب فارسی گفته میشود : " در موبک سلطانی " یعنی در گروه همراهان شاه بود . در مقاله سیاح است : 181 " و موبک پادشاهی در سفر و حائل و مانعی در نظر نه رأی صواب چنان است که در مدت غیبت موبک سلطانی از مقرّ سریر شهریاری این شخص را در قلعه ما کو مقرّ داد " . موی عربی به معنی آقا و مالک و به معنی منعم و به معنی آزاد کننده و به معنی صاحب و به معنی محبّ و به معنی مهماندار و به معنی قریب . در لوح رئیس است : " طوی لکم بما هاجرتم من دیارکم و طفتم البلاد حباً لله مولاکم العزیز القدیم " و در لوح به نصیر : " بلغ امر مولاک الی من هناك " و نام موی الوری در آثار حضرت بهاء الله غالباً بر خدا اطلاق گردید قوله : " یا موی الوری فی ناسوت الانشاء انزل علیهم من سماء فضلك امطار رحمتک " الخ و به اصطلاح ثابتین شهرت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و در اسرار الآثار العمومیة تفصیلی ذکر است . موهوم در کتاب اقدس است : " لیس هذا امرٌ تلعبون به باوہامکم و لیس هذا امرٌ یدخل فیہ کلّ جبان موهوم " ممکن است کلمه موهوم مفعول به معنی فاعل و متوهم یعنی اهل وهم و خاطرات بی اساس باشد و استعارات و هم در جمل دیگر مانند قوله :

182 " ان ربيك غني عنك وعن الذين اتبعوك بوهم مبین " وقوله : " هذا امر اضرب منه ما عندكم من الاوهام والتمثيل " وقوله : " كسروا سلاسل الاوهام " ودر لوح به عبدالوهاب : " قد طوي بساط الاوهام واتي الرحمن بامر عظيم " توان قرائن براین معنی باشند ویا اینکه به معنی " موهوم فيه " باشد یعنی آنکه کسانی به او رفتند در عین حال که بعقب دیگری میگشتند وآنکه دراوغلط و سهو کردند .

میان دوآب مرکزی معروف امریهائی در آذربایجان که در ذیل نام امین ذکری از آن است. خطاب به بهائیان آنجا الواح و آثار بسیاری میباشد از آن جمله از حضرت عبدالبهاء قوله : " میان دوآب هو الله ای بندگان الهی قریب به غروب است و من از کثرت کار خسته و بیراحت و گرفتار با وجود این به ذکر شما مشغولم و به یاد شما مانند دریا پرموج و بیقرار " الخ میثاق عربی عهد و پیمان و در عرف اهل بها در دوره غصن اعظم عبدالبهاء ذکر میثاق بسیار و مرکز میثاق لقب و شهرت ایشان گردید و مخالفین را ناقضین میثاق و موافقین را ثابتین در میثاق لقب گشت و در آن ایام میثاق الله و میثاقی و میثاقیه و شرکت میثاق مامثالها همی نام 183 و لقب گردید . و در وصایای مرکز میثاق عبدالبهاء است : " حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " . میرآلای - بین باشی در لوح رئیس دو لقب و منصب نظامی ترکی عثمانی معروف که در ذیل نام امر ثبت میباشد . میثاق عربی وقت مقرر در لوح به اشرف است : " ثم اعلم بان تم میثاق و قوفک لدي العرش " میلان قریهء معروف در آذربایجان از آغاز طلوع این امر به عنوان مرکز بابی شهرت یافت و در تاریخ و آثار مذکور گشت . در لوحی است : " م ي ل ا ن قد نزل من جهة العرش للذي سمى براهيم ليكون متذكراً بذكر الله الحكيم هو البديع في الافق الابهي فسبحان الذي نزل الآيات لقوم يعرفون " الخ 184 نون حرفی از کلمه و امر کن تکوینی در ادبیات عرفانیه بسیار استعمال شد و در صورت صلوة یومیه است : " الذي به اقترن الكاف بركنه النون " و در آثار و الواح این امر " ن " و " ن ج " رمز از نجف آباد و " ن ر " رمز از نراق و " ن ی " رمز از قصبه نیریز فارس میباشد . در لوحی است : " ای اهل ن و یا طوبی لكم و نعیماً لكم چه که از اول امر فائز شدید به آنچه که من علی الارض از آن غافل " الخ و مشاهیر مؤمنین آنجا مانند حاجی محمد تقی ایوب و ملا محمد شفیع و نیز احمد علی و آقا بابا کر بلائی حسین و فضل الله و غیرهم و شهداء بسیار مذکور در تاریخ و آثارند و آقا حبیب الله معماری از شهداء اخیر آنجا است و در ضمن لوحی است : " سبحان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضاء و نون دیگر معاون و یاور او " الخ که مراد از ناصر الدین شاه و نایب السلطنه کامران میرزا میباشد . ناپلئون به این نام سه تن در فرانسه منسوب به خاندان بوناپارت حکمرانی کردند 185 نخست مؤسس این خاندان بوناپارت ناپلئون کبیر متولد سال 1769 و پس از محاربات و فتوحات و بالاخره توقیف شدنش در جزیره کوچک سنت هلن و اقامت پنج سال در آنجا به تاریخ 1831 در گذشت و در حق او در رسالهء مدنیه است : " ناپلیون اول از ظفر بر ملوک اروپا الا تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامه و استیلاء تزلزل و اضطراب شدید در قطعه اروپ و اسیری نفس خود در انجام ایام فوآندی نیافت " دوم ناپلئون فرانسوا ژوزف پسر ناپلئون اول متولد به سال 1811 که در سال 1832 به علت سل رویی در گذشت . سوم ناپلئون شارل لوئی برادرزاده ناپلئون کبیر متولد به سال 1818 و بالاخره دوم امپراطور ناپلئون شد و از سال 1852 تا 1870 امپراطور معظم و متنفذ در اروپا بود و در سال مذکور میلادی که مطابق 1286 هج. ق. بود در محاربهء با آلمان شکست خورده تسلیم شد و به انگلستان رفت و به سال 1873 در آنجا در گذشت و خطاب در کتاب اقدس قوله : " یا شواطئ نهر الرین قد رأیناک مغطاة بالدماء بما سل علیک سیوف الجزاء و لک مرّة اخري و نسمع حنین البرلین ولو انّها الیوم علی عثر مبین " اشاره به همان محاربهء سال 1870 و مراد از جزاء جزاء ناپلئون است که به لوح صادر در ایام سجن اعظم اعتنا نمود چنانچه 186 در لوح دیگر خطاب به وی صریح بیان است قوله : " بما فعلت تحتلف الامور فی

مملکتک و یخرج الملک من کفک جزاء عملک اذا تجد نفسک فی خسران مبین " الی آخره . و عبارت : ولک مرّة اخري " با لام مفید ارتفاع درلک و ذکر "ونسمع حنین البرلین" اشاره به آن است که این محاربه به عکس واقع میشود و بالاخره به نفع فرانسه و ضرر آلمان تمام میشود و در یکی از آثار با امضاء خادم چنین مسطور است : " در ایام توقّف در ارض سرّ الواح منیعہ مخصوص بعضی از ملوک لاتمام حجّة الله نازل شد از جمله به ملک پاریس که در آن ایام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آنکه روزی تلقاء عرش فرمودند بعد از دعوای روس و عثمانی ملک پاریس به اعانت عثمانی برخاست و بعد از نزاع و قتال و جدال و غارت جمعی از ملوک به میان آمدند و حکم مصالحه محقق شد بعد ملک روس از ملک پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل یک ملت بودیم سبب چه شد که به اهانت اهل مذهب خود و اعانۀ غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت که سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را بختۀ برایشان هجوم نمودند و جمیع را غرق نمودند ندای آن مظلومان مرا از خواب بیدار نمود و به اعانت برخاستم بعد از اتمام 187 فقره فرمودند حال ما لوحی به او میفرستیم او را امتحان مینمائیم اگر به اعانت مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته و الا یظهر کذبہ فی ما ادعی لذا لوحی به او نازل و ارسال شد ابدأ خبری از او نرسید مع آنکه وزیری از وزراء او که سرّاً اظهار حبّ مینمود به ساحت اقدس معروض داشت که مخصوصاً لوح را به ملک رساندم و تفصیل را لساناً معروض داشتم معذلک جواب نرسید این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و به خطّ فرانسوی شخصی نوشته و ارسال داشت " ایلخ و در دیگری از آثار است : " امپراطور فرانسه شخصی بود در مقام قول اعظم از جبال و در مقام عمل اقلّ از خردل در ایامی که ارض سرّ مقام عرش واقع از سماء مشیت الهی لوح امنع اقدس مخصوص او نازل و در آن لوح جمال قدم ملاحظه شأن سلطنت را فرمودند بعد از ارسال موفق بر عرض جواب نشد و بعد لوح دیگر از سماء مشیت نازل و در آن میفرمایند قوله تعالی : " انا بلوناک و جدناک فی معزل من الکلمة یعنی امتحان نمودم تو را یافتم خارج از کلمة از جمله سخن او این بود اگر مظلومی در عالم یافت شود و دادخواهی نماید به امدادش میرسیم 188 و او را از ظلم نجات میدهم معذلک جواب لوح الهی را نفرستاد و به دادخواهی برخاست بعد از این فقره فرمودند مثل او مثل مدفع بلا رصاص است صدایش عظیم و لکن بی حاصل " ایلخ و همچنین در سورة الهیکل خطاب به او است : " ان یا ملک انا سمعنا منک کلمةً بها اذ سألک ملک الروس عما قضی من حکم الغزاء ان ربک هو العليم الخبير قلت کنت راقداً فی المهاد ایقظنی نداء العباد الذین ظلموا الی ان غرقوا فی البحر الاسود کذلک سمعنا وربک علی ما اقول شهید نشهد انک ما ایقظک النداء بل الهوی لانا بلوناک و جدناک فی معزل ان اعرف لحن القول و کن من المتفرّسين لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب الله وراء ظهرک اذ ارسل الیک من لدن عزیز حکیم انا بلوناک به ما وجدناک علی ما ادعیت قم و تدارک ما فات عنک سوف تفنی الدنیا و ما عندک و یتقی الملک لله ربک و ربّ آبائک الاولین لا ینبغی لک ان تقتصر الامور علی ما تهوی به هواک اتق زفرات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمین بما فعلت تحتلف الامور فی مملکتک و تخرج الملک من کفک جزاء عملک اذا تجد نفسک فی خسران مبین و تأخذ 189 الزلازل کلّ القبائل فی هناک الا بان تقوم علی نصره هذا الامر و تتبع الروح فی هذا السبیل المستقیم اعزک غرک لعمری لا یدوم و سوف یزول الا بان تتمسک بهذا الحبل المتین قد نری الذلة تسعی ورائک و انت من الرّاقدين ینبغی لک اذا سمعت النداء من شطر الکبراء تدع ما عندک و تقول لیبک یا الله من فی السموات و الارضین " . نادی عربی جای اجتماع . در لوح به طیب است : " سمعنا ندائک و ما تکلمت به فی نادی القوم " و در خطاب طلب مغفرت برای حاجی میرزا عبدالله صحیح فروش : " و یحدث بالاخبار فی نادی نار در اسرار الآثار العمومیة زیر نام آتش تفصیلی است . و در لوح به رئیس : " تالله هذا یوم فیہ تنطق النار فی کلّ الاشیاء قد اتی

محبوب العالمین واذکر اذ اوقد التمرود نارالشّرع لیطفي بذلک نور الله بین ما سواه تالله انتم اصحاب النّیران" الخ ناصرالدین شاه پادشاهی که درایام او همهء شهادت و سختیهای در این امر وقوع ۱۹۰ یافت و شرح احوال در تاریخ ظهورالحق و اسرار الآثار العمومیة مسطور است درایام ولیعهدیش با نهضت بایه مقاومت نمود و در مجلس مشهور علمای تبریز با مقام نقطه ملاقات و مکالمه نمود و در رسالهء مقالهء سیاح در آن خصوص چنین درج است: " در آن وقت حکمران آذربایجان ولیعهد گردون مهد بودند در حقّ باب حکمی نفرمودند و تعرضی نخواستند. علما مصلحت را چنین دانستند که لا اقلّ تعزیر شدید یابد " الخ و در حقّ اوضاع دربارش در اوائل سلطنتش نسبت به این امر در آن رساله چنین مذکور میباشد: " سریر سلطنت به وجود شهریار تازه زینت یافت میرزا تقیخان امیرنظام وزیر اعظم و اتابک معظمّ شد زمام امور جمهور را در قبضهء اقتدار و استقلال گرفت و سمندهمت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت اعلیٰ حضرت شهریار در سنّ عنفوان شباب بودند وزیر به اوهمات غریبه افتاد و در امور طبل استقلالیّت بکوفت بدون استیذان از حضور همایون به عزم جزم خویش بی مشورت و زرای دور اندیش امر به تعرض بایان کرد فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا حسن خوان صادر فرمود " الخ تا آنکه به قول رسالهء مذکور " خطای عظمی و جسارت و ذنب جسیمی از شخص بانی سر زد که صفحه ۱۹۱ تاریخ این طایفه را سیاه و در جهان مدنیت بدنام نمود صادق نامی جوان که از تفصیل وقایع و استقلالیّت امیر نظام و مطلق العنانی و استبداد او خبر نداشت که این قضیه قطعاً بدون اطلاع دربار شاهی صدور یافته به مجرد دیوانگی از تبریز برخاسته یکسر به طهران آمد جسارتی از او سر زد که این طایفه بدنام شد در بدایت تحقیق و فحص درمیان نبود لکن بعد محض عدالت قرار به فحص و تدقیق و تحقیق گردید " الی آخرها . ولی درعین حال ذکر سوء ناصرالدین شاه زیاد گشت وهم در بسیاری از الواح و آثار و تاریخ مسطور گردید چنانکه در لوح رئیس است: " قل ان الظالم قتل محبوب العالمین لیطفي بذلک نور الله بین ما سواه و یمنع الناس عن سلسبیل الحیوان فی ایام ربّه العزیز الکریم " و این مناجات و دعای ابی را محض دفع شرّ او میخواندند: " ایربّ اسألک بدم الذی سفک فی سبیلک و یقلب الذی حرق فی محبتک و بالعظم الذی ذاب فی عشقک و شوقک و بجسد الذی انهدم فی ودّک و بجسم الذی اوقد فی حبّک بان تکفّ شرّ هذا الصّبی عن رأس بریتک ثمّ اخذه یا قادراً بقدرتک ثمّ اهلک یا حاکماً بحکومتک ثمّ اعدمه 192 یا مقتدراً باقتدارک لتستریح بذلک افئدة المقربین من عبادک و تطمئنّ قلوب المخلصین من بریتک و انک انت مقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم " . و در بارهء آخرین احوال وی نسبت به این طایفه در لوحی به میرزا ابوالفضل گلپایگانی صادر در حدود تاریخ 1308 هج. ق. یعنی سالی قبل از صعود ابی ثبت در ضمن نام علم است قوله: " مدّتی است که در ایران حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالیٰ این مظلومیهای عالم را از شرّ آن نفوس (ارباب عمائم) حفظ نموده و مینماید معذک آرام نگرفته اند هر دم شورشی برپا و غوغائی ظاهر امید است که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و به ذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود قد کتب الله علی هذا الحزب نصرة من نصرهم و خدمته و الوفاء بعهده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نمایند و لا زال به حبل وفا متمسک باشند طوبی لمن سمع وویل للتّارکین " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی صادر در همان تاریخ است: " در کتاب اقدس نازل یا ارض الطّاء لا تحزنی من شیء قد جعلک الله مطلع فرح العالمین لو یشاء یبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل و یجمع اغنام الله الّتی تفرقت من الذّئاب 193 این آیات از قبل نازل و لکن در این حین آیه ای نازل الهی الهی یدعوک البهاء ان تؤید السّطان علی العدل و الانصاف لو ترید بارک به سریر الامر و الحکم " الخ معلوم است که آیهء مذکورهء کتاب اقدس و مناجات و دعای مسطور و نظائر آنها دلالت بر ازالهء ناصرالدین شاه و تثبیت پادشاه

عادلی دارد ولی در این الواح ایام اخیره منوط به اراده غیبیه و مشروط به بروز عدل و انصاف از او دعا فرمودند و در رساله مقاله سیاح صادر در همان تاریخ است: " لکن حال مدتی است که عدالت پادشاهی رادع و مانع است و کسی جسارت چنین تعدیات عظیمه نتواند ". ناطق

تخلص شعری میرزا محمدناتق بهائی که در بعضی آثار عبدالبهاء مذکور است ناظر اسم فاعل عربی از مصدر نظر و در عرف فارسی ناظر خرج را گویند و به این معنی ناظر لقبانی در جامعه بهائی معروف شدند و در آثار شهرت میرزا ابو القاسم اصفهانی است قوله ج ع: " ان یا عبدالناظر " الخ به سال ۱۲۹۰ هج. ق. در آذربایجان سفر و تبلیغ کرد و از حدود سال ۱۳۰۴ به هند سفر نمود. ۱۹۴۰ ناعق نعاق، نعیق مصدر عربی قاق قاق کردن کلاغ و جغد ناعق فاعل آن صدا، نعیق - نعاق در لوح رئیس است: " لا تلتفت الی نعاق من نعق والذی ینعق فاکف بریک الغفور الکریم " و در لوح به نصیر: " عنقریب است که نعیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود " و در کتاب اقدس است: " سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان " و مراد از آن برخاستن مدعیان باطل در این امر است که مردم را به خود دعوت کنند و در تاریخ و آثار این امر تفصیل آن احوال و اوضاع میرزا یحیی ازل و حاجی میرزا احمد کرمانی مسطور و نیز اعمال میرزا آقا جان کاشانی خادم الله مشهور است و در این کتاب ضمن نامهای آقا و خادم و عبد و غیره ذکر مییاشد و مختصر آنکه شهرت و مقام ارجمند روحانی و نوشته های پرآب و تابش تا آخر ایام ابهی برقرار بود و در داخل قصر بهجی میزیست و شرح آن احوال مفصلاً در تاریخ ظهور الحق نگاشته شد و مرکز عهد ابهی وی را تقریباً دو ماهی پس از واقعه صعود ابهی در بیت مسکونه خود استقرار دادند که از مخالفین معاندین خطری به او متوجه نگردد و از او سند گرفتند که همه ۱۹۵ آثار به خط او از مقام ابهی بود و اوقصد ساختن محفظه ای کرد که اشیاء مخصوصه متبر که از قبیل تاج و شانه و غیره در آن استقرار دهد و از هند چوب آبنوس طلبد و مصاریف این کار را پیوسته میگرفت و مخالفین کم کم ذهاب و ایاب کرده با او همی اظهار مهربانی نمودند و قریب سه سال بر این نهج گذشت و آنگاه اجازت خواست که پذیرائی اجتماعی کند و در بهجی چادر ابهی به پا نمود و بهائیان را گردآورد و اجازت گرفته به نطق پرداخت و از اینجا شروع سخن نمود که جمال ابهی را در عالم رؤیا دید و شکایت فرمودند که غصن اعظم امرش را از میان برد و مجتمعین از استماع این سخنان بی طاقت شدند و میرزا محمود کاشی از جا برخاسته دهنش را با دست گرفته بفشرد و دیگران ضریبی وارد آوردند تا به مرکز عهد کشیدند فرمودند آزار نکنید و جیب و بغلش را بکاوید و قریب یک من نوشته ها گرفتند و انگشتر و جواهر و غیره را به او دادند و او به روضه ابهی گریخته بست نشست همانجا منزل خود قرار داد و قریب سه یا چهار سال ماند و در آن طول مدت حسب دستور غصن اعظم ثابتین به عهد و میثاق داخل روضه نمیشدند بلکه در خارج زیارت میکردند تا آکه او در گذشت و در عکا مدفون گشت و غصن اعظم میفرمودند من از او در گذشتم و راضی هستم. و ذکر خادم در الواح و آثار کثیره ابهی شد از آن جمله قوله: ۱۹۶ " ان یا خادمی ان استمع ندائی من شطر سبجی باننی انا المظلوم الفرید " ناقض عربی به معنی درهم شکننده عهد و پیمان در خطاب و صباپای عهد است: " من هجوم عصبه نا قضاة " و در نام نقض ذکر است. ناقور عربی نای و بوغ و شیپور. در سوره العلم است: " وینادی الناقر علی وصفی " . ناقوس عربی زنگ کلیسا. نواقیس = جمع. در الواح این امر ذکر مکرر شد. در لوح هیکل خطاب به ناپلئون است: " یا ملک باریس نبئی القسیس ان لا یدق النواقیس تالله الحق قد ظهر الناقدوس الانغم علی هیکل الاسم الاعظم " ایضاً قوله: " قل قد ظهر الناقدوس الاعظم و تدقه ید المشیه فی جنه الاحدیة استمعوا یا قوم ولا تکونوا من الغافلین " و از مقام ولی امر الله در جواب از اسئله چنین مسطور است قوله: ۱۹۷ " راجع به لوح مبارک ناقوس و شرح نزول آن فرمودند بنویس این لوح در اسلامبول نازل شده بر حسب خواهش و تمناي آقا محمد علی اصفهانی به واسطه حضرت عبدالبهاء و این لوح شب پنجم جمادی الاولی لیل مبعث

حضرت اعلي به خط مبارک جمال قدم مرقوم و مسطور گرديد . تلاوت ابن لوح در همان ليله مبارکه محبوب و مقبول " ناکث در نکث درج است . نامق پاشا محمد نامق پاشا از سران نظامي و حکمرانان دوره سلطان عبدالحميد و عبدالعزيز عثمانی که شرح احوالش و نیز ارتباطاتش با این امر در اسرار آثار العمومیه و در ظهور الحق ثبت است . ناموس اکبر بزرگترین شریعت و کتاب آسمانی . در کتاب اقدس است :

" قد نزل التاموس الاکبر " ناهور " عربي ابره درلوحی است : " و کذلک اظهرونا نهور الامر من هذا التاهور الذي ارتفع في هذا الهواء ثم اخضر منه 198 ديچور القدس في هذا البلد الامين "

نیور و ناهور هردو صیغه مبالغه از نهر به معنی جریان و سیلان مانند عبوق و ناقور و جاموس است و دیچور خاک سیه فام ، یعنی چنین آشکار ساختیم نهر سیال امر را از این بیان شدید الجریان که بر هوا برآمد و زمین تیره قدس در این بلد امین به آن سبز و خرم گشت . نبأ عظیم خبر بزرگ در مستقبل . در قرآن است : " عم یتسائلون عن النبأ العظیم " در لوح به عبدالوهاب : " انه هو النبأ العظیم الذي انزل ذكره الرحمن في الفرقان " و در لوح صورت زیارت سید الشهداء قوله : " وهذا يوم فيه ظهر النبأ العظیم الذي بشر به الله والنبیون والمرسلون " و در لوحی است قوله : " نبأ عظیم میفرماید " الخ . نباح - نباح مصدر عربي به معنی عوعو و هف هف جانوران و سگان . در لوح معروف قد احترق المخلصون است : " قد ارتفع نباح الكلاب من كل الجهات این غضنفر غیاض سطوتک یا قهار العالمین " و در لوح رئیس است : 199 " قل بنباح الكلاب لن تمتع الورقاء عن نعماتها " الخ نباض عربي ؟ در کتاب اقدس است : " ینبغی نباضاً " و در لوح حکما است : " کن نباضاً كالشیران في جسد الامکان " و در لوحی دیگر : " کن عرقاً نابضاً في جسد العالم و ریحاً سائراً علي الامم " نبیل صفت عربي به معنی نجیب و ذکی و عظیم و با منقبت . و از دوره بیان نام محمد به تطبیق ابجدی حروف نبیل گفته میشد چنانچه در الواح و آثار نام مقام نقطه " علي قبل نبیل " یعنی علي پیش از محمد که علیمحمد است ذکر گردید في المثل قوله ج ع : " وان علیاً قبل نبیل مظهر كل الاسماء و مطلع كل الصفات و كل خلقوا بارادته و كل بامرہ يعملون " و از نبیل نامان مشهور در آثار ملا محمد زرندي است که محض تمیز و تفکیک از نبیل شهرتانی دیگر نبیل اعظم یاد گردید و در تاریخ ظهور الحق به تفصیل بیان احوالش ثبت میباشد و سیار وقت نامش به مقابل مطالعه کنندگان آثار میآید و از آن جمله سورة الدم در ادرنه خطاب به او است قوله : 200 " هو الباقي باسمي الابهي ان يا محمد اسمع نداء ربك ... قل ان هذا العلي بالحق قد ظهر مرّة اخري في جمال الاطهر الاظهر الابهي " الخ و نیز سورة الحج و غیرهما است قوله : " قد حضر تلقاء الوجه کتابک و هذه صورته آنکه از حرق الحشام مقسوم گشته کیست من ان استمع ما يتكلم لسان القدم و کن من الشاکرين ان الذي هديناه الي شاطئ الايمن انت و كتبنا في جبينه من قلم القدم هذا مؤمن انت و آويناہ في السجن واحداً و ثمانين يوماً انت (حبس اسکندریه) و لکن جناب قبل علي (آقا محمد علي اهل قاین) به شاطئ بحر اعظم وارد شدند و از ظلم ظالمان محروم گشتند " الي آخرها و قوله : " عليك سلام الله و رحمته قد رأينا کتابک اي نبیل بارها امر نمودیم و باز هم میگوئیم در بریه شام ذکر مالک انام جائز نبوده و نیست چه که اهل آن به غایت از شاطئ قرب بعیدند و از رحيق عنایت محروم ارض آن به غایت مبروک است و خلق آن به غایت منحوس " و قوله : " نبیلی اکثر از خلق از حق سم طلب نموده و مینمایند و به خیال خود شهد خواسته اند حنظل هواهاي نفسانيه را بر غسل اراده رحمانیه اختیار نموده اند فوراً الرحمن هذا هو 201 الخسران رضیع اگر از بالغ سم طلب نماید آیا اعطای آن جائز لا و نفسي وله يصيح و بیکی امر این ارض مستور و مسموم اعداء مکتوم لواحق الحجاب لتموت اي نبیل این عبد در سجن اعظم معذک و مع

نهي اکبر ديگر به چه وجه توجه به اين شهر را جايز دانسته اند جمعي درحول ازهر قبيلي چاره اوهام که ميتوان نمود اصل رضاي حق بود که اکثري از آن خارج يا لیت نجد فرصه ليخرج من قلبي آه لعمری لو تراني بعيني لترى کلّ عضو من اعضائي في فم ثعبان آه آه عمّاستروا ولا ينبغي اظهارها سوف يكشف غطاؤها هفتاد نفس درسيجن با جمال قدم علي زعمهم مسجون لعمری انا المسجون وجمالي انا المسجون وحياتي انا المسجون به مقاصد کدام یک عمل شود منن لايجبي از که حمل گردد جز يي کلامي نداريم جز نعم جوابي نه فکر من القرون الخالية والاعصار الماضية ما ابتلي احد کما ابتليت بلي وقتي ظهورات احديه مابین جمع بودند که قدرت ظاهره بود واحدي برتجاوزاز ما حکم به الله قادر نه ايکاش سبب نوحه وندبه نقطه اولي را دراین ظهور ادراک مينمودند لو تتفکر لتعرف علي قدرک لاعلي ما عند ربک العليم اي محمد بشنوجه ميگويم الواح منزله عراق را قرائت کن مع ما نزلنا في اول ورودنا هنا لتعرف وتطلع بما وردعلي 202 محبوب الله العلي العظيم مبشر جمال قدم ميفرمايد نزد او دو کله بيش نيست بلي ولا حال بلي مانده ان اعرف لحن القول وکن من الصالحين ثم اللوح وما ظهرما کما فيه مکتوبت تلقاء عرش فائز آنچه در فقره علي مذکور مفهوم و معلوم اين بسي واضح است که عنایت حق نسبت به او اگر جايز بود البته خود اظهار مينموديم وميطلبيديم ابوالقاسم خان مدتها است که دربريه حيرت سائل نسال الله بان يعرفه ما اراد انه هوالحکيم الخبير نبيلي نبيلي لعمری انت معي کم من قريب هوالغريب وکم من غريب انه هوالقريب طوي لغريب قريب هذا الا کسير الاحمر خذه امانة مني عندک والبهاء علي نفسي نظر به توسط آن جناب آمدن علي به حيفا جايز ولكن بعد از انقضاء ايام معدودات رجوع بشبهاء الي حدباء اصلح واحسن واقرب بالتقوي اما امورات ظاهره آن اسمين هاء وميم من كثرة الحوالة کاد ان يهربا من العكة الي مكة والسلام علي خير البرية " و قوله : " ان اشکر الله بما وفقک علي الطواف حول البيت الاعظم وفزت بالحج الاکبر ان احمد وکن من الحامدينتبليغ دراین ديار ابدأ جايز نه چه که بسيار مفتریات نفس خناس مشرک 203 بين ناس ذکر نموده حتي گفته به اطراف مخصوص بهر تبليغ فرستاده اند و حال آنکه ابدأ اين خيال نبوده ونفوسي موجود نه که به اطراف آدم ارسال شود هر يوم عصياني مرتکب بعد از افشاء اظهار توبه نموده ولكن دراین ايام به جميع مناهي قيام کرد لذا اطردنا هما وترکاهما في عذاب السعير عريضه عرض نمود ابدأ مقبول نيفتاد از ارض سر تا حين نه مرتبه توبه کرده از او قبول نشد معذلک متنبه نشدند لزال درنفاق بودند و دراین ايام خرق سترهما بما اکتسبا نشهد انهما من المشرکين " الخ . ونبيل چون از ادرنه مأمور مصر شد ودر آنجا به حبس افتاد و ابياتي بدین منوال سرود : در کنده وزنجير چه عاراست مرا چون باسر زلفين تو کاراست مرا اينها همه نزد همت من سهل است کز عشق تو عزم سر داراست مرا ايدوست بلات راحت جان من است زندان که براي تست رضوان من است من خضره عشقم و اين جوروجفا در ظلمت حجر آب حيوان من است و چون حضرت بهاء الله را وارد سجن اعظم کردند و او از حبس آزاد گرديد و خود را به عکا رساند وسه روز گذشت و نتوانست به سجن درآيد وسيد محمد اصفهاني به دولتيان خبر داد واورا اخراج کردند مدت سه ماه نیم سرگردان و چو باد پويا در اطراف بود آنگاه توانست 204 به عکا ورود نمايد و اين درسال 1269 هج.ق. بود که در سجن فوزحضور يافت و صورت مکتوبش که از عکا مورخ شب يازدهم ذيقعدة 1289 براي بهائيان درخش خراسان فرستاد چنين است : " هوالعزیز الغالب القادر البهي الابهي دراین ليل ظلماني که کلّ در خواب ناز آرميده اند اين عبد فاني در ظلّ ضياء وسراج صمداني به لسان عجز ونياز به محضرحبيبان روحاني عرض مينمايد که اي شب بيداران ازعشق يار وهجرنگار بشارت باد شمارا که صبح وصال قريب است واي تشنگان باديۀ فراق مرده باد شمارا که عنقرب کأس جمال از ساغر بيثال محبوب لايزال شمارا نصيب است خوشا حال حبيبي که دراین ايام که وجود طغيان جميع امکان را احاطه نموده از

روح محبت محبوب عالمیان باز نماند و قدمش از سبیل استقامت نلغزد زیرا که درامثال این ایام شناخته میشود رجال الله و اولیاء الله و احبّاء الله از مادون آنها و اگر چنین ایام پیش نیاید و چنین بلایا رخ نگشاید هر مغلی خود را در زمره اهل دل محسوب خواهد داشت و هر باطلی خود را به حق منسوب خواهد نمود این است که غیرت الهی نمیگذارد که حصاة خود را در زمره لوء لوء جا دهد و زاغ سیاه در اشیان باز سفید مآوی کند قسم به جمال ابی 205 که مسخر فرموده لاهوت اعلی را الی ناسوت ادنی که اگر همین ملاحظه نبود آن جمال مبارک قادر بود که به یک کلمه جمیع سلاطین ارض را سرو پای برهنه به ساحت اقدس ابهای خود کشاند و به کلّ من علی الارض فی ساعة واحداً شراب ایمان و ایقان چشاند و لکن لان یمتاز النّار من النّور و اهل العظمة و السّرور من ملأ الشّرك و الغرور سلطان بلاء را امر فرمود که در هر دیار علم برافروزد و به کلّ مدّعی حبّ الله پردازد و آنچه آباد نموده ویران سازد تا بپفزاید بر حبّ و شوق و استقامت صادقین و ظاهر شود نفاق کاذبین عسی الله یفرح کلّ احبّائه ویسقی من زلال الوصال کلّ اودائه و ذلک یوم یفرح العاشقون و یخذل المنافقون . محبوبان بنده جناب آقائی آقا میرزا علی علیه بهاء الله و جناب میرزا باقر علیه لقاء الله و جناب نظر علیخان علیه سناء الله و جناب حاجی عباسقلی علیه جمال الله و پسرانش علیهم حبّ الله و جناب ملا محمد علی و میرزا ابو القاسم و ملا حسین و ملا جواد علیهم عزّ الله و جناب میرزا داود و میرزا محمد علی جوان و ملا علیرضا علیهم غفران الله و رضوان الله و احسان الله و جمیع احبّای درخش درخشان رجلاً و نساءً صغیراً و کبیراً علیهم سناء الله و رحمة الله و برکات الله جمیع را به ذکر الله الاعلی و وجهه الله الابهی ذا کرم که ای احبّاء الله قسم به جمال محبوب 206 که در این مدّت مفارقت دوسه سال است آنی نشده که شما را فراموش نموده باشم دیگر نمیدانم وفای شماها در چه مقام است اگر چه کلّ امور ظاهر و واضح است زیرا که تلغراف روحانی از جمیع قلوب به یکدیگر متصل است و آناً فآناً اخبار و احوالات در نشر و عبور و ظهور و مرور است و لکن لا یلتفت علیها الا کلّ موقن اعطاء الله بصر الذی یکون من نور الله حدیداً و صیبت این عبد به شما این است که دل را از جمیع نقوش ساده نمائید و جز جمال الله الابهی کسی را نستائید که او است خداوند لا شریک له و لا وزیر له و لا شبه له و لا نظیراً له و بعد از حبّ آن محبوب که مقدّس است از قبل و بعد دست به دامن حبّ و شفاعت غصن الله الاعظم حضرت سرّ الله الانعم الانعم زیند که این است مایه نجات و منبع عین الحیات طوبی للشاربین و بعد از آن با جمیع احبّای ابهائی در مقام محبت و برادری باشید و کسی را بر کسی ترجیح ندهید تا از نزد خدا ترجیحش ظهوراً ظاهر شود منافقین را در میان خود راه ندهید این نبیل ذلیل که کلب البهائم اسم اصلی او است شمارا به رضوان محبت ابهائی داخل نمود شرط وفا این است که کلمات او را که در حبّ الله به شما لقاء نموده و افعالی که در محبت الله 207 از او ظاهر فرموده فراموش ننمائید ان یا باقر البهائم فی الحبّ الوفا لا تدع اغنام مولاک لیخطفهم ذئاب الخاطفة و کن اسدالله و سیفه و نارالله و نوره و فضل الله و قهره لتجزی کلّ نفسمن عند مولاک بما اکتسبت ایدیهم لانّ الله قدّیر لک بین اخوانک شأناً رفیعاً سنة قبل که در ادرنه به لقاء الله مشرف شدم از جمال قدم امر صادر شد که این عبد اسامی جمیع احبّای درخش را ثبت نموده به حضور مبارک ارسال دارم تا از عنایت صمدانی برای هریک لوح بدیع نازل گردد و الواح کثیره منزل و نظر به خواهش این عبد از برای چند نفس که یکی از آنها جناب حاجی که لسان الله ایشان را پیر روحانی نامیده اذن حضور و زیارت لدي العرش حاصل شده بوده در همان ایام این عبد عرائض مفصله از برای اکثری از احبّای آنولا معروض داشته بودم بنا بود که رافع عازم شود که شمس قضا طالع شد و قمر بلا لآخ گردید دیگر چه عرض شود که در این مدّت یک سال چه ها وارد شده به جمال قدم و طائین حول و جمیع منسوبین در کلّ بلاد که هریک به قدر خود از این نهمخانه جامی و جرعه ایوته جرعه اینوشیده البتّه به شما هم قسمت رسیده است حنیئاً للفائزین و طوبی للشاربین و این عبد به جهت امری از ادرنه به مصر رفته بودم

و چهارماه در آن ملک فرعون یوسف آسا مسجون و به انواع 208 بلا یامقرون شدم و در ایام حبس عرض شد: ازکنده
و زنجیر نه عار است مرا چون با سر زلفین تو کار است مرا اینها همه نزد همت من سهل است
کز عشق تو عزم سردار است مرا ایدوست بلات راحت جان من است زندان که برای تست رضوان من
است من خضر ره عشقم و این جو رو جفا در ظلمت هجر آب حیوان من است

باري در حبس بودم که جمال قدم حصن عکارا مزین فرموده به نور جمال خود در ظاهر مسجون و در واقع جمیع سلاطین و ملوکش اسیر منت و مرهون باري چهار ماه قبل بر این حبس به حصن الله وارد شدم و سه روز ماندم و به فیض لقا فائز نشدم دجال اصفهانی فساد نموده این عبد را از بلاد اخراج نمودند و سه ماه و نیم در کوه ها و صحرا ها گردیدم تا عنان صبر از دست رفت دوباره توکل نموده آمدم و وارد شدم و امشب که شب یازدهم ذی قعدة سنه 1289 میباشد سیزده شب است که در حصن الله ساکن ولي هنوز به شرف لقا فائز نشدم و گاهی جناب خادم الله و احبباء الله تشریف می آورند رزقنا الله وایا کم لقاءً و چند یوم قبل فرموده بودند که نبیل برای دوستان ایران کاغذ بنویسند لهذا بدین مختصر امشب یا آوری نمودم کربلائی عباس و عیالشان و جمیع احببای سرچاه را از زبان این عبد ذاکر به ذکر الله الابهی شوید و اصحاب را همیشه به ذکر الله و اجتماع سرگرم نمائید خدا با شما است که چهار یوم است که به لقاء فائز شدم رزقنا الله عما رزقنا ۲۲ محرم ۱۲۸۶ مرقوم شد تویق 209 مبارک برای شما و سرکار نائب ارسال شد خائف مباشید و از اظهار امر الله دریغ نکنید نیک و بد شما محبوب عالمیان از چشم این عبد مشاهده میفرمایند دیگر اختیار با شما است یک مثنوی این ایام نوشتم به آن جناب ارسال شد سوادش بردارید و احباب را مجتمع نموده کل یوم او کل شهر بخوانید والروح علیکم: از بلایای بهیادای کنید بعد از آن در بلا شادی کنید سال قبل تویقات به جهت جمیع احببای درخش ارسال شده بود امساله آقاي آقا میرزا علي اکتفا رفت و در واقع همان لوح همه را کفایت مینماید لو من شطر الله و رضائه ينظرون " و از نبیل مرقومه اي در بیان ارث منصوص در کتاب اقدس و نیز در بیان ماه و سال و ایام مهمه است که در سنین عکا از آنجا نسخ کثیره فرستاد و به عین خطش باقی است قوله: " آنچه حضرت اعلي روح العالمين له الفداء در باب ارث فرموده اند " انخ و از ابیات متنوعه کثیره اش مثنوی: بسمه المظلوم از دو چشم اي قلب امکان خون بیار تا شود خون موج زن از هر کنار 210 اي خراسان از جگر برکش خروش همچو دیگ از آتش حرمان بجوش

چون ده و دو سال بعد از ارض ري شاه ما عازم به سمت روم شد
 مدتش از بغداد از لقا گردید در بغداد شد
 طي



چار در ماه چون ماند در شهر کبیر در ربيع الاول از روم به بغداد آمد
 در ادرنه بود آن شه پنج سال از روم به بغداد آمد
 با از که فغان و ناله و غم چون دو هشت از ادرنه شد جمال الله برون
 گذشته الي آخرها

مقدار ۲۴۵ بیت در بیان خروج حضرت بهاء الله از ادرنه تا احوال ایام عکا است .
 دیگر مثنوی : بسم الله الاقدس الابهی : 211
 ای قلم آگاهی از سوز دلم
 برفراز قلهء جان زن علم از غریبان بها ذکر نما
 انداز در ارض و سماء آن غریبان که ز عشق ذوالجلال
 در گذشتند از دیار و
 اهل و مال گاه در خلق جهان خوار و حقیر
 گاه در دست ستمکاران اسیر
 مومنانی ندیده بیست سال
 مشتعل از عشق سلطان جمال

و شرح واقعه غرق کردنش خود را بعد از صعود محبوب فرد صمدش در تاریخ مسطور است و در ضمن نام محمد در خطابی نیز ذکر از نبیل است و در بیانی از غصن اعظم عبدالهء در باب ابتدای ورودش به عکا چنین مذکور است : " نبیل به طور ناشناس و با لباس اهل بخارا به عکا رسید و لکن حکومت شناخت و فی الفور امر به تبعیدش کرد " . دیگر از مسمیمان مشهور نبیل آقا محمد قائمی نبیل اکبر که فاضل قائمی معروف میباشد 212 چنانکه در ظهور الحقی شرح داده شد سید ابوطالب مجتهد و همهرانش حاجی ملا علی اصغر و حاجی ملا میرزا و غیرهما تحریک کردند و حکمران او را به کلاته عرب تبعید و توقیف نمود پس با ضرب و آزار به بیرجند آوردند و امر به توقیف در وطنش قریه نوفرست قائن و منع عموم از ملاقات نمودند و بعد چندی باز به تحریک سید ابوطالب برای بردن به طهران به مشهد آوردند و لی حسام السلطنه همراهی کرد و بعد از او مؤید الدوله رعایت نمود و سید ابوطالب از حاجی سید اسد الله و میرزا مهدی و غیرهما توقع حکم تکفیر کرد و آنان ندادند و با جمله نبیل اعظم ملا محمد زرنندی مذکور به خراسان رسید و فاضل قائمی و دیگران را که بای بودند هدایت به مقام ابهی نمود چنانچه در اثری از خادم الله است قوله : " درباره جناب نبیل مذکور داشتید از اول ظهور نیر اعظم از افق عالم نداء الله را اصغاء نمود چنانچه بعد از اعلاء کلمه و ارتفاع صبحه فرداً واحداً از ارض طاء به ارض خاء توجه نمودند و جمیع ناس را به حق دعوت کردند و چه مقدار بلایا و شدائد که بر ایشان وارد شد معذک لیلأ و نهارأ به ثنائی حق و تبلیغ امرش نظماً و نثرأ ناطق بودند " الخ و چون فاضل به طهران رفت و در آنجا تزوج کرد و به قزوین رفته بماند و از هیجان معاندین 213 در طهران به صدش بیاسود و از زوجه مذکوره نیز تخلص یافت سپس به عکا رفته دو ماهی لذائذ روحیه از محضر ابهی همی برد و بعد از عودت حسب اراده مطاعه به

اصفهان و شیراز و یزد سفر کرد و مجدداً از طهران و قزوین به تبریز شتافته و 1299 به قزوین برگشت پس از مدتی تأهل اختیار نمود که از او دختریش ده نسلش برقرار ماندوبه سال 1304 با عائله به طهران آمد و خانه برقرار کرد و سفر تبلیغ به اقسام ایران نمود و غالباً در طهران اقامت داشت و در سفر اخیرش به خراسان چندی در قوچان مورد مهربانی و عطیت شجاع الدوله امیر آنجا بود پس به عشق آباد رفت و ایامی در بخارا توجه دانایان را جلب نمود و همانجا به سال 1309 درگذشت و آقا میرزا محمود افغان سنگ مرمر لوحه قبرش از سمرقند آورده مزار ساخت و خاندانش که از دخترش و دامادش شیخ محمد علی برادرزاده اش برجا ماندند به نام نبیل اکبر مشهور و معروفند و در یکی از الواح خطاب به او شهیر بنام لوح حکما است قوله: " یذکر فیہ من یذکر اللہ ربہ انہ لہوالنبیل فی لوح عظیم یا محمد لا تحزن من شیئی افرح بذکری ایاک و اقبالی و توجہی الیک و تکلمی منک بہذا لخطاب المبرم المتین تفکر فی بلائی و سجنی و غربتی و ما ورد علی و ما ینسب الی الناس الا انہم فی حجاب غلیظ " و درخاتمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسینخان 214 همدانی به دستور مانکچی صاحب زردشتی هندی که تصحیح نموده به نام " تاریخ فاضل قائینی" ویا " تاریخ مانکچی صاحب" و درخاتمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسینخان 214 همدانی به دستور مانکچی صاحب زردشتی هندی که تصحیح نموده به نام " تاریخ فاضل قائینی" ویا " تاریخ مانکچی صاحب" مشهور گردیده چنین نوشت: ح تاریخ نبیل اهل عالین عفی اللہ عنہ گوید بعد از ملاحظه این نسخه شریفه کثیر الفوائد مزید الفوائد مشہود آمد کہ لبابش بہ قشور و انوارش ممزوج بہ ظلمات و ہم دیجور است حیفم آمد و براین نسخه شریفه نپسندیدم کہ در مثل این ایام کہ در کتب بہ ایام اللہ موعود و زمان محو موهومات و صحو معلومات و تمیز عالم اکبر و انقضاء دورات طفولیت و ازمنه افسانہ و قصص است تألیف شود بہ جهت تذکر عباد و ہدایت غافلین بلاد و راقدین مہاد آباء و اجداد استنادی بہ موهومات و تمسکی بہ مجعولات و تشبہی بہ تقلید و تبعیت باشد لذا خالصاً لوجہ اللہ و حباً لابناء الوطن اکمالاً للنعمۃ و شفقتاً علی المحبین و ترحمماً علی الناظرین در مقام تصحیح و تخلیص این نسخه برآمده و پارہ ای از زوائد و ظنون و قیاسات کہ اساطیر الاولین و مبتنی بر وہم و گمان و تخمین بود و بعضی از اشعار زائده بعید المناسبتہ را محو و شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیر و مجاہدہ کہ متیقن و معلوم بود اثبات نمود رجا از متبصرین و منصفین اخوان و ناظرین با 214 معان آنکہ نسخه ای را کہ پیش از این تصحیح و نوشته شدہ بکلی محو یا از یا از روی این مصحح قلم رد تصحیح کنند و نسخه جدیدہ را ہم از روی این نسخه استکباب فرمایند تا محبوب و مطبوع طباع لازمۃ الاتباع و مقبول اسماع جمیع اصفیا گشته مقبول عقلا و دول و منظور بزرگان و دانایان ہمہ ملل گردد و ما وقد استمسخت ہذہ النسخۃ لنفس بعد ما بیدی الفانیۃ لیتنفع بہا الاخوان و یبقی اثر علی فی بقیۃ الازمان بعد فناء ہیکلی و محو اثری و طیران روحی و غروب حقیقی و رجوعها الی ما بدت منہ و تغمسہا فی بحر البقاء و یم الصفات و الاسماء و تغرہا علی اغصان شجرۃ طوبی و افغان سدرۃ المنتہی و السلام علی من اتبع الہدی " انتہی و این عمل تاریخ را در حدود سال 1300 هج. ق. انجام داد چنانکہ در محلی از آن چنین نگاشته: " و ہنوز کہ قریب چہل سنہ میگذرد یوم فیوم در دین خود محکمتر و در ایثار جان حریصتر شدند " دیگر از مسمیان شہیر مذکور در آثار بہ نام نبیل آقا میرزا محمد علی قائینی بہ نام نبیل قبل علی و نبیل قائن در آثار بسیار ذکر یافت از آن جملہ در لوحی خطاب بہ اهل قائن قوله: " انا نکون مجالساً فی السجن و قعد المرصدین الذین بہما منعت السحاب و سمرت 216 التیران (نسخه لوح چنین بود و مراد سید محمد اصفہانی و میرزا رضاقلی کج کلاہ میباشد) و اذا دخل احد باب المدینۃ مقبلاً الی اللہ اخبرنا رئیسہما لذا منعت الاحباب عن شطر ربہم العزیز الوہاب و اذ کر اذ دخل نبیل قبل علی و اراد ان یحضر تلقاء العرش اخذہ الغافلون و اخرجوه عن المدینۃ بذلک ناحت الورقاء و بکت الاشیاء و اصفرت وجوہ الذین اقبلوا الی اللہ العزیز المنان فی کل یوم و ارد علینا ما لا و ارد علی احد من قبل عند ربک علم ما یكون و ما قد کان اذا نرسل الواحا یوسوسون فی الصدور لیاخذوا

لوح الله واثره لذا منع ماء الحيوان وغلقت ابواب اللقاء علي الذين توجهوا الي وجه ربهم العزيز المستعان يشاورون في كل الاحيان ليسفك دمي بعد الذي حسبنا في السجن بما اكتسبت ايديهما" الخ
 و قوله : " واذكر اذ دخل النبيل مع اخويه مقبلاً الي الله رب العالمين اخذوه لدي الباب بما اوحى الدجال (سيد محمد اصفهاني) في صدور الظالمين لمادخلوا مقر الحكم قبل نجد منكم نفعة الرضوان وعن وجوهكم نضرة الرحمن ليس لكم مقر عندنا ان اخرجوا في الحين قال اما سمعتم اكرموا الضعيف فبهت الذي ظلم قال اخرجوه من المدينة كذلك امرنا من رئيس الفاسقين ورد علي النبيل قبل علي ومن معه كما ورد عليه ان ربك لهو العليم الخبير نسأله بان 217 يكفي شر هذين انه علي كل شيء قدير " . ديگر حاجي محمد قزوینی به نام نبیل قزوین و پسر دوّمش حاجي شيخ محمد علي به نام نبیل بن نبیل که در اسلامبول براي این امر خود را هلاک ساخت و خاندانش به نام نبیلی برقرارند . ديگر حاجي محمد باقر همداني به نام نبیل مسافر در الواح مذکور است . و عليخان نبیل الدوله که بالاخره در امریکا ازدواج کرده عائله برقرار ساخت و مقرش در آنجا شد . نُبَل در لوح به نام ناصرالدن شاه : " نثل ما کنزوا " بیرون ریخته شد آنچه دفينه و نهان کردند . نجات درباره عقیده مسیحیان راجع به نجات که مشهور میباشد در خطابی و بیانی از مرکز عهد ابهي عبدالبهاء است : " المسيح ما قال انا افدي نفسي فقط للمسيحين بل لكافة العالم و يثاء علي ذلك غير المسيحي ايضاً قد نجى وخلص من خطيئة آدم " نجف - نجفيلي نجف شهر متبرک معروف مسلمانان و مرکز علمیه دينیه شيعه که نجف آباد - نجفي در تاريخ ظهورالحق در واقعات مرتبط به این امر که 218 در آنجا رخ داد به تفصيل مذکور میباشد و در لوح به نصير است : " اگر ناس خود را معلق به ردّ و قبول علماء و مشايخ نجف و دونه نمي ساختند و مؤمن بالله ميشدند مجال اعراض از براي این علماء نمیمانند " و در مابین شيعيان ايران محالّ و اشخاص بسيار تبرکاً و تذکراً به نام نجف مسمی شدند شيخ نجفي مخاطب مشهور لوح شيخ محمد تقی اصفهاني ابن شيخ محمد باقر که في مابین بهائیان پدر به نام ذئب و پسر به نام ابن الذئب مشهور ميشدند و به مناسبت اقامت سنيني چند در نجف که درس فقه و اصول خواند محض حصول رياست خود را به این لقب شهرت داد و در ضمن نام بقر و ذئب مذکورند . و نجف آباد قصبهء تابعه اصفهان و از مراکز پر جمعيت بهائیان از دوره بيان است و امور تاريخيه و شهداء بسيار متعلق به آنجا است که در تاريخ تفصيل داده شد و در آثار غالباً ن ج و گاهي ن تنها رمز از آن گردید قوله : " ن ج به نام خداوند یگنا اي حسن کتابت لدي المظلوم حاضر " الخ و نجفيلي نام سيد زنجاني در آثار مذکور است منها قوله : " و منهم من فدي نفسه في الطاء " الخ و ذکري از وي ضمن نام 219 طاء میباشد و در بياني از حضرت عبدالبهاء است : " نجفيلي و محمد قلي شغلشان در سفر از بغداد به سامسون نصب چادر و خيمهء مبارک بود و نوبتي دريکي از بلاد تأخير کردند و والي و دائرهء حکومت خيام را به دستايشان به کمال خضوع و احترام نصب کردند " انتهى و در ضمن نام زيارت هم ذکري از نجف است . نجم باختر (ستار آو دِ وست) نام مجلهء ماهيانهء بهائي داراي دو قسمت فارسي و انگليزي که چند سال به همت احمد سهراب اصفهاني و ويندست امريکائي نشر مي يافت . ننجوان نام ولايتي از قفقاز که گروهی بهائي در آنجا بود و از آنان ميرزا علي اکبر ننجواني در ايام غصن اعظم عبدالبهاء مذکور در آثار و مشهور گردید . نخره در سورة الاستقلال از الواح ادرنه است : " و يبعث كل عظام نخره " به معني کهنه و پوسيده . نراق قصبه و مرکزي قديم و معروف از این امر در ايران که اوضاع 220 و اشخاص مربوط آن در تاريخ ظهورالحق به تفصيل مذکور و در آثار نام برده شدند و ن ر رمز آنجا است و ملا جعفر و حاجي ميرزا کمال الدين جدا گانه ثبتند . نزع در سورة ص : " قد نزع الشيطان في صدورهم " شيطان در سينه هايشان وسوسه کرد . نزل انزال نزول مصدر مجرد لازم عربي به معني فرود آمدن انزال تنزيل

تنزیل مصدر مزید متعدی به معنی فرود آمدن و در آثار مقدّسه بع معنی صدور و اصدار آیات به طریق وحی گردید که از سماء معنوی نامحدود غیب بر اراضی افتد مقدّسه منیره نزول می یابد . و در لوحی است : " نعمة الله قد نزلت من سماء مشية ربكم الرحمن انك تراها علي هيكل الانسان كذلك كان الامر منزولا " که مجسّص مراعات نظم کلام و اختصار باء حرف تعدّیه و ضمیر حذف گردید و به تقدیر منزولا به " میباشد . نسبة عربي خوشی خوشاوندی نزدیکی در لوح به سلمان است : 221 " نسألك اللهم بالذین جعلهم الاشياء اساري من الزوراء الي الحدباء بالنسبة التي كانت بينهم وبين مظهر امرک " الخ که مراد گوهر خانم حرم کاشی و برادرش میرزا مهدي میباشد که درین اسرا بودند . نسر عربي از طیور شکاری در مناجاتی از خطابی است : " این البغاث من النسر الطائر في الاجج الاسمي (اسما)) نسمة - نسائم عربي نسمة دم و نفس و نیز هواء . نسّمات = جمع در کتاب اقدس : " قد ماجت بحور الحكمة والبيان بما هاجت نسمة الرحمن " و در لوح ناصرالدین شاه : " نسّمات رحمت رحمن این عباد را تقلیب نموده " و در لوح به شیخ سلمان : " از شهر جان به نسائم قدس " الخ و در لوحی دیگر : " انشاء الله باید در این ایام روحانی از نسائم سبحانی و فیوضات ربیع روحانی محروم نمائید " نسائم جمع نسیمه صفت به معنی وزنده . نصاب نصاب عربي در اصطلاح فقه اسلامی حدی مقرر که چون 222 اموال و نقود و مواشی به آن حد رسد اخراج زکوة واجب گردد . در کتاب اقدس است : " سوف نفضّل لک نصابه از شاء الله " نصرالله از جمله نصرالله نامان مذکور در آثار میرزا نصرالله تفریثی بابی بود در لوحی است : " از همشیره بیچاره میپرس که با چند نوع از علّت ناخوشی از آن بیت خارج شده و در خانه جناب کلیم به کمال فرح و سکون و تمکین مستقر شده و به فضل الله در کمال راحت است آنقدر میدانید که از سببیه شخص معهود است که آنچه را مرتکب است بعد از ارتکاب به اطراف به اسم دیگر انتشار میدهد و عنقریب بر همه شما معلوم خواهد شد به حمدالله همشیره معظمه عالی در کمال راحت در ظلّ عرش ساکن و به مقرر تمکین متمکن و بالحقیقه ایامی که در عمر گذراند این ایام است از جمیع جهات مطمئن و خاطر جمع باشید " . بیان احوال خواهر میرزا نصرالله زوجه میرزا یحیی ازل است که در ایام ادرنه با شوهر زدو خورد کرده به خانه کلیم پناه آورد . دیگر ملا نصرالله شهمیرزادی در تاریخ تفصیل داده شد . دیگر سید نصرالله از برادران سادات خمس گیلانی معروف به باقراف مخصوصاً در آثار مرکز میثاق عبداله باء مذکور است 223 نصرت عربي یاری و کمک بسزا . در لوحی است : " بر نصرت امر قیام نمائید و به جنود بیان به تسخیر افتد و قلوب عالم مشغول شوید " و در لوح به ناصرالدین شاه معنی نصر برای این امر و برای صا حبش را که در آثار بسیار است بیان فرمودند که به تبلیغ و هدایت نفوس میباشد و در آن ضمن این جمله است : " پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله با نفسی نبوده و نخواهد بود " الخ که منظور استدراک و ابراز نفرت از عمل جسورانه تیراندازی و حمله با بیان به ناصرالدین شاه میباشد . در دعاء و مناجاتی برای ایام صیام است : " وان نصرک نفسي و عنایتک ایامی هو ارتفاعی الی الرفیق الاعلی و خروجی عن بین هؤلاء الاشقیاء الذین ماکان بینهم الا ضغینه و بغضاء یرب فاصعدنی الیک یا من بحرکة قلبک خلق ملکوت الانشاء " . فصل عربي تیغه و پیکان کارد و زره و تیر . نصال = جمع . در مناجاتی از خطابی است : " الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار البلاء غریقاً فی یحار البأساء والضراء هدفاً للنصال " الخ 224 نصیر - نصیری از جمله نصیر نامان مشهور مذکور در آثار حاجی نصیر قزوینی است و در ضمن خطابی به او این جمله میباشد : " ای ملاً بیان آیا ملاحظه نموده اید که در عشرین از سنین در مقابل اعداء به نفس خود قیام فرمودند " که معلوم است در ایام ادرنه صدور یافت و قوله : " حال ملاحظه نمائید که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول و لکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرر قرب دور مانده تالله الحقّ به شأنی از غمام فضل

امریه و سماء فیض هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل پس تو پناه بر به حق در چنین یوم و این لوح را در بعضی ایام ملاحظه نما که شاید روائح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدره غلیه را از تو منع نماید و تورا در صراط جنت مستقیم دارد " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است : " از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق تسلیم بعد از شهادت چشم او را کردند و دماغش را بریدند و ظلم به مقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای عیال و صغار بعضی اطراف ممالک اعانت نمودند " الخ . و نام نصیری بر فرقه علی الهی مشهور که در رساله مقاله سیاح است : 225 " تحت محافظه سواران نصیری به دارالخلافه روانه نمائید " اطلاق گردید .

نَصَبَ در لوح به ناصرالدین شاه : " قد نصب ضحاح السّلامة " به زمین فرورفت و خشک شد پایاب آرامش و آسایش که ضمن نام ضحاح هم ذکر است . نَضْرَةٌ نَضْرَتٌ نَضْرَةٌ عربی روتق و با آب و رنگی و سرسبزی ناضرة نَضِرٌ در لوح به نصیر است : " و علی وجهه نَضْرَةُ الرَّحْمَنِ " و در خطاب و صیای عهد است : " وَالصَّلَاةُ وَالْبَهَاءُ عَلٰی اَوَّلِ غَضَنِ مَبَارَكٍ خَضِلِ نَضِرٌ " الخ به معنی سرسبز و در خطاب معروف به عمه است : " وَخَضَلَتْ وَنَضَّرَتْ (تازه و با روتق و سرسبزشد) و راقت " و در لوحی است : " با وجود ناضرة مستبشره با یکدیگر معاشرت کنید " نظام در عرف عربی و فارسی سپاهان . در لوح به رئیس است : " و اخذ النظام کلّ الابواب " 226 نِعاق - نَعِيقُ در ناعق ذکر است . نَعْرَةٌ - تَعَرَّعٌ نَعْرَةٌ عربی صیحه و فریاد . در آثار و خطابهها است : " پس ای یاران با وفا نعره یا بهاء الابهی برآید " و در لوحی است : " ان لا تعتنوا اللّٰذین یدعون العلم فی انفسهم ولا یخافنکم کبرعمائهم و السنتم و تتعّروهم (نعره کشیدنشان) حین ینکرون الغیض من حدّ السّحاب المشرق المرتفع العزیز المنیر " نَعَسَ در لوحی است : " یا محمد اسمع نداء ربک من هذا المقام الَّذی لن یصل الیه ایدي الممکات ولا افئدة الموجودات ولا حقائق الذینهم نَعَسُوا (پینکی زدند) فی اقلّ من آن فی هذا الامر المقدّس العزیز المستور " نعمان پادشاه عرب حیره . در لوح در وصف انقطاع است قوله ج ع " ثمّ اذکر النعمان الَّذی کان من اعزّ الملوک و من قبله احد من الکیان اذا تجلّت 227 علی قلبهما شمس الانقطاع ترکاماعندهما انّ النعمان کان مستویا علی عرش الملک اذ اسمعناه کلمة من کلماتی العلیا اهتزّ وتفکر و تحسّر ثمّ انتبه و قام و قال مخاطباً الی نفسه لا خیر فیما ملکته الیوم و غداً بملکه غیرک کذلک نبناه و انا المقتدر القدر " و از غصن اعظم عبدالهء در رساله مدنیه و در بیان برای جمعی قصه نعمان بن منذر و یوم نعم و یوم یؤوس به تذکار دو ندیم مقتولش و ورود حنظله مذکور و مشهور میباشد . نَعِيبٌ عربی بانگ کلاغ . در خطاب به عمه : " او یغنیک نعیب الغراب عن صغیر العقاب " و در لوح به رئیس است : " وَنَعَبَ غَرَابَ الْبَیْنِ " که در نام غراب ذکر است . نَفَّحَاتٌ عربی جمع نَفْحَةٌ . به معنی وزش و بوی و کلهه نَفْحَاتٌ و نَفَّحَاتٌ در آثار این امر به کثرت استعمال شد . در لوح به عبدالوهّاب است : " انه یدکرک فی سجن عکاء بما کان بحر الرّحمة للامکان و نَفْحَةُ الرّحمة لاهل الادیان طوی لمن وجد نَفْحَاتِ الوحی " الخ و قوله : " شاید نَفْحَاتٌ قیص رحمانیه را که الیوم ساطع است بیاید " 228 و در لوح به رئیس است : " اخذتهم نَفْحَاتِ الوصال " . نَفْحَةٌ عربی به معنی یک بار دمیدن . نَفَّحَاتٌ = جمع در لوحی است : " فانفخ فیهم نَفْحَاتِ ذکر مالک الصّفات بامر من لدنا " نَفَّرٌ عربی ترس کرد رم کرد کوچ کرد در رفت . در لوح به نصیر است : " اخذت الزّلال مظاهر الاسماء و کلّ من علی الارض و اکثرهم کفروا ثمّ نفر " نَفَسٌ - نَفْسٌ نَفْسٌ عربی به معنی ذات و خود و به معنی هوا و میل تنفس - نَفِيسٌ و به معنی نفس ناطقه و جان انسانی . از مقام نقطه بر قول مشهور حضرت علی امیر المؤمنین " من عرف نفسه فقد عرف ربه " شرحی است قوله : بسم الله الرحمن الرحیم قال السائل سلّمه الله ما معنی الحديث

المروي عن علي عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه اعلم يا اخي رحمك الله اني اوصيك قبل البيان بوصايا ان
 تقبل مني سهل عليك والا اشتد عليك الامور ولا سبيل لك 229 الي المعرفة الا بمعرفتها اولها ان تطهر قلبك اولاً عن
 كل قاعدة اخذتها من علمائك لانهم اخذوا من عيون كدرة فلما خلق الممكات بالامر والممكن ممتنع الوصول والصعود اليه
 والحق سبحانه اجل واعظم ان يعرفه احد لان المعرفة فرع الاقتران وجسب في الحكمة ان يصف نفسه للممكات
 وان وصفه احدائه لا من شئ وهذا الوصف لا يشبهه من الخلق جعله الله سبيل معرفته وآية توحيده و جعل الله
 ذلك الوصف حقيقة وبعد ولكل الاشياء هذه النفس موجودة من عرفها عرف ربه " الخ ودر مناجاتي ضمن
 جواب اسئله بعضي از مؤمنين سابقين وتابعين قوله : " وان الذي سأل من حكم النفسين في الآية المباركة فانك يا
 الهي قد بينت حكمه في التفسير بان لو كان البحر مداداً لكلماتك لنفد البحر قبل ان تنفذ كلماتك ولو جئت بمثله مددا
 وارتدت من ظاهر تلك الآية شجرة الكفر وظلها من القرب في الامثال مظاهرها " الخ كه مراد نفسين به معني شخصين
 مذکور در شرح سورة يوسف ميباشد ودر لوح به شيخ سلمان است قوله: " نفسي را كه درشهور و سنين به يد رحمت
 تربيت فرمودم بر قلم قيام نمود " انتهى كه مراد شخص ميرزا يحيي ازل است . و عبارت بنفسه لنفسه در كتب
 230 حكيمه ودر آثار اين امر شايع الاستعمال است كه باء مفيد سببیت و بدین معني است كه خود سبب و علت بوده
 ولام مفيد غايت و بيان آن است كه خود نيز علت غائي و پايان ميباشد چنانچه نيز در لوح به سلمان است : " اي سلمان
 دلائل اين بيان را در كل اشياء بنفسه لنفسه وديعه گذاشته ام " الخ كه دو علت فاعلي و علت غائي كه يكي است و آن
 ذات حق تعالي ميباشد در هر شئي تجلي دارد . ودر لوح به رئيس است : " انه استكبر علي الله و مرّق اللوح بما اتبع
 النفس والهوي و ينبغي لهم ان يفتدوا بانفسهم في سبيل احبائه " الخ كه نفس به معني هوي است . و قوله : "
 واما ما سألت عن النفس فاعلم ان للقوم فيها مقالات شتى و منها نفس ملكوتيه و نفس جبروتيه و لكل حزب فيها
 بيانات " كه مراد نفس به معني روح و جان است . واز آثار لطيفه در الواح خطاب به نفس است : " يا نفس الي متي لا
 تخمد نارك وتسكن لهيبك وشواظك و الي متي تهيم في هيماء الضلال و تركفر في مغازة الآل كلها تطعم يزداد جوعك
 و كلما تزوي يكثر ظمأوك نار بغيك لا تطفي و دثار غيک لا تبلي فخيّب من ناجاك و مطرد من
 231 دعاك , مطيتك الهوي و عطيتك العلي (تكبر) شيمك الشهوات و سبحاياك الخطيات , ناكث العهود و ناكص كل
 مقبل محمود الي متي لا تسكني ايتها الامارة بالخطية و العمارة مبينة المنية (خوابگاه مرگ) هاتك سريال الانصاف
 و فاتك الابطال بالاعتساف طلعتك (به فتح طاء به معني تبسم) مسموم و ذلك يحوم , الي متي لا تفتعي ولا تشبعي يا
 ايتها النفس الخادعة المزخرفة و الجيفة المزينة " الخ ودر لوح به نصير است : " ثم اعلم بان نفس الذي يخرج من هؤلاء انه
 يؤثر نفس الثعبان " ودر كلمات مكنونه : " واز نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضاي قدس روحاني بيارام " تنفس
 نفس کشیدن در حطاب معروف به عمه : " و تنفس نسيم الاسحار " . نفيس با ارزش و گرامي و مرغوب در لوح
 حکماء: " لا تصرفوا نقود اعماركم النفيسه في المشتيات النفسية " نفي مصدر عربي به معني نيست وازاله و دور کردن ودر
 صطلاح بيان به معني انكار امر الهي و عدم ايمان است و حرف نفي به معني اهل انكار . در لوح به سلمان است :
 " اي سلمان اين ايام مظهر كلهء محكمهء لا اله الا هو است چه كه حرف نفي به اسم اثبات 232 بر جوهر اثبات
 و مظهر آن مقدّم شده و سبقت گرفته و آنچه مشاهده نموده كه لم يزل حروفات نفي علي الظاهر برا حرف اثبات
 غلبه نموده اند از تأثير اين كلمه بوده در اين ظهور حرف نفي را از اول اثبات برداشتم و حكم آن لو شاء الله از سماء
 مشيت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهم داشت " الخ و مراد طرد و رفع ميرزا يحيي ازل است يعني بر جاي لا اله
 الا الله الله ابهي و نحو آن مقرر گرديد و تلويح اين است كه در داخلهء اديان سابقه مخالفين مقدّم شدند و در اين امر چنين

نشده وخواهد شد . ونفي به معني تبعيد بلد که به ترکی سرگون است ودرآثار ابن امر وافواه بهائیان شهرتی بخصوص یافت ودر بیانات غصن اعظم عبدالهء برای جمعی دروصف تبعیدهای ابهی و تأسیس امرش در سخن است : " هل سمع باحد نفي ثلاث مرّات تحت السّيف والاعلال مهدّ ملكاً عظيماً " ودر کتاب اقدس است : " قد كتب علي السّارق النّفي " ودر سورة مائده آیه ۳۱ از قرآن است : " انما جزاء الذّين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فساداً ان يقتلوا ويصلبوا او 233 تقطع ايديهم وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض ذلك خزي لهم في الدّنيا ولهم في الآخرة عذاب عظيم " چون جملهء " يسعون في الارض " شامل سارقین وقطاع الطّريق میباشد که مشمول از " كتب علي السّارق النّفي....." الخ از کتاب اقدس میباشد پس توان گفت که حکم قرآن واقداً متوافق اند فقط حکم قتل وصلب وقطع يد ورجل را نسخ ورفع فرمودند . نقرس بیماری ودر معروف پا که اصل کلمه شاید یونانی ومستعمل درعربی وفارسی است . در مقالهء سیاح است : " وچون ناخوشي نقرس شدید به پای پادشاه عارض شد "

الخ

نقض - ناقض نقض مصدر عربي به معني شکستن ویران کردن تاب ریسمان را باز کردن . در لوح حکما : " فيها نقضت اليهود " درلوح شیرمرد : " وتحفظني من شرّ اعدائك الذّين نقضوا عهدك وميثاقتك " ودرآثار غصن اعظم عبدالهء کلمهء نقض وناقض نسبت به مخالفین عهد از اغصان وغيرهم به قدری کثرت استعمال وتداول یافت که لقب وشهرت آنان گردید . 234نقطة لقب وشهرت روحانی باب اعظم گردید وخود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده لقب مشیت کلیه ومظهر ان قرار دادند وبه این اعتبار خودرا نقطهء باء یعنی نقطهء بیان ومحمد رسول الله را نقطهء فاء یعنی نقطهء فرقان وعیسی مسیح را نقطهء الف یعنی نقطهء انجیل وموسی کلیم را نقطهء تا یعنی نقطهء تورات خواندند چنانچه شمهء ای ضمن بیان شرح سورة بقره ضمن نام رضوان ذکر است . ودر توفیق به محمد شاه : " انا النقطة التي بها ذوت من ذوت " ودر توفیق ومناجاتی است : " واشهد يا الهي بجميع اوليائك واحبائك من نقطة الاولي مقام حبيک محمد وآل الله صلواتک عليهم الي ما بلغ في قدرتك ويبلغ بعد ذلك " ودر جواب میرزا حسن وقایع نگار دراصفهان : " وانّ الاقرب الذّی لا يعدله شئ هو الابد الذّی لا يعرفه شئ وهو مقام النقطة في کلّ العوالم التي يعبرني مقام الحقيقة المحمّديه ما اطلعت شمس الابداع بالابداع ثم ماغربت شمس الاختراع بالاختراع ثم مقام الالف اللينية وهو مقام قرب علي ثم مقام الالف الغيبية اذا تطلق بعد اللينية وهو مقام قرب الحسن ثم مقام الالف الغير المعطوفة وهو مقام قرب الحسين ثم مقام 235 الالف المبسوطة وهو مقام قرب القائم اليک ثم مقام الحروف وهو مقام قرب ائمة الذّين ثم مقام اجتماع الحروف التي هي الكلمة وهو مقام قرب فاطمة ثم مقام اثر دلالة الكلمة وهو مقام قرب النبيين والمرسلين بحسب مراتب مقاماتهم وكثرة ثم مقام قرب المشية ائمة العدل بحسب ما قدرالله لهم في علامات الامروقات الختم " الي آخرها ودر ضمن نام حرف نقل از رسالهء رجعت وضمن نام حسين نقل از صورت زیارت امام حسين ومرقومهء غصن اعظم بیانی ثبت میباشد . ودر دعاء يدعوه محیی الانام " است : " صلّ اللهم يا الهي علي النقطة التي منها فصلت علومک المكنونة واسرارک المخزونة " الخ . ودر مناجات آخر صیام است : " صلّ اللهم يا الهي علي نقطة الاولي الذي به دارت نقطة الوجود في الغيب والشهود " ودر لوحی است قوله : " بسم الله البهي الابهي هذا کتاب من نقطة الاولي وبهائه الي الذي سمّي في جبروت الاسماء بالكاظم وكان من المؤمنین في امّ الالواح مكتوبا اي كاظم نفحات قدس ورقاء عزّ صمداني حال کرة ظاهر وجمال اولی درهیکل اخري چون شمس مشرق ولائح " وقوله : 236 " جميع عوالم مالا نهاية اذكار والفاظ وبيان از نقطهء اولیه تفصیل شده وكلّ به آن نقطه راجع وآن نقطه به ارادة قدمیه ظاهر " ودر لوح معروف به لوح حضرت موجود (لوح

مقصود) است: " هو الله تعالی شأنه العظمة والاقترار حمد مقدّس از ذکر و بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که از نقطه اولی کتب لا تحصي پدید آورد و از کلمه علیا خلق اولین و آخرین ظاهر فرمود " و در لوح حجّ بغداد است قوله: " و يقول اشهد في موقفی هذا بانّه لا اله الا هو وحده لا شریک له ولا شبيه له ولا ند له ولا ضد ولا وزير ولا نظیر ولا مثال له وانّ نقطة الاولي عبده وبهائه وعظمته وكبريائه ولاهوته وجبروته وسلطانه " و در لوح اشراقات است قوله: " اگر نقطه بیان روح ما سواه فداه این ایام حاضر بود امام وجه به تحریر مشغول میشد قل ضعوا الاوهام والظنون وخذوا ما آتاكم من لدي الله المهيمن القيوم " وقوله: " يا هادي امر عظيم است امروز نقطه اولی به انا اول العابدين ناطق " الخ . نَقِيب صفت عربي به معنی گواه و سرپرست و مرجع نقباء = جمع و به اصطلاح عرفاء نقباء طبقه ای از اولیاء که به ضمیر و اسرار مردم آگاه اند و شمار آنها را سیصد نفر 237 گرفتند . و از مقام نقطه است قوله: " اعلم ثبت الله قدمیک علي الصراط ينحصر باصول اربعة منهم الارکان وهم الانبياء وسبيل بلوغهم بالوحي في القلب ونزول الملك في اليقظة او في النوم ومنهم النقباء وهم ثلاثون في زمان الغيبة وسبيل بلوغهم بالسؤال في الحضور ومنهم النجباء وهم سبعون نفساً وسبيل بلوغهم التورّع مع التطابق بالکتاب والسنة والاجماع والعقل ومنهم الفقهاء وسبيل بلوغهم الاخذ بالکتاب والسنة والاجماع والعقل المستنير بنور الله " الخ

و در کتاب بیان باب ۱۴ واحد ۸ قوله: " وهمچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر نقباء گرفته شده " الخ و در لوحی است: " علماء امامیه برآند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بیت الله به کلمه ای نطق میفرماید که نقباء از آن کلمه اعراض مینمایند و فرار اختیار میکنند " الخ نَقِيع صفت عربي به معنی مؤثر و کاری در خطابی است: " ويقدر لي كأس الفداء او سمّ نقيع الردي " 238 و در خطاب معروف به عمّه: " اويشفيك ويداويك السمّ النقيع وسراب البقيع عن الداء الشديد والعطش في قعر بعيد " نَكَثَ - نَاكَثَ نَكَثَ عهد و عقد را شکست و تاپیده را واچید . در لوح حکماء: " وَنُكِثَ العقود " الخ ونكث و ناکث در کلمات علي امر المؤمنین در حقّ اهل واقعه جمل و در آثار ایهی در حقّ بایان و در آثار غصن اعظم عبدالهبا در حقّ مخالفان خود بسیار است . در خطاب وصایای عهد است :

" ربّ احفظ حصن دينک المين من هؤلاء الناکثين " نکس - تنکیس مصدر عربي به معنی واژگون و زیر و بالا کردن و سر به زیر انداختن و برگرداندن . در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است: " بکم انحط شأن الملة ونكس علم الاسلام وتلّ عرشه العظيم " . و در کتاب اقدس است: " قد ظهر سرّ التنکيس لمرکز الرئيس طوي لمن ايده الله علي الاقرار بالسنة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من المخلصين " بیان الف قائمه به نفس ایهی 239 و تحقق و ارتفاع شش دور و مرحله خلق الله السموات والارض في ستة ايام به امر ایهی و اشاره به قسمتی از کلمات مرموز شیخ حسائی است که صورت آن در مجموعه شهیره مطبوعه از الواح ایهی بدین طریق ثبت میباشد قوله الاعترّ: " صورت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد حال از شما خواهش مینمایم که به انصاف آن را معنی نمائی و اگر خود را عاجز یافتی از بحر اعظم سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت واسعة الهیه در ظلّ سدره ربّانیه درآئی و تفصیل آن این که در ایام توقّف در عراق میرزا حسین قمي نزدیک عبد آمده مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استدعا نمودند که این کلمات را معنی و تفسیر نمائید و این عبد نظر به اینکه سائلین را طالب گوهر علم نیافت متعرض جواب نشده چه که لَوْ لَوْ علم الهي از مشاهده عین غیر حدیده مستوره اگرچه في الجملة ذکر شد و لکن به تلویح و اشاره و صورت آن مکتوب به عینه در این لوح نقل شده بدون زیاده و نقصان و هذه صورة ما كتبه الشيخ الاجل الافضل ظهرا لاسلام و كعبة الانام الشيخ احمد الاحسائي الذي كان سراج العلم بين العالمين في جواب من قال ان القائم في

الاصلاب انا تركنا اوله وكتبنا ماهوالمقصودبسم الله 240 الرحمن الرحيم اقول روي انه بعدانقضاءالمص بالما يقوم المهدي عليه السلام والالف قد اتي علي آخرالصاد والصاد عندكم اوسع من الفخذين فكيف يكون احدهما وايضاً الواو ثلثة احرف ستة والالف ستة وقد مضت ستة الايام والالف هوتمام ولا كلام فكيف الستة والايام الآخر والا لماحصل العود لانه سرالتنكيس لرمزالرئيس فان حصل من الغيرالاقربالستة الباقية ثم الامر بالحجة وظهر الاسم الاعظم بالالفين القائم بالحرف الذي هو حرفان من الله اذ هما احدعشروبهما ثلثة عشر فظهروا والذي هو هاء فاين الفصل ولكن الواحد ما بين الستة والستة مقدر بانقضاء المص والمرا " الخ . ودر شرح واو مذكور درضمن نام سبعة نقل از شيخ ذكري است ودرشرح خطبه طنجيه ازحاجي سيد كاظم رشتي چنين مسطور است : "وقد اشيرالي هذا المعني الواوالمتكس في آخرالاسم الاعظم (تصوير)" فان الواو واوان والفاء قائم في الوسط فلاولي اشارة الي الدنيا لانها خلقت في ستة ايام والثانية اشارة الي الاخرى لانها كذلك والالف القائم بينهما اشارة الي القطب القائم علي كل نفس بما كسبت " الخ . وحاجي محمد كريخان درشرح رموز مذكوررساله اي مورخ ١٢٨٢ نگاشت وخلصه اي ازان اينكه مرادشيخ از قوله : 241" اقول روي انه بعد انقضاء المص " الخ همان حديث مفصل ابوالبيد مخزومي است وتفسير مجلسي را در باره وقت ظهور مهدي قائم تضييف نمود و خود هم بيان مطابقي نكرد و مراد از صادمذكوررا 90 درجات فوق الرأس منطقه فلكي گرفت و نوشت همان عين صادمذكور در روايت است كه پيغمبر در ليلة المعراج زير عرش ازان وضوساخت . در مجمع البحرين است : " في حديث النبي اذن فاغتسل من صاد قيل هوماء يسيل من ساق العرش وماء منه كلشي حي است كه نقطه دائرة امكان ميشود واز ثنئي وتنزل نقطه الف حاصل گرديد . و نخذ به معني طائفه و مراد از نغذين دوسلسله قوس صعود و نزول است " . واز حضرت نقطه در ضمن شرح سورة القدر از قرآن است : " وان ذلك الشكل (شكل ستاره كشيده شده) هو حرف من حروف الاسم الاعظم الذي قال علي في قوله وان صورته هي هكذا : (شكل كامل اسم اعظم كه حضرت علي كشيده) وما من عبد تقش علي خاتم عقيق حمراء يعني الا وقد جمع كل الخير ويكون حرزه من كل سوء كان ذلك هو الاسم الاعظم الذي حكي عن مراتب الثلثة عن التوراة والاسماء الاربعة من الانجيل والاسماء الخمسة فاعرف ما عرفتك من الاكسير الاحمر فانه لعزيز عظيم " . 242 نمرد نام پادشاه جبار مشهور از سريان وبابل معاصر با ابراهيم و عربان اين نام را به مانند نامهاي فرعون وقيصر و كسري لقب عام آن سلاطين كرده در جمع نمارة استعمال كردند . در لوح رئيس است : " واذ كراذ او قد نمرد نارالشرك ليحترق بها الخليل الا نجينه بالحق واخذنا نمرد به قهرمبين " . نميقة صفت مؤنث عربي به معني زينت كاري و زيبا كرده . در خطابي است : " قد اطلعت بمضمون نميقة الغراء " كه مقصود نامه از طرف مخاطب ميباشد نهب در لوح به شيخ محمد باقر مجتهد اصفهاني : " قد قتل الكبير ونهبت (غارث كردي) الصغير " نوبلاک ميسيس اميلي توبلاک آلماني الاصل ساكن ايالات متحده امريكا با دخترانش در ايام اقامت ميرزا ابوالفضل گلپايگاني در واشنگتن بهائي شدند واو 243 در كشور آلمان تبليغ مؤثر كرد وتوان گفت گشايش ابواب آن كشور برروي اين امر به واسطه اوشد و در سفرنامه بدايح الآثار مذكور است . نور- نورا از بيان مركز امر ابهي عبدالبهاء براي جمعي است : " النور هو توجات ماديه مثل الحرارة وغيرها من تأثيرات المادة فلو كان له فضيلة فذ باب الفوسفوري افضل من الانسان هكذا بعض دود التي يظهر منها الشرار لكنت ايضاً افضل من الانسان ومن احتكاك القوة الجاذبة والقوة الدافعة يحدث نور وهو البرق فهل ذلك افضل من الانسان ومن ضرب الفولاذ علي الحجر الصوان تقدح النار فهل الحجر احسن من الانسان والنور والتارليس بالحجر ولا بالفولاذ بل يحدث من الضرب والنور نفسه لا يري الا شياء بل يجعل شياء تري بناء علي ذلك نور الشمعة او القنديل او الشمس يظهر الا شياء لكنه بذاته لا يري شيئاً ثانياً نور البصر انه يظهر الا شياء ويراها وانه ولو كان اعلي من الاجسام

المضيئة كنور الشمعة والقدنيل فأنها لا تدرك الاشياء التي تظهرها وتراها ثالثاً نور العقل اعلي من نور البصر لانه يظهر الاشياء ويراه ويعرفها ولكن مع كل علوه نور العقل مقيد بالحدود بالظروف والوقت لانه لا يقدر علي اظهار الاشياء وروئيتها وفهمها الا بعد 244 ايجادها وخلقها رابعاً النور الالهي هو فوق الحدود والقيود والوقت والماضي والحاضر والمستقبل هو المظهر الذي يري المعارف للكشف للاشياء من قبل و من بعد ايجادها وخلقها الله نور السموات والارض في القدس يضيئون قبر المسيح بالكهربائية ويظن العوام الروسيون بانه من قبر المسيح حتي انهم يشترون القناديل ويشعلونها طول سفرهم من القدس الي بلادهم كلها يكاد يخلص الزيت يطوؤونها حتي بذلك لا تطفئ النور الذي راوه مشرقاً من قبر المسيح " انتهى ودر بين مسلمانان ذوالنورين لقب عثمان خليفه سوم شد كه دو دختر پيغمبر را به تعاقب به زني داشت . و نور نيز قسمتي از مازندران كه موطن نياكان ابيي بود . و نيز نام كتابي از ميرزا يحيي ازل بود او خود را به آن نام ميخواند . و نيز در كتاب اقدس طهران را افق النور نام كردند قوله: " افرحي بما جعلك الله افق النور وسميت بهذا الاسم " الخ . و آية نور مشهور در قرآن قوله : " الله نور السموات والارض " الخ كه از مقام نقطه شرعي بر آن صادر گرديد و آن صرف تشبيه وتوضيح وتعبير ميباشد . و در حديث نبوي است : " 245 خلق الله الخلق في الظلمة ثم القي عليه نوراً " و در آثار اين امر متبادراً نورين نيرين شيخ احسائي وسيد رشتي است . و بر سلطان الشهداء و محبوب الشهداء هم اطلاق گرديد . و بقعه نورا مراد عكا است كه ضمن نام بقعه ثبت ميباشد . نوش آباد نام قريه اي از كاشان كه اکنون مر كزي ضعيف در اين امر است در الواح و آثار خصوصاً آقا ميرزا محمد علي شهيره ارباب آقا ميرزا با عائله اش تكرر ذكر يافت . نيروز . معرب نيروز فارسي است در كتاب اقدس است : " وجعلنا النيروز عيداً لكم " نيسان نام متداول بين يهود و اواخر ماه دوم بهار كه بارانش به نام خير وبركت بين مسلمانان شايع است و در آثار بديعه بسيار به تشبيه مورد استعمال گشت . در لوح به نصير است : " اگر نفسي خود را از اين نيسان سحاب رحمني محروم نمايد " الخ و در لوح دنيا است : 246 " اي دوستان سزاوار آنكه در اين بهار جانفزا از باران نيسان يزداني تازه و خرم شويد " . نيريز قصبه شهر در فارس مر كزي از قديم براي اين طائفه كه به نوع مفصل اوضاع و اشخاص مرتبط به اين امر در بخشهاي ظهور الحق مسطور است و نام آقاسيد يحيي وحيدا كبرو پدريزنش حاجي شيخ عبدالعلي و نيز ملا عبدالحسين و مشهدي ميرزا حسين قطب و حاجي محمد تقى ايوب و علي سردار و محله چنار سوخته و دامنه بالا طارم مشهور است و شرعي كه از هنگام ورود وحيدا كبرو بعد از آن در كتيبه مسجد موجود است از آثار تاريخيه ميباشد . و نيريز در آثار حضرت بهاء الله به رمز ن ي مذكور است قوله : " ن ي جناب احمد علي عليه 669 هو الاقدم الاعظم يا احمد قبل علي ان استمع نداء مالك القدم الذي ارتفع من شطربجنه الاعظم " الخ . و قوله : " يا احبباء الرحمن في النون والياء " الخ . و در سورة الصبي به خطابات التفات و عنايت مفتخر است قوله : 247 " يا احبباء الله من اهل تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم اشكروه بما فضلكم بالحق واصبحتم برحمة من الله وكنتم علي منهج الحق مستقيماً ان يا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئكم بما هبت عليكم نسمة الربيع في فصل عرّ احديا وان يا ارض تلك القرية فاشكري ربك بما بدلك الله يوم القيمة و اشرك عليك انوار الروح من افق نور قديما " و قوله : " ان يا اهل القرية فاشكروا الله بارئكم بما انعمت بالحق وفضلكم علي الذين هم كانوا علي الارض بحيث شرفكم بقاءه و عرفكم نفسه ورزقكم من اثمار سدره الفردوس اذا فابشروا في انفسكم ثم افتخروا علي من في الملك جميعا " الخ . نيشابور نيشابور بلد معروف در خراسان . در تاريخ ظهور الحق اوضاع و احوالشان خصوصاً شرح حال حاجي عبدالمجيد ابا بديع به تفصيل نگاشته گرديد و خانه حاجي معلوم ولي مخروب است و از مؤمنين سابقين آنجا آقا احمد از شهداء قلعه طبرسي و ديگر حاجي محمد باقر بن ملا مراد و اسدالله بن استاد كاظم و شيخ عبدالصمد بن شيخ عبدالله و شيخ محمد و حبيب الله ملكوتي بن منشي باشي و ميرزا يوسف خان و نصرالله و آقا محمود است .

ه - 248 ه رساله تفصيل هاء از آثار نقطه معروف است و خود در شأن آن رساله چنین فرمود قوله: " وَاِنِّي يَحْكُمُ مَا فَصَّلْتُ فِي نَسْخَةِ الْعَيْنِ فِي تَفْسِيرِ الْهَاءِ لِيَبْطُلَ كُلُّ شَبْهَاتِ الْحُكْمَاءِ وَانصَفُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ " الخ و نیز در رساله غناء است قوله: " چنانچه در رساله تفسیر هاء و رسائل دیگر ابطل قول بعضی از ایشان شده " الخ و شرحی در مقام ه و هو در ضمن نامهای اسم و بهاء و نکس و غیرها ثبت است . و ایام هاء در اصطلاح اهل بهاء چهار یا پنج روز قبل از ورود شهر العلاء ماه نوزدهم بیائی افزوده و ایام زائده خارج از شهر میباشد و آداب و اعمال آن ایام در کتاب اقدس الواح مسطور است قوله :

" اَنَا جَعَلْنَاهَا مَظَاهِرَ الْهَاءِ بَيْنَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ " **یا مالک الاسماء** **وقوله** :
" قل يا الهي وناري ونوري قد دخلت الايام التي سميتها بايام الهاء في كتابك يا مالک الاسماء **وقوله** :

249 " قد تشرفت الايام الهاء يا الهي بالايام التي سميتها بالهاء كان كل يوم منها جعلته مبشراً ورسولاً لبشر الناس بالايام التي فرضت فيها الصيام علي خلقك وريتك " الخ و ها و ويم در الواح رمزا همدان میباشد که جدا گانه ذکر است . و نیز حرف ه در آثار ابرهیی رمز از هادی نام و غالباً ملاً هادی قزوینی از لی است قوله: " ان رأيت الهاء قل له يا هاء الهاوية " و در یکی از آثار خطاب به آقا سید عبدالهادی قزوینی است: " هو الاقدس الاعظم يا عبدالهء " هاتف اسم فاعل عربی به معنی داد زنده و به معنی منادی غیب گویند و از حضرت عبدالهء در حق بهائیان است: " و یسمعون نداء هاتف الغیبه بالبشارة الكبرى " . هادِم براندازنده و خراب کننده . در خطاب و صیای عهد است: " هادمة للبنیان " هادی اسم فاعل عربی از هدایت . و از هادی نامان مشهور مذکور در آثار: حاجی ملاً هادی سبزواری شرح حیات و وصف الحالش در اسرار الآثار العمومیه 250 ثبت میباشد و در لوح بسیط الحقیقه در شأن او است: " در حکیم سبزواری مشاهده کن در ایات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه آئی انا الله در هر شجری موجود و در مقام بیان به این کلمه تکلم نمود و مقصود آنکه عارف بالله به مقامی صعود مینماید که چشمش به مشاهده تجلی مجلی منور و گوشش به اصغاء نداء او از کل شیئی فائز , این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارد چنانچه اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سوره الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و به اعلی النداء کل را نداء میفرماید ابدأ اصغاء نموده چه اگر اصغاء شده بود به ذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بود و از لسانش جاری شده بود و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده اوعرف و ستر اوعرف وانگر " و در یکی از آثار به امضاء خ ا د م مورخ سنه 97 خطاب به میرزا علی محمد بن اصدق است قوله: " در مکتوب آن جناب ذکر حاجی سبزواری علیه 669 بود لوح ا منع اقدس از سماء مشیت نازل و به خاتم عز مزین و ارسال شده به او برسانید لتقرعینه و یفرح 251 قلبه و ینشرح صدره و یقوم علی ما ینبغی فی ایام ربّه الظاهر العزیز الکریم " و حاجی شیخ هادی نجم آبادی در اثری به امضاء خادم خطاب به آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی است: " درباره جناب حاجی شیخ هادی علیه 669 ذکر فرموده بودند از قول ابن فانی تکبیر خدمتشان برسانید ینبغی لجنابه ان یظهر بالاستقامة الكبرى علی امر ربّه مالک الوری یسأل الخادم ربّه ان یؤیده علی ذلک لیهدی الناس الی سبیل الرشاد " و ملاً هادی قزوینی از حروف حی که بالاخره از شهداء و زعمای بایان از لی قرار گرفت و در آثار و توقیعات نقطه مذکور و در الواح بسیار از مقام ابرهیی به لحن شدید ذکر است چنانچه در ضمن نام یحیی و حرف ه ذکر مییابد و در لوحی خطاب به ملاً باقر حرف حی تبریزی برای دعوت او است قوله: " وان رأیت اسم الهاء ذکّره بما نزلناه علیک من آیات عزّ بدیع " دیگر صادر در بغداد قوله :

" هو العزيز الجميل توحيد بديع مقدّس از تحدید ای هادی انشاء الله به انوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده و بعد سؤال از انقطاع شده بود دیگر سؤال از رجعت شده بود و اما ما سأل من حدیث المشهور 252 من عرف نفسه فقد عرف ربه و اما ما سأل في ما ورد في الحديث بأن المؤمن حي في الدارين" الخ . و در لوجی مذکور صادر بعد از اعراض وی قوله: " ان رأيت الهاء قل له يا هاء الهاوية انت تفرح وينوح نقطة الاولي من فعلك يا ايها المشرك المرتاب انا اهلناك لحكمة من لدنا ان ربك هو العزيز العلام اتق الله ولا تقل ما يلغتك الذرات " الخ و میرزا هادی دولت آبادی اصفهانی بابی ازلی مذکور در آثار مقام بهاء الله و عبدالبهاء به کمال شدت . در لوجی است قوله: " هو الظاهر الناطق المقتدر العليم الحكيم الحمد لله الذي اظهر بسططانه ما اراد هادی دولت آبادی را به نصائح مشفقانه و مواعظ حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال وهم به یمین یقین توجه کند و از موهوم به شطرب قیوم اقبال نماید و به انوار حضرت قیوم فائز شود نصائح قلم در صخره صماء اثر ننمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی به مثابه حزب شیعه ترتیب داده و لکن بعضی از نفوس مانند هادی دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همت را ب اضلال خلق مصروف داشتند " و قوله: 253 " امر حقّ به مقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم هادی ناس شده و به اعراض کمر بسته " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله: " حال در میرزا هادی دولت آبادی و صاد اصفهانی در ارض طاء تفکر لازم اول به مجرد اینکه شنیده اورا بابی گفته اند اضطراب اخذش نمود به شأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقاء جست و نطق نمود به کلماتی که سزاوار نبود یا هادی نزد اخوی رفقی و دیدی حال به سیاحت مظلوم توجه نما شاید نفحات وحی و فوحات الهام تورا تأیید نماید و به مقصود فائز گرداند حال نفس غافل به حبل روضه خوانی تمسک بسته لعمر الله انه في كذب مبین چه که این حزب را اعتقاد آنکه در ظهور قائم امّته سلام الله علیهم از قبور برخاسته اند هذا حق لا ريب فيه " الخ . و ذکر می از او در لوجی ضمن نام جمال و شرف و یحیی ثبت است . و از غصن اعظم عبدالبهاء در حقّ وی میباشد قوله: " جمیع اهل اصفهان واقف و مطلع اند که رئیس آن قوم در حضور عموم بر فراز منبر به صریح عبارت تبرّی از حضرت نقطه اولی روحی له الفداء به اقبیح عبارات نمود " . و از مهدی نامان مذکور در آثار: میرزا مهدی گیلانی لاهیجانی در اصفهان اقامت داشته تحصیل علوم میکرد و معتاد 254 به شرب و غیره بود و با آقا محمد علی تنباکو فروش معهود معاشرت یافت و در طهران بابی شد و هنگامی که میرزا اسدالله اصفهانی با حاجی میرزا حیدر علی عازم اردنه بودند او نیز عزم کرد و به لباس درویشی درآمد و در اسلامبول حاجی میرزا حسین خان سفیر ایران و ایرانیان از ملاقاتش مسرور شدند و سید محمد اصفهانی بابی ازلی معروف در آنجا بود و او را ملاقات و ازلی نمود و بر آن داشت که نامه ردّ آمیز نسبت به مقام بهاء الله به آقا محمد علی نامبرده فرستاد و جمال ابهی از قول آقا محمد علی کتاب بديع صادر فرمود و آن کتاب چون در حلّ مشکلات و اعتراضات ازلیان است غصن اعظم عبدالبهاء پیوسته تأکید داشت که طبع و نشر شود و بالاخره در طهران منتشر گشت . و از جمله مسطور در لوح فؤاد قوله: " ثم اخذنا المهدي " مراد میرزا مهدی مذکور پیشوای شیعیان ساکن اسلامبول میباشد . و قوله: " فانظر في الذي اقتري علينا قد اخذه الله بقدره وسلطان ثم الذي يري الملك لنفسه قد اخذه بذنبه وجعله عبرة لاولي الابصار " مراد فؤاد پاشا نیز هست و ذکر میرزا مهدی ضمن نام بديع هم ثبت گردید . 255 دیگر سید مهدی دهجی یزدی اسم الله المهدي که در دوره مرکز عهد ابهی عبدالبهاء بالاخره ناقض شد قوله: " ان يا مهدي قد حضر بين يدينا كتابك واجبناك بهذا اللوح لتفرح به فؤادك وتكون من المستبشرين والي لا شكون عن الذين يدعون حيي ويرتكبون ما يحزن به فؤادي ويعملون ما امرهم به هواهم ويتركون ما امروا به من لدن عليم حكيم وانك لتعلم بان الناس لو يشهدون من الذين يدعون حيي شيئاً لينسبونه الي نفسي المظلوم الفريد قل يا قوم ليس البر لمن ادعي بل لمن اتقى واتبع بحبيتي الغراء بين

الارض والسّماء " وقوله: " قد حضر في المنظر الاكبر ما ارسل اليك من الشّين والحجيم نسأل الله بان يجعلهما من ايادي ذكره بين العالمين ومظاهر الاستقامة بين البرية ومطالع البر بين الخلق انه لهوالمقتدر العزيز الحَكَمَ واما ما استفسر منك بالتصريح في امر جولاً قل انه رجع في السّجين ورب العالمين ولكن الفرق بينهما ليس بهين الاول اي جولاء الذي كان من قبل وضرب به المثل انه مسكين مسكين والثاني انه لعين العين " وقوله: " ان يا اسمي قد بلغ كتاب الذي ارسل اليك من الذي " وقوله: " ان يا مهدي ان انظر من افق البداء انوار وجه ربك العلي الابهي ثم استمع 256 النداء من هذا القلم الابهي انه لا اله الا انا المهيمن القيوم ان انزع مما لصي الاخوان مطمئناً بفضل ربك الرحمن " وقوله: " ان يا مهدي استمع نداء من كان متغمساً في بحر البلاء واذا تمهله الامواج يرفع رأسه ناظراً الي الشرق ويقول قد اتي محبوب ان اقبلوا اليه ثم تأخذه الامواج ويغرقه واذا سكت يطلع رأسه ناظراً الي الغرب وناطقاً باعلي الصوت هذا محبوب العالمين قد اتي لنجاتكم وارتفاع مقاماتكم " وقوله: " هو العزيز البديع الواح قدس منير به تو انزال وارسال فرموديم اي مهدي با نفس ثقيل وجسد كسيل به سماء عز قدس نبيل صعود ممكن نه " وقوله: " لاسم الله المهدي نازل اياك ان تفعل ما تحزن به قلبي ان اجعل لا تدريك فيما ادري وما لاعرفته فيما اعرف انت مني هل ينبغي الحزن بعد هذه الكلمة " وقوله: " وهم قاموا علينا بظلم عظيم قد اخذوا اسمي واصفيائي يظلم ناح به سگان الملاء الاعلي " الخ كه در قضيه گرفتاري اسم الله مهدي و جمعي از معاريف بهائيان در سين طهران ميباشد . وقوله: 257 " الاقدس الاعظم الامنع الاعلي ان يا اسمي ان احمد الله بما جعلك امطار الفضل لا ذرعه في الاراضي الطيبة المباركة وجعلناك ربيع العناية لما غرسناه من الاشجار البديعة المنيعة هذا فضلي لا يعادله ما خلق في الامكان گویند یکی از ملوک عرب به یکی از ندما گفت که آیا میشود نفسی فالوده نخورده باشد و نشناسد آن ندیم عرض نمود بلی بسیاری از نفوس هستند که نخورده اند و نمیدانند تا آنکه یومی از ایام عربی بر ملک وارد شد ندیم عرض نمود گانم این است که این از آن نفوس باشد که ادراک فالوده نموده و نمیدانند چیست ملک ذکر نمود اگر چنین باشد یک بدره زر به تو عطاء خواهم نمود بعد امر به بسط طعام نمود از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب گذاشتند شروع در اکل نمود از طریق خوردن ادراک نمودند ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن مجید حق جل و عز نخل و رمان فرمود نخل در بلاد ما هست گانم این است که رمان باشد ندیم عرض نمود ای ملک باید دویدر زرع عطاء کنی چه که رمان را هم نشناخته " وقوله: " ان جناب اسم الله را دیده اند انه لعمری جز صلاح و فلاح از حق جل جلاله نخواسته و در لیالی و ایام از برای جمیع امم نعمت و رحمت و عنایت و شفقت حق جل جلاله را مسألت مینمود و جز خیر در نفسش مذکور نه " الخ و در ضمن 258 نامهای بیت و حرب نیز ذکر می است و مع الوصف بعد از مقام ابهی که نیز سنین متمادیه به همان مقام گذراند و به خدمت این امر و تحکیم قضیه عهد و میثاق پرداخت در اواخر ایامش مردود غصن اعظم عبدالبهاء واقع شد و این خطاب را در طهران در حق وی امر به طبع و نشر فرمودند . قوله: " یزد جناب حاجی میرزا محمد افشار علیه بهاء الله ابهی هو الله رب و رجائی ترانی ای یار روحانی نامه نورانی منظوماً و منشوراً ارسال نموده بودی به نهایت روح و ریحان قرائت گردید همچنین جوابی که برای آن شخص پلید مرقوم نموده بودی ساهلای عدیده به گان خویش منادی میثاق بود تا آنکه تکلیف باردی نمود " الخ و در خطاب و بیانی برای جمعی ذکر سید مهدي دهجي و ذکر دهج به معنی غبار است و در مناجاتی برای بعضی بهائیان دهج و سؤال سید مهدي از آن و جواب آنکه بعد معلوم خواهد شد و بعد قضیه او برای پسرش سید حسین درباره منور خانم واقع شد و او میگفت سه چیز پشت مرا شکست یکی صعود جمال مبارک دیگر نقض میرزا محمد علی سوم نا امیدی اش برای ازدواج پسرش . و از مهدي نامان مشهور مذکور در آثار حاجی سید مهدي شیرازی ساکن رنگون برما در لوحی خطاب به او است : 259 " یا مهدي

علیک بهائی باید سید مصطفی و آن جناب و سائرین به کمال اتحاد و اتفاق بر ارتفاع کله بین عباد قیام نمائید " انخ
 وحاجی سید مهدی افغان یزیدی وحاجی میرزا مهدی طبسی برادر حاجی میرزا محمد تقی طبسی و میرزا مهدی رشقی
 و میرزا مهدی یزیدی اخوان الصفا و آقا سید مهدی گلپایگانی ساکن عشق آباد رئیس اخیر محفل روحانی در آنجا و مدیر
 مجله خورشید خاور مذکورند از آن جمله در خطابی است قوله: " عشق آباد هو الله ربّ ورجائی انادیک فی
 العشی والابکار و بطون اللیالی والاسحار وادعوک بقلبی وروحي و فؤادی ان تؤید عبدک الصادق المنتسب الی النفس
 المقدّسة عبدک الذی صعد الیک " انخ مراد از نفس مقدّسه میرزا ابو الفضل گلپایگانی است که آقا سید مهدی
 نامبرده پسر خواهر او بود. و مهدی آباد از توابع یزد که جمعی از بهائیان اقامت داشتند. هاشم اسم فاعل به معنی کریم
 و ترید کننده بهر مهمان. و نام اشخاص بسیار و مشاهیر مذکور در آثار چنانچه هاشم جد پیر و بنی هاشم خاندان او
 معروف اند

و از مولی الوری عبدالهء در خصوص فتنه اصفهان یزد ۱۳۲۱ هج. ق. است: " یک نفر از احبّای الهی را که تازه فوت
 نموده از زیر خاک بیرون آورده 260 قطعه قطعه کرده آتش زدند " انخ که مراد استاد هاشم قزوینی میباشد. و در
 رساله ردیه منسوب به عمه نشر یافته از بایان ازلی تفصیلی از هاشم کاشی است که از مدعیان بایه بود ولی توبه
 و بازگشت نمود. هام - استهام سرگشته و آشفته شد. از غصن اعظم عبدالهء است: " وهام فی بیداء الولاء
 و استهام فی نور جمالک " هامیه اسم فاعل مؤنث عربی به معنی جاری و پراکنده. از غصن اعظم عبدالهء
 در وصف بلیات و شهادت بهائیان خراسان است قوله: " فالعیون هامیه العبرات " .
 هانن ساکن واشنگتن آمریکا در ایام اقامت میرزا ابو الفضل گلپایگانی به واسطه او ایمان بهائی یافت و در آثار غصن
 اعظم عبدالهء مذکور میباشد. هب فعل امر از وهب. دلروح به نصیر است: 261 " هب لی بسطان
 عنایتک " به من به قدرت توجه و کرم بخشش کن. هبوب - هبوب هبوب مصدر عربی به معنی وزیدن.
 در خطاب به بهائیان خراسان است: " ایا نفحات الله هبی معطره " هبی به ضم هاء امر مخاطب از هبوب و معطره به
 کسر یا فتح طاء اسم فاعل یا اسم مفعول مفرد مؤنث از تعطیر یعنی ای نفحات الهی عطریزانه بشتاب و بوز.
 و خطابی دیگر به آقا سید احمد افغان است: " هبی الی اشرف الاوطان " هبوب باد وزان. دلروح حکما است: " کن
 هبوب الرحمن لاشجار الامکان " هجرت عربی ترک اقامتگاه به جای دیگر و در اسرار الآثار العمومیه تفصیلی
 است و در آثار الواح این امر نام هجرتی متکثره در دوره های گذشته الی الحال در مواضع مختلفه ذکر یافت
 و در کتاب ایقان راجع به مهاجرت به کردستان است قوله: " چون فی الجملة بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتیم از قبل
 مهاجرت اختیار نمودم " و سورة الهجره آثار صادر در آورده قوله: 262 " هذه سورة الهجره نزلنا بالحق لیظهرها
 مظلومیتی بین السموات والارضین " انخ. و در لوحی است قوله: " هو العزیز لم یزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی
 دروزیدن بوده چنانچه از هجرت این مهاجران به این سمت اشتها رعلو این امر جمیع امکانه این ارض را احاطه نموده
 چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت را سلطان احدیه به ید خود اعداء فرمود من دون این که
 احدی مطلع شود و یا شاعر باشد این است معنی آن شعر پارسی که میگوید: تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید "
 و قوله: " هو الباقی باسمی فی ملکوت الاعلی سبحان الذی خرق حجابات الممکات بسلطانه و خلق السموات بامرہ
 قل انه یرید ان یرج من بینکم وحده ولم یکن معه احد الا نفسه قل ان کینونه القدیم یرید ان یرج من بین
 اعدائه و احبائه انت یا حسین استمع نداء سمیک الذی ابتلی فی الارض بما اکتسبت ایدی الظالمین
 و تعرف قدر اخیک الذی هاجر مع الله العزیز القدیم " انخ. و در لوح رئیس خطاب به ذبیح و همراهانش قوله: " طوبی

لکم بما هاجرتم من دیارکم وطفتم البلاد حباً لله مولیکم العزیز القدیم " 263 ونیز جمعی از بهائیان به این نام و نشان مهاجرومهاجرین مرسوم ومشهور گردیدند . مُجُوعٌ مصدرعربی به معنی خواب و آرامش درشب . درلوح طبّ است : " ولا تأکلو الا بعد الجوع ولا تشربوا بعدالمجوع " ودر خطاب معروف به عمّه است : " فاستقضي من المجوع " . هَدَّر - هَدِير عربی آواز کبوتر . درلوحی است : " هَدَّرَت الورقاء " ودر لوحی دیگر : " كذلك هَدَّر طير البيان علي الاغصان " ودر خطاب معروف به عمّه است : " او يمنعک طنين الذباب عن هدير الورقاء " هُدُّد عربی مرغ شانه سر معروف ودر الواح واثار لقب مادر آقا محمد کریم عطار مشهور بود . قوله : " اينکه دربارهٔ امة الله هدهد عليها بهاء الله مرقوم داشتید..... لسان عظمت به این کلمهء علیا ناطق قوله يا ايها الناظر الي وجهي والقائم علي خدمة امري بشرها من قبلي وكبر عليها امراً من لدن ربك المشفق الكريم انا ذكرناها من قبل و بنت اسمي الاصدق " الخ . دختر اسم الله الاصدق زوجهٔ آقا محمد کریم عطارونیز 264 هدهد نام اصلي زني طبسي بنت ملا عظيم که ایمانشان به این امر بدین طریق شد که دونفر بهائی را درسفردزد زده کبابی دراشیائشان دیدند وصبح هردورا با کتاب نزدآخوند ملا عظیم بردند که اینها بای اند وحکم قتل دهید واو گفت هردورا به من دهید تا به دست خود چوبکاری کنم ودرشب کتاب را مطالعه کرده مؤمن گردید وصبح هردورا مصاریف داده روانه نمود وکتاب را نگه داشت وروزی پسر بزرگش شیخ محمدرضا همان کتاب را دیده نهانی خوانده ایمان آورد وروزی دیگر دخترش هدهد نیز کتاب را نهانی خوانده ایمان آورد واز حال یکدیگر بی خبر بودند وروزی محمد رضا به خانه رسیده خواهررا به حال مطالعهٔ کتاب دید به تغیر اظهار کرد که این چیست میخوانی واو تعریف وتوصیف از کتاب نمود وهر دو ایمان خودرا آشکار نمودند وپدر هم از حال آن دومسرور گشت وهدهد زوجهٔ آقا محمد جعفر شده به ازغند رفت وبعد به تربت قرار گرفت وبالاخره درمشهد بود وهنگامی که فروغی وحاجی محمد ترک وسه نفر دیگررا حکومت حبس کرد و کسی جرأت رفتن درپیرامون آنها نداشت هدهد به درب زندان رفته گفت برادران خود را میخواهم ملاقات کنم زندانبان ازبزرگتر خود اجازه گرفت ومدّت زمانی که محبوس بودند هدهد برایشان غذا میبرد ونزد تلگرافچی رفته پول زیادی داد که 265 به حضور شاه تلگراف کندودوماه گذشت وخبری نشد واو به تلگراخانه رفته تشدد کرد که چرا تلگراف نکردی واو گفت تغیر نکنید همین حال گفتگویی از شما به میان بود باز تلگراف زدیم وجواب میآید وپس از سه روز جواب رسید که محبوسین را به این زن شجاع بخشیدیم وایشان به محضر مولای خود عرض کردند ونام هدهد را درحق ام ثابت کردند . قوله : " به واسطهء جناب امین امة الله هدهد والدة بدیع " الخ هدیه عربی ارمغان وپیشکش درلوح به نصیر قوله : " ذکر شده بود که همیشه مع مراسله هدیه ای به ساحت مرسل میداشتی " ودر خطابی است : " در ملکوت ابهی هدیه ای خوشتر از این نه ودر ملاء اعلی ارمغانی دلکستر از این نیست " . هَرَمٌ مصدر عربی رسیدن به نهایت پیری وضعف پیری درکتاب اقدس : " من كان في نفسه ضعف من المرض او الهرم " . 266 هَرْمُسٌ حکیم مشهور مصری دراسرار الآثار العمومیه تفصیلی است ودر لوح حکمت نام الواح هرمسیه ذکر است . هَرِيسٌ مستر هویر هریس از بهائیان اهل نیویورک امریکا در اوایل نشر این امر درآن مملکت بهائی شد وسفر وتبلیغ ونطق کرد ودر سفرنامهء امریکا مذکور است . مستر هریس منظور نظر عنایت گردیده ودر محافل عمومی مأمور به نطق قبل ازخطابهء مرکز ابهی عبدالبهاء شد واو درسال 1906 با مستر ماریون هویر به زیارت به عکاء رفته بود وبعداز ایامی به اتفاق عدّه ای از بهائیان ایرانی به هند رفته شهری در آن مملکت نطق و تبلیغ کرد ومراجعت به امریکانمود وبه انواع خدمات امر بهائی با کمال تجربه ودانائی ومنطق کوشید تا از این عالم درگذشت . هَزِيْز-مُهَيَّرٌ هزیز عربی لرزش و جنبش درلوح صورت زیارت هَزَّ سید الشهداء

" بمصیبتک منع القلم الاعلی عن صریره و بحر العطاء عن امواجه و نسائم الفضل من هزیزها " . مهتر اسم فاعل ، لرزان از فرح و انبساط . در صورت صلوة یومیة است : 267 " ایربّ تري روجي مهترّاً في جوارحي وارکاني " هزّ فعل ماضي = لرزان و جنباند . در لوجي است : " تالله کنت راقداً هزّتني نفحات الوحي و کنت صامتاً انطقتني ربک المقتر القدير " هشتن مصدر فارسي به معنی وا گذاشتن ورها کردن . در لوح پارسي است : " پرسش ششم پس از هشتن تن که روان از تن جدا شده به آن سرا شتابند " الخ هشيم عربي گياه خشکیده پاشیده و کاه . در قرآن است : " انا ارسلنا عليهم صيحة واحدة فکانوا کهشيم المحتظر " وقوله : " فاصبح هشيماً تذروه الرياح " و در خطاب معروف به عمّه است : " او یحیک محتظر الهشيم " هضاب عربي جمع هضبة تپه و کوه . در لوح به رئیس است : " بحیث ینوح الکثیر في الهضاب " 168 هضم مصدر عربي تبدیل شدن غذا به حالت مستعد و صالح طبیعی جزو بدن . در لوح طب است : " لا تباشر الغذاء الا بعد الهضم " هطل - هاطل هطل باران دانه درشت پیوسته بارید . در کتاب اقدس است : هطال " کذلک هطل من سماء عنایتي امطار مکرمتي " هاطل - هطال اسم فاعل و مبالغه از آن به معنی جاری و ریزان شدن سیل . در لوح به نصیر است : " و به شأني از غمام فضل امریه و سخاب فیض احدیه هاطل " و در خطاب معروف به عمّه است : " ثمّ البلد الطيب اخرج نباته باذن ربّه من ذلك الفيض المدرار والغيث الهطال " هفت وادی - هفت منزل در ذیل سبع درج است . هلاهل به فارسي زهري مهلك . در لوجي است : " سلاسل در سبیلش سلسبیل و هلاهل در حبش شهيد بي عدیل " 269 هم عربي حزن و بیتابی ، در لوح طب است : " ان احتجب الهمّ والغم " وقوله : " لتعلم بانّ الهمّ ما اخذ جمالقدم " همت آباد قریه ای از توابع آباد مذکور در آثار . همج راع همج عربي پشه کوره و مگس هائي است که بر حیوانات مینشینند و بر سبیل تشبیه بر مردم فرومایه استعمال زیاد پیدا کرده و با اتباع همج راع که به معنی عوام و مردم پست میباشد تبیین و تأکید به مراد کنند و بدین طریق ذکر کلمه همج راع در آثار مرویه از نیوعلی و دیگر ائمه به این معنی متداول گردید و از اینجا اصطلاح ادبی همج راع باقی ماند که در آثار بدیعه به کثرت استعمال شد چنانچه در کتاب اقدس است : " والذی غفل انه من همج راع " و خطاب : " انا امرنا کم بکسر حدودات النفس والهوي لا ما رقم من القلم الاعلی " متوجه به اهل بیان است و تعریض به کسر حدود معروف فیما بینشان در بردارد که مراد را نفهمیدند و عمل بما نزل من قلم نقطه البیان را در هم شکستند و حال آنکه منظور کسر حدود و اوهام و خرافات و تمایلات نفس و هوي بود و تمام آیات و تأکیدات 270 متوالیه در اوایل کتاب و بعدها برای جلب و جذبشان به دین و شریعت میباشد . و در لوجي در حقّ اهل بیان چنین مرقوم است : " اهمج من همج راع و اغفل من کلّ غافل و ابعده من کلّ بعید و اجهل من کلّ جاهل ذروهم یا قوم بانفسهم لیخوضوا فی هواهم ویلعبوا بما عندهم " و در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است : " افترح بما تري همج الارض ورائک " و در لوح به حاج محمد کریمخان : " والذی اعترض الیوم انه من همج راع " و در ایقان است : " باری هزارو دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج راع در هر صباح تلاوت فرقان نمودند " الخ . که مراد از همج راع جهلاء معروف به علم و مراد از دویست و هشتاد سنه تقریبی و به نوع مبالغه است و گرنه سال صدور ایقان تقریباً هزارو دویست و هفتاد و نه بود . و نیز قوله : " و این همج راع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک نمودند " وقوله : " که در نزد این همج راع معتبر است در آن ساحت مذکور نیست " 271 همدان شهر معروف ایران که در اسرار الآثار العمومیه تفصیلی میباشد و در الواح غالباً به رمز ه م مذکور است قوله : " هو السامع المجیب یا احبائي فی الهاء والميم ان استمعوا نداء ربکم الرحمن الرحيم انه ما غفل منکم قد ذکرکم فی اللیالي و الايام و فی الاصيل و الاسحار یشهد بذلک کلّ الاشياء " وقوله : " حضرت سلطان ناصر الدین شاه ایده الله را تأیید نماید

وتوفیق بخشد مع جسارت بعضی دراول ایام (واقعه هدف کردن بایان شاه را در سال ۱۲۶۸) مکرراً در این سنین اخیر مظلومان را از ظلم جاهلان حفظ فرمود مرهً فی الهاء والمیم واخري فی القاف والمیم چنانچه محبوسین ارض طا را به صرافت طبع مرخص فرمودند " الخ وشرح اوضاع و احوال بهائیان آنجا در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت است . از توابعش امزاجرد - حسین آباد - بهار - ساری قیدش - اخلو - چوقلو - لاله چین - میرزا حصاری - میرزا کندي و قروه است که هر کدام دارای تعدادی بهائی است . همزات الشیاطین و سوسه های شیطانی در قلب . در قرآن است : " قل اعوذ بک من همزات الشیاطین " در لوح به عبدالوهاب است : 272 " نبدوا کتاب الله ورائهم متمسکین بما عندهم من همزات المتوهمین " . همگان به فارسی به معنی همکاران و همربگتن و همسالان . در کلمات مکنونه است : " ای همگان ابواب لامکان باز گشته " هناک عربی آنجا . در لوح به نصیر است : " بلغ هناک امر مولاک " هند اوضاع و احوال مربوط به این امر در آن کشور در بخشهای ظهور الحق مسطور است و از مقام نقطه در جواب نواب هندی است : " یا ایها الصّاعد الی حرم القدس فی طور الجلال لا تحرم نصیبک عما قدر الله لاهل الفضل والکمال واقراء تلک الآیة من القرآن قالوا یا موسی ان فیها قوماً جبارین وانان ندخلها حتی یخرجوا منها فانّا داخلون قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما ادخلوا علیما الباب فاذا دخلتموهم فانکم خالدون " الخ والواح و آثار بسیار مرتبط به آن مملکت میباشد و به حروف مقطعه ه ن د ذکر شد واول 273 کانونشن بهائیان هند ویرما در ۲۷ دسامبر 1920 در بمبئی در تالار بهائی انعقاد یافت و محفل ملی برای دو مملکت تأسیس گردید و از جرائد بهائی به لغات اردو و

فارسی و انگلیسی در آن کشور البشارة در بمبئی و الکوکب در دهلی بود . هندیمان معموره های عرب نشین در جنوب ایران از مراکز جمعیت مشهور بهائی محسوب که ضمن نام سلمان ذکر است و در آثار به نام هندیان نام برده گشت . از اهواز تا خلف آباد ۱۶ فرسخ و از آنجا تا هندیجان نیز ۱۶ فرسخ و در خلفه هم مهاجرتی هست و در هندیجان چند قریه و دهکده آبادی است و مرکز آنها قصبه بزرگتر از مابین پنج قصبه به نام هندیجان که در آنجا دو خانوار بهائی هستند و چند قریه از قبیل صفائیه فعلیه است که بیشتر جمعیت در آنجا هستند و دو محفل و در حدود دویست و پنجاه نفر دارد و لغتشان لری مانند مانند و عرب شده میباشد و قریه های بی آب که از نهر با ظرف آب میگیرند و به نوع خلاصه صفائیه بیشتر جمعیت دارد آنگاه فیلی دیگر چم تنگ دیگر جبرآباد مسقط الرأس شیخ سلمان در سهک . هنولولو جزیره ای معروف در اقیانوس محیط در دوره مرکز میثاق مورد 274 صدور خطاب و موطن بهائی گردید و در آثار مذکور آمد . هو عربی ضمیر منفصل غایب مفرد مذکر مرفوع بجای او در فارسی و به اصطلاح عرفانی نام غیب الهی چنانکه هو هو غیب الغیب است و هاهوت عالم ذات و هویه به نسبت گفتند . و در ضمن کلمات مکنونه خطاب یا ابناء الهویه است . و در ضمن نام نکس و اسم شمه ای از آن ثبت میباشد . در لوح به حاجی محمد کریم خان است : " ارفع رأسک عن فراش الغفلة لتشاهد ذکر الله الاعظم مستویاً علی عرش الظهور کاستواء البهاء علی الواو " و نیز هویه معنی حقیقت و ذاتیت و شخصیت اشیاء گفته میشود . هودج عربی بجایه و لوح معروف هودج لوحی است که جمال ابهی در وصول به سامسون همانطور که سوار هودج بودند فرمودند . هور مسترویلیام هور امریکائی به سال ۱۳۱۰ هج. ق. بهائی شد و به سال ۱۳۱۹ به زیارت عکا رفت و در فتنه ها برای بهائیان در سال ۱۳۲۱ تلگرافها و 275 عریضه ها به مظفرالدین شاه فرستاده اقتضای داد گستری در حق برادران و خواهران روحانی نمود . او و مسس هور به این امر خدمت و نصرت میکردند تا در گذشتند . هو عربی میل و خواهش نفسانی . در لوح به نصیر است : " اتظنون فی انفسکم بانّ هذا النقی یناطق عن الهوی " و در لوح به رئیس : " بما اتبعت هواک و کنت من الغافلین " و در لوح به ناصرالدین شاه است : "

انّ الذين اتبعوا الهوي " ودر کلمات مکتونه است : " اي پسر هوي تاكي درهواي نفساني طيران نمائي پرعنایت فرمودم تا درهواي قدس معاني پرواز کني " هيکل عربي که جسد انساني و صورت آدمي را هم گویند. در کتاب اقدس است : " ماء يحيط هياكلکم في کل اسبوع " ودر وصایای مرکز عهد ابهي عبدالبهاء است : " حمداً لمن صان هيکل امره بدرع الميثاق " که بر سبیل تشبیه به اندام انساني اطلاق گردید . ودر لوح به نصیر است : " ويا تيکم هيکل النار بکتاب فيه رد " الخ که اشاره به میرزا یحیی ازل میباشد وصور حزیة معروفة از باب اعظم پر شده از اسماء الله وآيات و اعداد 276 ورموزمانند هيکل انساني و محسّس بود هياکل خوانده ميشد که ضمن نامهای سبع و جنة الاسماء مذکور میباشد و به این مناسبت کتاب عياکل آن حضرت که کتابي شامل و حاوي شرح و تفصيل در علم الحروف است مسمي گردید و در ایام ابهي تیز حزی برای مردان و زنان مرقوم بود که هيکل میخواندند چنانکه در لوحی است : " این که ذکر مناجات و هيکل نموده اند ایشان انشاء الله به آن فائز شوند " ودر لوحی است قوله: " قد نزل في جواب من سأل عما ذكر في الدلائل السبعة قوله جلّ وعزّ از جملهء دلائل متقنه علم کلتشي است در نفس واحد که در کتاب هياکل واحد بيان این علم مکتون و مخزون شده واحدي قبل از این مطلع نشده اي خليل به لسان پارسي ذکر ميشود تا کلّ بریه از نفحات بیانات الهیه نصیب و قسمت برند " الخ وقوله : " يا اهل البيان عليكم بکتاب الهياکل الذي انزله الرحمن لاسمه الديان " الخ و از این رو اولي الهياکل در اصطلاح دوره بيان اطلاق بر مردان ميشد و زنان را که خود بر شکل دائرة مرقوم میفرمودند ذوات الدوائر میگفتند . و سورة الهیکل از مقام ابهي قوله : 277 " هذه سورة الهیکل قد جعلها مرآت اسمائه بين السموات والارض وجعلها الله آية ذكره بين العالمين هو الابدع الابهي سبحان الذي نزل الآيات لقوم يفقهون " الخ در سخن اعظم عکّا به سال 1869 م صدور یافت و شخصی از سورة الهیکل سؤال نمود که مخاطب کیست و همچنین در سور منزله اخري که بعض خطابات شده فرمودند : " المخاطب والمخاطب هو نفسي المهمنة علي العالمين " واز شعب خطابات آن سورة که به امضاء هيکل میباشد توجه خطاب به هيکل خودشان واضح میگردد و در اثری از خ ا د م ۶۶ مورخ سنه 1294 چنین مسطور است قوله : " از جمله در سورة مبارکه هيکل که بعض آن از ارض سرّیه عراق رفته و بعضی اجزاء بعد از ورود سخن اعظم ارسال شده ملاحظه فرمائید " الخ و همچنین است آیه اي از کتاب اقدس قوله: " قل يا ملك برلين اسمع النداء من هذا الهیکل المبين "

در کلمات مکتونه است قوله: " هيکل الوجود عرشي " ودر ضمن نامهای تسع و جابرصا ذکر اصحاب هياکل و هياکل النور و شرح هياکل النور است و نیز در کتاب اقدس : 278 " ان تقعدوا علي هيکل التوحيد " که در ضمن نام وحدت ثبت و در آثار و توقيعات نقطة البيان ضمن لغت سلوک ذکر میباشد و قعود به هيکل توحيد و خلق انسان به صورت کلهء توحيد نزد عرفاء مشهور است و در اصطلاح اهل بهاء و عرف متداولشان مرکز امر را هيکل مبارک یاد میکردند که ضمن بیان نام آقا ذکر است و در اصطلاح مسیحیان عيد دخول هيکل به یادگار دخول سمعان کاهن بر عیسی که براو برکت کرد برقرار ماند . هيماء عربي بیابان بي آب و در کتاب اقدس است : " ولا تكونوا في هيماء الشهوات من الهائمين " . هیولي (هیولا) کلهء يوناني به معنی اصل ومادة الموادّ جوهری که متداول و شهرت استعمال در عربي و فارسي علمي گردید و عقل هیولائي در فلسفه در حقیقت اصل عقل و استعداد آن میباشد . در رسالهء مدنيه است : " شعلهء نوراني عقل هیولائي در زجاجة فطرشان مخود است "

حرف (و)

279 وادي النبيل در سورة الوداد از الواح ادرنه است قوله: " ان يا علي فاشهد بانّي ظهورالله في جبروت البقاء الي ان وردنا وادي النبيل " الخ ودر کتاب بدیع است قوله: " وديگر معلوم بوده که مقصود از وادي نبيل که در الواح ذکر شده نفس این ظهور اعظم بوده و خواهد بود و وادي آن ارض اقدس است که فوق طبقات جنان خلق شده ولا يقدر ان يرد عليها الا اهل البهاء تالله انهم وادي النبيل و وادي العظمة و وادي الاستقلال و وادي الجلال و وادي الاقتدار و وادي العزة و وادي التقديس و وادي التنزيه و وادي الكبرياء و غير این نفوس از وادي نبيل خارج و در تيه بغض و هوي مستمر و مبتلي و كينونة النبيل حينئذ يتبرء منهم و من اعمالهم و ما يظهر منهم و بذلك يشهد كلشي ان اتم تعلمون " و ملا محمد نبيل زرندي مذکور تحت نام نبيل چنین تطبيق کرد که عدد ابجدي نبيل با عکاء به مد همزه يکي است . 280 واصب در قرآن است: " لهم عذاب واصب " به معني دائم و داراي دردهاي بسيار . و در لوحی است: " و ماء واصب " مراد آب را که موجب بيماري است و ممکن است واصب به معني موصب يعني بيمارکننده باشد

واعيه صفت عربي وأذن واعيه گوش نيوشا و در خود جان دهنده . در لوح به شيخ نجفي اصفهاني است: " صاحبان ابصار حديد و آذان واعيه و قلوب منيره صدق را از کذب بشناسند " واتسن مسيس ماري واتسن ساکن و اشنگتن از بهائيان مبلغات امريکا در کبر سن و نحول همي نطق و تبليغ این امر کرد و در همان احوال به حيفا رفته به زيارت رسيد و شرح سفر نوشت . و بآء عربي مطلق بيماري ساري و عام در عرف عربي و فارسي همان کُرا به لغت اروپايي را گویند . در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی: " همچنين و با مسلط شد و متنبه نشدند " . 281 و بَخ در سورة الذبح است: " ان يا ذبيح وُبُخْتُ في كلّ حين في عشرين من السنين لا يعلم ذلك الا ربك العزيز المحبوب " وُبُخْتُ به معني سرزنش کرده و يم داده شدم . و جلّ عربي ترسان در مناجاتي در خطابي است: " تراني يا الهي خاضعاً خاشعاً و جلاً من قهرک . وجه - تَوَجَّه وجه عربي روي . وجوه = جمع . در توقيعي خطاب به محمد شاه است: " اني انا وجه الله الذي لا يموت " و قوله: " تصلي عليه و مظاهر نفسه عدد حروف الوجه " و در توقيعي تفسيری بر كلام علي اميرالمؤمنين " نحن وجه الله " است و در لوحی و مناجاتي قوله: " رب انا الذي وجهت وجهي للذي هو محبوب اهل العرش و الثري لك الحمد يا الهي و ربي و سيدي و محبوبي بما عرفني مظهر نفسك العلي الاعلي في هذه الكرة الاخري و انطقتي بثنائه بين الارض و السماء اذا سألك بجمالک الذي منه قرّت عيون اهل ملاء الاعلي بان لا تحرمني عما عندك من مواهبك الكبرى و الطافك 282 العظمي و انك انت العليم الحكيم " و در لوحی است: " هذا يوم فيه ينطق لسان العظمة كل شي هالك الا وجهي هر نفسي اليوم از حق منيع اعراض نمود و در ظلّ نفي هالك و فاني و هر که به اقبال فائز شد در ظلّ وجه ثابت و باقي و وجه محدود به حدود عدديه نبوده و نيست و اينکه به قصابات اربعة عشر ذکر شد هذا لهندسة العباد مثلاً اگر کلّ من علي الارض اليوم بما اراد الله فائز شوند کلّ در وجه مذکور و در ظلّ وجه محشور و از وجه محسوب " الخ و در کتاب اقدس است: " کلّ من عليها فان و هذا وجه ربكم العزيز المحبوب " و در لوحی است: " و تَوَجَّه وجه المظلوم من شطر سجنه الاعظم اليك " و در لوحی ديگر: " طوي لك بما اقبلت الي الوجه " و در لوحی ديگر: " کتابت لدي الوجه حاضر " و نیز در کتاب اقدس است: " اذا اردتم الصلوة و لّوا و جوهكم شطري الاقدس " و نیز نظير این عبارت در آثار بسيار است قوله: " و تكبر من هذا المقام علي وجهك و وجوه الذين تمسكوا بجبل الله المتين " 283 و حَدّت - و حَدَانِيّت وحدت مصدر عربي معروف و نام وحدت بشر براي مدرسه بهائيان كاشان بود که در سال ۱۳۲۷ هـ.ق. تأسيس شد و به همین نام در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور است قوله: " ۲۵ ج ۱ - ۱۳۲۸ كاشان حضرت خواجه ربیع کليمي عليه بهاء الله الابهي هو الله اي بنده جمال ابهي وجد

وسرور نما که الحمد لله مظهر الطاف حضرت بدیع الاوصاف ومورد عنایت ربّ احدیت ودلیل آن موفقیت بر خدمت وعبودیت آستان مقدّس ، نام مدرسه را مدرسه وحدت بشر نهادیم تا جمیع طوائف و ملل تلامذه به آن مدرسه بفرستند و یقین بدانید که سبب نجاح وفلاح کلی است مرقوم نموده بودید که که جناب آقا حسین پهلوان و جناب آقا میرزا روح الله معلّم مدرسه به اتفاق شما توجّه به ارض مقصود نمایند چون شما عازمید ایشان باید در کاشان باشند تا به خدمت پردازند و از هر جهت محافظه نمایند وعلیک البهائ الابهی ع ع " وقوله : "مدرسه وحدت بشر مظهر جلیل اکبر است " انخ واین مدرسه شش کلاسه ابتدائی بود لکن در سال ۱۳۳۲ تأسیس کلاس هفت گردید . 284 وحدانیت و وحدانیه الله به معنی یگانگی و یگانی و تنهایی معروف میباشد . در کتاب اقدس است : " و یعترف بوحدانیه الله " و در رساله مدنیّه است : " مقرّ وحدانیت والوہیت جز ملت موسویہ نبود " . وحید-اتحاد- توحید وحید به معنی تنها و یگانه و بی نظیر . در آثار مقام نقطه و دوره بیان نام یحیی نامان به تطبیق عدد ابجدی حروف بود چنانکه آقا سید یحیی دارایی وحید اکبر معروف گردید . اتحاد به معنی یکی شدن که در لوح به رئیس است : " قل قد جاء الغلام لیحیی العالم ویّحد من علی الارض کلّھا و ذکر اتحاد در الواح بسیار است از آن جمله در لوحی راجع به واقعات مکدره بین اصحاب در اوائل عکا قوله : " لیلہ مبارکہ را لیلۃ الاتحادیة قرار دهید کہ اختلاف و کدورت مرتفع شده با ہم به اتحاد سلوک نمایند " وقوله : " بسم الذی بذکرہ یحیی قلوب اهل الملائ الاعلی سبحانک اللهم یا الہی تشهد و تری کیف ابتلیت بین عبادک بعد الذی ما اردت الا الخضوع لدي باب رحمتک فوعزتک یا محبوبی لو تعذبني فی کلّ حین ببلاء جدید لاحبّ عندي بان یحدث بین احبائک ما یکدرہ قلوبهم ویتفرّق به اجتماعهم انک ما بعثني الا لاتحادهم علی 285 امرک ایدهم یا الہی علی توحید الذی انت اردته و هو ان لا ینظر احد احداً الا وقد ینظر فیہ تجلی الذی تجلیت له به بهذا الظهور الذی اخذت عهدہ فی ذرّ البیان عمّن فی الاکوان و من کان ناظراً الی هذا المقام الاعترّ الاعلی و هذا الشّان الاکبر الاسنی لن یتکبر علی احد طوبی للذینهم فازوا بهذا المقام ای دوستان من مقصود از حمل این رزایای متواتره " انخ دیگر قوله : " هو الابهی قد حضر لدي المظلوم کتاب احد من السادات اینکه درباره اتحاد " انخ و در کتاب اقدس راجع به لغت عمومیّه است : " هذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون " . توحید یکی کردن و گفتن و به یگانگی ستودن و اعتقاد و پرستش به وحدانیه الله است و در خصوص توحید بیانی از آثار نقطه البیان ضمن نام علم ثبت میباشد و در کتاب بیان است قوله : " کلّ احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شد کہ اگر کسی نظر کند از مبدء تا منتهای آن ماء توحید را در کلّ به یک نهج جاری میبندد " و در لوحی است : " اصل معنی توحید این است کہ حقّ وحده را مہمّن بر کلّ و مجلی بر مریای 286 موجودات مشاهده نمایند و جوهر توحید آنکہ مطلع ظهور حقّ را با غیب منیع لایدرک یک دانی به این معنی کہ افعال و اعمال و اوامر و نواہی اورا از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره " انخ و لوح مدینة التّوحید به شیخ سلمان در ادرنہ صادر شد قوله : " هذه مدینة التّوحید فادخلوا فیها یا ملاً الموحّدين لتکونوا ببشارات الروح لمن المستبشرين هو العزیز الوحید العالی العلی الفرید تلك آیات الکتاب فصّلت آیاتہ بدعیاً غیر ذی عوج علی آیات الله و هدی و نوراً و ذکر لمن فی السموات والارضین و فیہ ما یقرّب الناس الی ساحة قدس مبین وانک انت یا سلمان فاشهد فی نفسک و روحک یا اهل لجة الاحدیة فانقطعوا فی کلّ ما وجدتم به بارئکم و وحدوا الله فی هذه الايام فی بما فصلّ لکم بالحقّ ولا تكوننّ من الغافلین و اما ما سألت فی آية التّحید و کلمة التّجريد فاعلم ثم اعرف بانّ للتّوحید مراتب و عوالم شتی " انخ و لوحی دیگر قوله : " هو الابهی الباهی الابهی حمد مقدّس از عرفان ممکات و منزّه از ادراک مدرکات " و در کتاب اقدس است قوله : " ان تتعدوا علی هیکل التّوحید " کہ در ضمن نام سلوک ذکر است . و فیما بین

متصوفه واهل سلوک ورياضت رسم مراقبه چنين بود که برآلتين نشستہ 287 زانوهارا برافراشته به هم چسبانده دوبازورا چنبر کنند و سر مابين دو زانو برند و به فکر و مراقبه روند و از اين صورت شکل الله تصور نمايند . و در مجمع البحرين است : " في الحديث نهي عن الحيوة في المساجد هي بالكسر والضم الاسم من الاحتباء الذي هو ضم الساقين الي البطن بالثوب او اليدين " و شايد بعد از انتشار رسوم عرفاء و متصوفه از احاديثي است که بر رد آنها وارد گرديد . و در خطاب و صبايي عهد است : " مرکز نقض اباواستجار کرد ولي بهانه توحيد جعلي نمود " الخ غصن اکير جعل چنين توحيد کرد که همه بايد فقط متوجه به جمال ابي باشند و توجه به مولي الوري موجب شرک ميگردد و اين را بهانه کرد که بهائيان را از توجه و اطاعت مرکز منصوص منحرف گرداند . و دَع در مناجاتي در خطابي است : " الهي الهي تري المخلصين من الاحياء والمقربين من الاتقياء كيف ودعوا الدنيا و ودعوا كل راحة و رخاء " اول به تخفيف دال يعني دنيا را وا گذاشتند و دوم به تشديد يعني هر آسايش و گشايشي را بدرود گفتند . در لوح حکماء : 288 " انا اردنا ان نذكر لك ما يتذكر به الناس عن ما عندهم (تا وا گذارند آنچه را که نزدشان است) و يتوجهن الي الله مولي المخلصين " در سورة الذبح است : " اذاً دع المشركين (مشرکين را وا گذار) " و همچنين در لوح طب است : " دع الدواء عند السلامة " و نیز : " ودعه عند استقامة المزاج " و در لوح به نصير است : " دع ذكركم وما يجري من قلمهم " و قوله : " ولا تدعني بنفسي اقل من حين " مرا کمتر از يك دم به خودم وانگذار . و در لوح به اشرف است : " و اودع (امانت گذاشت) في كل نفس ما يعرف به آثار الله و من ذلك لن يتم حجتة علي عباده " و در لوح به رئيس است : " و اودع تحت كل شجر و حجر و ديرة سوف يخرجها الله يالحق " ورق - ورقة عربي برگ . و اوراق ، ورقات = جمع . در کتاب اقدس است : " قد فضلنا الصلوة في ورقة اخري " و آن ورقه که صورت صلوة را در آن مشروح داشتند به اهل بهاء ندادند و ورقه ديگر را که حاوي دستور سه نوع صلوة است فرستادند و در اصطلاح اين امر نشریات ازليين و ناقضين در مخالفت و 289 معارضت امر ابي و ميثاق اعظم به نام اوراق شهبات يا اوراق ناربه شهرت داشت . ورقه در اصطلاح اين امر برمؤنات که به منزله ورقات شجرة امرند اطلاق گرديد و متضمن تلويح به جمال و بهجت و حسن هيئت ميباشد چنانچه در لوح به رئيس خطاب به انيس است قوله : " ويكبر عليك آل الله و اهله من الورقات الطائفات حول الشجرة و يذکرک بذکر بديع " و در لوح به اهل سنگسر است قوله : " من أن يا ورقة هذه ورقة ارسلناها اليك لتجدي منها رائحة الله " و در لوح ديگر : " ورقة جناب ذبيح به نام دوست يگا يا ورقتي و يا امتي " و در لوح ديگر : " يا ايها الورقة قد ظهر ما اخبرناك به من قبل " و در لوح ديگر : " ان يا ورقتي اذا هب عليك ارياح فضلي " و نیز : " يا ورقتي عليك بهائي و عنايتي " و ورقه عليا به معني برگ برين به مادر غصن اعظم عبدالهء مذکور در نام آسيه اصطلاح بود که پس از وفاتش اين لقب به دختر و الاگهري يعني خواهر عزيز مولي الوري رسيد که در ايام برادر به اعلي مقام احترام روحاني فيما بين زنان بهائي 290 بودند و نسخ نامه هائيش به امضاء بهائيه نزد بهائيان بسيار است و از ابيات مدحيه بهائيان در حقیقش : اي که تو گلبرگ بوستان جمالي باغ بها را تو بيهمال نهالي سدره توحيد را مقدس برگی بلبل تجريد را همايون بالي مرکز ميثاق را کنيز عزيزي نير آفاق را نخستين آلي ورقه عليا خوانده طلعت ابي زانکه تو خود در علو فضل و کمالی گرچه نشايد همان حق به تو گفتن ليک تو در خلق بي قرين و همالي کي تو گزيني قرين زخيل خلايق چونکه تورا نيست کفو و شبه و مثالي نيست سزاوار همسري تو کس زانک دخت بها و خدای را تو عيالي

وشرح وفات آن معظّمه در شماره هفتاد سال بیست و نه جریده النّیر است : " تشییع جنازه مرحومه بهائیه خانم روز شنبه 16 تیموز 1932 یکی از ایام مهمّه 291 بود که به ندرت شهر حیفا قبل از آن نظیرش را به خود دیده بود در آن روز احتفال عظیمی برای تشییع جنازه خواهر حضرت عبدالبهاء سیده بزرگوار پرهیزکار بهائیه خانم که در 15 تموز یک ساعت از نصف شب گذشته به رحمت ایزدی پیوسته واقع گردید هنوز ساعت چهار و نیم از ظهر شنبه نگذشته بود که صحن دارالضیافه بیت بها مملوّ از جمعیت تشییع کنندگان گردید جمعیت مزبور مرگب از بزرگان واعیان شهر حیفا و سائر بلاد فلسطین و رجال حکومت و هیئت تفتیشیه " الخ و نیز لقب ورقة الفردوس بر خواهر بزرگتر ملاً حسین بشرویه مقرر گشت . در لوحی است : " ب ش ورقة الفردوس هوالمبین العلیم الحکیم ان یا ورقة الفردوس ان اسمعی نداء مالک البریه الخ که در نام زیارت و سوره الزیارة ثبت است . و ورقة الرضوان نام خواهر دیگر ملاً حسین بشرویه خدیجه نام بود که قبل از خواهر مهتر شوهر گرفت و دارای دو پسر و یک دختر شد . پسر بزرگ ابو الحسن و پسر کوچک محمد حسین ضریر نام و شهرت داشت . و نیز بانوشاهزاده شمس جهان متخلص به فتنه که ضمن آن نام مذکور است در آثاره نام ورقة الرضوان نام برده میباشد . 292 و ورقة الحمراء لقب مریم شهره حرم حاجی میرزا رضاقلی برادر ابی جمال ابهی که هم خواهر حرم دوم آن حضرت بود . و نیز خطاب به حرم باب اعظم در الواح بدین نهج مسطور است : " هو العلی الاعلی ان یا ورقة الفردوس ان اشهد فی نفسک بانّه لا اله هو انّ علیاً قبل محمد جماله و سرّه و امره و فضله و رحمته و ذکره و ظهوره و بطونه علی من فی السموات و الارضین جمیعاً فاشکری الله بما استوی علیک الرحمن علی هیکل اسم علیا اذ انک کنت عرش الرحمن من دون ان یطلع بذلک احدٌ من کلّ مؤمن فیداً و انک عاشرت مع الله ربک و دخلت فی بحر الوصال فی زمن قدیما ... و کنت ممسوحاً برّبک فی کلّ بکور و عشیا فحیثاً لک یا ورقة البقاء ثمّ یا ارض الوفاء یا مدینه الاعلی فی رفرق قرب امیناً انت اول عرش ظهر فی الابداع و انت خیر نساء العالمین ان کنت علی الحبّ مستقیماً " الخ و در لوح به ناصرالدین شاه : " هذه ورقة حرّکتها اریاح مشیه ربک العزیز الحمید " مراد بر سبیل تشبیه خود آن حضرت میباشد و در نام احمد جمله " هذه ورقة الفردوس " مذکور در لوح به احمد یزدی شرح داده شد . 293 و رقاء عربی مؤنث اُورق به معنی خاکستری رنگ و نیز کبوتر به تشبیه بر نفس ناطقه و روح قدسی اطلاق گردید . در لوح حروفات مقطعات که ضمن نام مناجات ثبت است قوله : " قل ان فی تغنی الورقاء علی الافغان و اطوار و رقات الفردوس " الخ و قوله : " قد غنّت الورقاء " مذکور ضمن نام آل و در کتاب ایقان است : " تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننماید و نعمات و رقاء معنوی را جز سامعه اهل بقاء نشنود " و در لوحی است : " ان اسمع ما یوحی الیک من شهر الهویه ان اسمعی قول ربک و تفکرّی فی الذی به توقفت فی امر لولاء ما نزل البیان و ما غرّدت الورقاء علی الافغان " و در لوح به رئیس است : 294 " یا ایها الورقاء اسمعی نداء الابهی فی هذه اللیلة الّتی فیها اجتمع علینا ضبّات العسکریه و نکون علی فرح عظیم " الخ که خطاب به ظاهر متوجه به حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی است . و در لوحی دیگر است قوله : " رائحة احزان جمال رحمن را احاطه نموده ان یا قلب العالم هل لک من اذن لتسمع ما یغرّد به و رقاء الاحزان فی هذا الزمان الذی ارتفع نداء الشیطان " و در کتاب اقدس است : " اذا طارت الورقاء عن ایک النّاء " الخ . و قصیده و رقائقه صادره از حضرت بهاء الله در ایام سلیمانیه کردستان حاوی یکصد و بیست و هفت بیت عربی مقابل قصیده معروف ابن فارس به همان بحر و حرف روی بر اوج عرفانی اعلی است و مطلعش : " اجذبّنی بوارق انوار طلعة لظهورها کلّ الشّمس تخفّت "

در بیان مقام اعلاي جذبه وصال معشوق حقيقي وانکه وصالش منوط به تحمل بليات بي شمار است وقبول بلايا ومقام انقطاع از ماسوي ورسیدن به مقام خلافت کبري است ومقطعش :

" فطوي للمخلصين فيما سرعوا عن كل الجهات في ظل رويتي "

ونيز ورقاء تخلص شعري ميرزا عليمحمد يزدي (شهيد) بود که شرح حالش به تفصيل در تاريخ ثبت است وهمه خانواده اش بدین نام در آثار والواح مذکورند و اشعارش با همین تخلص متداول میباشد و او دوبار به نام ايمان به این امر در سجن حکومت افتاد نخست در يزد حاکم وي را گرفته به مرکز اصفهان نزد مسعود 295 ميرزا روانه داشت و این درسال ۱۳۰۱ هج. ق. واقع شد وظل السلطان بعد از ايامي که وي را در زندان نگه داشت آزاد کرد و بار دوم به سال ۱۳۱۳ در زنجان با پسرش روح الله وتي چند از بهائيان گرفتار شد و به حکم شاهي مغلولاً به طهران کشيدند و به سجن انداختند و در جشن نیم قرن شاه بنا بود همه مسجونين را رها کنند ولي چون ميرزا رضا کرمانی در روز جمعه نیمه قرن شاه را هدف کرد ميرزا جعفر خان حاجب الدوله به تصور اینکه ميرزا رضا بابي و مانند محبوسين مذکور است به زندان رفته امر داد که همه بهائيان مسجون را برهنه کرده لنگ بسته از زندان به صحنه بياورند و همینکه ورقاء و روح الله را بدان گونه حاضر کردند نخست به ورقاء دشنامها داده امر نمود که از عقیده تبري کند و او نکرد لذا فرمان داد سر آن مظلوم را در کُند گذارند و با تگاره ريز ريز کردند و آنگاه روح الله را با طناب نیم خفه کرده رها نمودند و حکم داد که تبري کند و نکرد لذا ميرغضب به دستورش سر آن نورس را ببريد و از مرکز عهد ابهي خطاب به نير وسينا راجع به مرثيه شان در حق پدر و پسر شهيد است قوله: " طفلي دوازده ساله را با آن صباحت و بلاغت و فصاحت وروي روشن و نطقی چون عنديلب گلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثری باقی نماند باري 296 مظلوميت آن پدر بزرگوار و معذوريت این پسر معصوم جان نثار به درجه اي واقع که در صحائف قرون و اعصار مثل وشهش مذکور نه و این قربان در ملکوت ابهي به غایت مقبول و محبوب قسم به جمال مقصود و حضرت ملیک محمود که جواهر وجود در غيب امکان به حسرت نگرانند و به منتهای غبطه آرزوي این احسان مینمایند " وقوله: " لهذا باید احبای الهي در روز ۲۸ شعبان که یوم شهادت حضرت اعلي روجي له الفداء است در نهایت روح وريحان و تضرع وابتهاج قصد زیارت مرقد آن نورین نیرین نمایند و از قبل عبدالبهاء زیارت مرقومه اي که از پیش ارسال گشت تلاوت کنند " و خطاب به ورقاء الواحي بسیار است از آن جمله قوله: " يا ورقاء عليك بهائي وعنايتي قد حضر عبد الحاضر بگابک و ارسلته اليک من قبل و من بعد انا وجدنا من كل کتاب و من كل كلمة و من كل حرف عرف محبتک و استقامتک و خلوصک و وفائک و عهدک في امر الله العليم الحكيم " اخل و در ضمن يکي از الواح خطاب به او است: " درباره صوم مسافر و حد سفر این سؤال شده بود حدود سفر و مسافر بیان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر میشود و در بین مسافرت هر گاه در محلي 297 چند روز اقامت شود تکلیف او چیست و در روزي که مسافر قصد سفر میکند مثلاً وقت ظهر و یا بعد از ظهر مسافر میشود تکلیف او در آن یوم از صبح الي ظهر چیست؟. حدود سفر نه ساعت در کتاب الهي معین شده يعني از مقامي که حرکت مینماید تا مقامي که اراده وصول به آن نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفع است و اگر مسافر در محلي توقف نماید و معین باشد توقف او تا نوزده یوم باید صائم شود و اگر کمتر باشد صوم براو نیست و اگر در بین شهر صیام در محلي وارد شود و اراده نماید یک شهر بیان در آن ارض توقف کند باید سه روز افطار نماید و بعد باقی ایام صوم را صائم شود و اگر در وطن خود وارد شود باید همان یوم صائم گردد و یومي که قصد سفر مینماید آن یوم صوم جائز نه " ايضاً: "

وهمچنین از این آیه مبارکه سؤال شده بود قوله عزّ جلاله: " اذا غيظ بحر الوصال الي قوله عزّ اعزازه الذي انشعب من هذا الاصل القديم مقصود الهي حضرت غصن الله الاعظم وبعد غصن الله الاكبر روجي وذاتي وکينونتي لتراب قدمهما الفداء بوده واینکه از اغصان الله وافنانه سؤال فرموده بودید در ساحت اقدس عرض شده فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلي جاري شده مقصود نفوسي منتسبهء نقطهء اولي بوده چه که در این ظهور کلّ را به افق 298 اعلي دعوت نمودیم و به بحرا عظم هدايت نمودیم در اول ايام مناجاتي مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفيق ايمان و عرفان از براي ایشان مقدّر انشاء الله بما اراده الله عامل باشند و بر این امر اعظم عظیم ثابت و راسخ طوبی لهم بما سمیناهم بهذا الاسم الذي تضرعت منه رائحة الايمان في الامکان و ایشان را به این سدره نسبت دادیم فضلاً من لدنا عليهم فاسئل الله بان يحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلم و فضلنا بعضهم علي بعض في كتاب ما اطلع الا الله رب العالمين و سوف يظهر ما قدر لهم من لدن مقتدر خبير و نفوسي که تا حال به سدره منتسبند به ذوی القربی در کتاب اسماء مذکور اگر به ما اراده الله عامل باشند طوبی لهم بما اقبلوا و فازوا لهم ان يسئلوا الله بان يحفظهم و يوفقهم علي الاستقامة علي ما هم عليه امروز روزي است که جميع نفوس باید جهد نمایند تا به کلمهء رضا از نزد مالک اسماء فائز شوند و مقصود از اغصان اغصان موجوده و لکن در رتبهء اولیه غصنین اعظمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار و اوراق شمرده میشوند و در اموال ناس از برای اغصان حقّی نبوده و نیست. انتهي و این آیه مبارکه ذکر شده بود قوله جلّ کبريائه ان ارجعوا ما لاعرفتموه من الكتاب الي الفرد المنشعب من هذا الاصل القديم مقصود از کتاب کتاب اقدس و فرع منشعب غصن الله بوده " انتهي 299 و شرحي راجع به ورقاء ضمن نام عبد است. وزراء در لوح بشارات است: " امور به وزراء بيت العدل راجع " جمع وزير به معني دستور و كردان و كردار. وسطی در نام متوسط ذکر است. و شواش و به تخفيف و شاش نام مزرعه و قریه اي در کنار دجله به قرب بغداد که آقا میرزا موسی کلیم اجاره داشت و جمال ابهي ايام نوروز را در آنجا با خرگاه و جشن به سر میبردند و در ايام عيد سال 1279 هج. ق. صدور آثار بسیار و از آن جمله لوح ملاح القدس و وصول امر نامهء سلطان عبدالعزيز به واسطهء نامق پاشا برای مهاجرت از عراق در آنجا وقوع یافت و در اثری چنین مسطور: " واقعه این ايام خبري است که آن جمال مقتدر علام در پنج ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض و شواش در لوجي که خطاب به ملاح القدس شده فرموده اند اگر آنجناب به آن لوح فائز آید درست بر اسرار این امر مطلع خواهند آمد والله لمظهر 300 کلّ الاسرار في جمال حق معلوم " . وطاء - وطاء عربي فرش در لوح به سلطان ناصر الدین شاه: " بلا حذاء و وطاء " و در ضمن نام حذاء ذکر است. وعر عربي زمین سخت و دشوار و عور = جمع در صورت زیارت ملا علی بابای صغیر تا کري: " والوعور القادحة " و فاء برخي از اهل بهاء در الواح و آثار به نام و فاء ملقب بودند و به آن نام مذکور شدند از آن جمله میرزا فتحعلي فتح اعظم اردستانی مذکور در نام فتح قوله: " فتحعلي في الالف بسم ربّي البهي الابهي ان يا كلمة الوفاء " الخ لوجي مفصل صادر در ادب شامل مصائب يوم الفصل میباشد. و نیز: " انا نحب اسمنا الوفاء و کما ناظرأ اليه في کلّ الاحوال " الخ و دیگر خطاب به شیخ حسین و فاء است قوله: " هو العلم ان يا وفاء ان اشکر ربک بما ایدک علي امرک و عرفک مظهر 301 نفسه فطوبی لک يا وفاء بما وفیت بميثاق الله و لکن فاسع بان تصل الي اصل الوفاء وهو الاقرار بالقلب و الاقرار باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلي ثم اعلم بانّ الدنيا حبّ اعدائي و الاعراض عن جمالي المقدّس المنیر " الخ و قوف - توقّف و قوف توقّف مصدر عربي به معني ایستادن و ماندن در لوح به واقف اشرف: " ثم اعلم بانّ تمّ میقات و قوفک لدي العرش " و در لوح به نصیر: " ولا تتوقّف بما امرت به " . واقف ایستاده و مانده و نیز در لوح به نصیر: " قل اتظنون في انفسکم بانّ هذا الفتي ينطق عن الهوي لا فوجماله الابهي بل کان واقفاً بالمنظر الاعلي

" و قوله : " فوا حسرةً عليكم يا ملأ الواقفين " وقى (وقفا) نگاهداری کرد دروصایای مرکز عهد ابهیی عبدالبهاء : " ووقی محجته البيضاء " الخ . ولادت میلاد تولد اعلی وابهیی ضمن لوحی درنام حوریه مذکور است . 302 ولایت ولایت مصدر عربی عربی امارت و زمامداری و مالکیت که درقرآن است : " هنالك الولاية لله الحق " و ولی درعرف شیعیان علی امیر المؤمنین که مرکز ولایت کبری و حاکم باطن امور بود و دراصطلاح عرفاء ولی مرکز طریقت و ارشاد و نفس کامل است و در آثار و توقیعات نقطه اولی نبذه ای از آنچه محض حکمت برای رفع حملات معرضین نفی ولایت در حق خود کردند ضمن نام حرف و مواضع دیگر ثبت مییابد و در آثار ابهیی در سنین اقامت در ممالک عثمانیه که مقتضی بود به کثرت ذکر ولایت مییابد . در تفسیر والشمس است : " قل یا قوم قد فصلت النقطة الاولى وتمت كلمة الجامعة وظهرت ولاية الله المهيمن القيوم " و در کتاب اقدس است : " اياكم ان يمنعكم ذكر النبي عن هذا النبأ الاعظم اوالولاية عن ولاية الله المهيمنة علي العالمين " . و کلمه اولیاء در آثار و الواح کثیراً در حق مقربین و ناصرین از مؤمنین اطلاق شد که مشتق از ولایت به معنی قرب و نصرت و محبت میباشد قوله : " به نام دوست یگنا یا اولیائی " الخ و ذکر امّ الاولیاء ذیل نام امّ زیارت است . و لقب ولی امرالله به معنی کارفرمای در امرالله دروصایای مولی الوری عبدالبهاء 303 بر مقام ولی امرالله به نحو اختصاص قرار گرفت و ذیل نامهای الف و امین هم ذکر مییابد . و لایم جمع و لیمه طعام مهمانی و دعوت جمعی در مسرتها و خصوصاً در عروسی . در کتاب اقدس است : " اذا دُعيتُ الي الولائم والعزائم اجيبوا بالفرح والابسط " و لَجَّ در لوح حکماء : " انا نريد ان نذكر لك كل قطعة من قطعات الارض وما و لَجَّ فيها وظهر منها " یعنی و آنچه در آن درآمد و آنچه از آن هویدا شد . و لوجا قریه ای به کنار دریای خزر به قرب چهارفرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل بها بود از مشاهیرشان ملأ آقاجان معروف به عرب و حاجی اسمعیل نیز از متمولین که دخترش زوجه آقا شیخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی اسمعیل در آنجا به ایمان بهائی ماندند دیگر گل محمد خان سرهنگ و ارباب و دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبر خان حافظ الصّخه که خاندان دوستدار از او یاد گارند . 304 و لیجه عربی خواص و اطرافیان شخص و متعارفاً خالص و محرم و صدیق و نیز آستر معروف در توقیع حضرت نقطه به محمد شاه بطانۀ و لیجه مذکور است . و میض عربی فروز در مناجاتی از خطابی است قوله : " ما اري الا وميض النار الحامية المسعرة من الهاوية " و هاد در صورت زیارت در خطابی است برای آقا سید احمد افغان : " الدافق السيل في الوهاد والمهاد " جمع و هدة زمین پست و گودال . و وود کاک مستر و میس و وود کاک از بهائیان کانادا در سال سفر غصن اعظم عبدالبهاء به ممالک غرب درناپولی منتظر مانده از آنجا ملزم شده همراه رفتند

ویکتوریا ملکه شهر انگلستان که در اسرار الآثار العمومیه تفصیل است خطابات ابهیی به نام ملکه لندن تماماً به او متوجه است . 305 ویلات جمع و یله (واو و لام مکسور و یاء ساکن) به معنی بلیه و شر و در لوح به شیخ محمد باقر اصفهانی : " و زادت ویلاتها الي ان اخذ الدخان ارض السر " وین پایتخت معروف اطیش در سفرنامه اروپا احوال ایام اقامت غصن اعظم عبدالبهاء در آنجا مذکور است .

حرف (ي)

ی وارض الیاء در نوشته ها و آثار این امر رمز از یزد بود . در اثری قوله: " از ظالم ارض یاء ظاهر شد آنچه که عیون ملاً اعلی خون گریست " انخ که مراد جلال الدوله بن مسعود میرزا ظل السلطان بن ناصرالدین شاه است که حکمران یزد از جانب پدرش بود و به سال 1308 هج. ق. فتنه برانگیخت و هشت نفر از بهائیان را به اقبسی و اشنع وجه به قتل رساند . وقوله: " انّ الذّئب یعوی فی ارض الیاء " وقوله: " ظالم ارض یاء آتشی افروخته " وقوله: 306 " در ارض یاء نباح مرتفع " وقوله: جسدهای قطعه قطعه را معینی نه وراحتی نه نسیم سحری بر آنها مرور مینماید و میفرماید وای وای بر شما ای اهل بهاء " وقوله: " هو العظیم یا عباس ملیک امروز با کمال فرح و نشاط ذکر اهل بساط مینماید ایشان هفت نفرند که در ارض یاء به ظلم ظالم بی همتا عروج نمودند " انخ چون هفت نفر که به نام شهداء سبعه در اصطلاح معروف شدند در یک روز معاً و متدرجاً به نوعی که در تاریخ مفصل است کشته شدند و حاجی ملاً ابراهیم مسئله گورا بعداً به نوع خفیه کشتند و راجع به فتنه و قتل عام سال 1321 هج. ق. و در آثار غصن اعظم عبدالهء است قوله: " اما اهالی یزد مختصر این است جناب مشیر الممالک در مهالک افتاد او را تبعید نمودند یعنی خانه به تالان و تاراج رفت و متعلقان در تحت سیاط قهر افتادند و خود او به نهایت افتاد و از این گذشته وقوعات دیگر نیز واقع شد که جمیع ستمکاران گرفتار جزای اعمال خویش گشتند " انخ یا جوج - مأجوج عبری کرده نام کلدانی بعضی شیران مهاجم آن کشور 307 است و تفصیل در اسرار الآثار العمومی است و در آثار این امر به نوع تشبیه بسا استعمال گردید از آن جمله در لوح به حاجی محمد کریمخان است :

" از یا جوج نفس و هوی محفوظ مانی " و در جائی دیگر: " تا از یا جوج هوی و مأجوج عماء آسودگی حاصل شود " . یاغی به معنی طاغی مستعمل در فارسی شاید اصل کلمه ترکی است . در لوح به صدر دولت عثمانی است: " در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده اند " یا قوت سنگ معدنی شفاف با ارزش و معروف . در کلمات مکنونه است: " در سطرسیم از اسطر قدس که در لوح یا قوتی از قلم خفی ثبت شده این است " انخ که به تشبیه و محض تجلیل میباشد و نام کلمات مکنونه ذکر است . یترخ در مناجاتی در خطابی است: " تجلّ علیه آیات القبول حتی یترخ من تلک الصّباء " (تا سرشار از این باده شود) . یترب نام نخستین مدینه که ذکرش در الواح و آثار بسیار شد . 308 یحیی علم منقول از فعل مضارع حی نام اشخاص بسیار بود منها: یحیی بن ذکریا که در کتاب رهبران بزرگ به تفصیل ثبت است و در قرآن و آثار این امر کثرت ذکر یافت از آن جمله در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله: " معرضین به مثابه امت یحیی تکلم نمودند چه که آن نفوس هم بر حضرت روح اعتراض کردند که شریعت یحیی تمام نشد تو از برای چه آمدی ؟ حضرت یحیی بن ذکریا فرموده آنچه را که مبشر فرموده قائلاناً تو بوا لانه قد اقترب ملکوت السموات انی اعمدکم بماء التوبه ولكن الذی یأتی بعدی هو اقوی " و در ضمن نام صابئین تفصیلی است. دیگر آقا سید یحیی وحید اکبر شهید که شرح احوالش به تفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است و در تفسیر سوره کوثر خطاب به او میباشد: " یا یحیی فأت بآیه مثل تلک الآیات بالفطره " و نیز توقیعی در جواب سؤالش از حدیث: " لو کان الموت یشتری لاشتره المؤمن ولکافر " صدور یافت و نیز در جواب سؤالش از حدیث: " انّ الله کان فی عماء فوقه هواء و تحته هواء " قوله: 309 " اما بعد فقد طلع من انوار صبح من سمي باسم رسول یحیی " وقوله: " اللهم انک لتعلم انّ الآن قد نزل علی کتاب مستطرمّن اراد ان یوزن قسطاس العدل باعجاز نخل منقعر " وقوله: " لقد نزل فی تلک اللیلة کتاباً من یحیی جلّ عزّه لقد سأل من حکم المص (بیان حدیث معروف ابی البید مخزومی است) لیس المراد یوم ظهور القائم بل هو یوم قیامه بالامامة " انخ و در سوره الصبر از حضرت بهاء الله شرح احوال و کیفیت شهادتش مسطور میباشد از آن جمله قوله: " فهنیئاً لک یا یحیی بما وفیت

بعهدک فی یوم الذی خلقت السموات والارض واخذت کتاب الله بقوة ايمانک وصرت من نجات ايامه الی حرم الجمال مقلوبا " الخ. دیگر از مسمیان کثیر الذکر به این نام میرزا یحیی برادر کهنتر نامادری بهاء الله و مقتدای ازلیان بود که مفصلاً مستوفی در تاریخ ظهور الحق و غیره مسطور گردید و تاریخ ولادتش را در طهران تقریباً به سال 1246 هج. ق. گفتند ولذا در آغاز ظهور دعوت نقطه 14 ساله بود و به عقیده ازلیان در سن 19 یعنی در سال 1265 به سالی قبل از شهادت آن حضرت عریضه نگاری کرد و در حقیقت توقیعی صدور یافت 310 و بالاخره در سال 1330 هج. ق. - 1912 در شهر فاماگوستا که ماغوسا خوانند در جزیره قبرس به سن 82 سالگی شمسی در گذشت و در مسافت یک میلی خارج آن شهر مدفون گشت و تمام مدت اقامتش در آن شهر 45 سال شد و او به نامهای: وحید، مرآت، ثمره، ازل نزد پیروانش مشهور است و خود را در کتب و آثارش به اسم نور و وجه میخواند و در سنین بعد از شهادت حضرت نقطه چند سال محل توجه تقریباً عموم بایان بود و سجع مهر خود را در نامه ها "عبدالذکر" قرارداد تا در سنین ادرنه فصل و تفکیک و ندای استقلالی بهاء الله به وقوع انجامید و شرحی ذیل نام قبرس نیز ثبت است. بهاء الله آن برادر کهنتر را وفق همین امور کفالت و نگاهداری و مراقبت در خط و املاء داشته و از ابتداء یعنی از سال 1265 که به سن 19 بود و بدینرو شد خصوصاً در سنین عراق محافظت و حمایت کرد و در الواح و آثارش به وی دلالت و اشارت مینمود و امر بای را متمرکز و گردن کشان و مدعیان بایه را متحد ساخته از تشعب و جدال و وزوال رهایی داد و در باطن بذور هدف و مقصود اقصای خود که امر بای مقدمه و طریق آن گرفت در اراضی قلوب می افشاند و او نیز راه موافقت و تأیید میپیمود. و در یکی از آثار ابهی است: 311 " به هر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و کلّ در قبضه قدرت اسپرند مغربی برای نفسی نیست و امر الله را به این سبلی ندانند که هر کس هوسبی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعارا نموده اند زود است خواهید دید شجره استقلال به سلطان جلال و ملیک جمال لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کلّ اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئاً مذکوراً خواهند گردید انا لله و انا الیه راجعون". و قوله: " بسم ربنا العلی الاعلی قد ارسلت الیک من قبل کتاباً علی لسان عربی مبین و دیگر معلوم بوده و هست که در این کور که علم بیان مرتفع شده و شمع تبیان مشتعل آمده ربی جز طلعت اعلی موجود نه اوست واحد در ذات کلّ در ظلتش ساکنیم و از بحر فیضش سائل ثلثه هر چه پرواز کند عرض و طول سماء را طی نتواند نمود و لکن چون در مراتب عرفان جمیع ناس یکسان نیستند لهذا بعضی سخنها به میان میآید باید به مهر و وفا و شوق و رضا مردم را نصیحت نمود و از بعضی عیوب چشم پوشید که شاید اختلاف رفع شود و ائتلاف به میان آید دیگر آنکه جواب سائل قبل ارسال شد معلوم است که آنچه سؤال شود جواب 312 آن از بحر فیوضات ازلی نازل میشود و لکن به آن سؤالات تکلیف عباد زیاد میشود آنچه در بیان فارسی مسطور گشته من عند الله همان کافی است چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه را به حب جمع نمود " الخ. ولی با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصاً شهداء برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و یاسدار حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرجاً آثار فضل و افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در نشریات و اعمال آن حضرت نگریسته به تعصب کشی از آن امر تکدر و انزجار و گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نزد او و آن حضرت آوردند که در آن میان ملا محمد جعفر نراقی و ملا هادی قزوینی و میرزا علی محمد قی و ملا رجبعلی اصفهانی و غیرهم بودند. و به ثبت اثری دیگر از آن حضرت اکتفا میشود که در حدود سال 1277 نظر به ملا جعفر نراقی صدور یافت و لحن بیان با آثار مذکور متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت میباشد. قوله: " بسم ربنا العلی الاعلی حمد محبوبی را لایق و سزا است که به قدرت کامله بخت خود خلق فرموده سموات بیان را بلند فرموده او را به ارتفاعی که مقدس گشت از آنکه مس کند

اورا نامحرمی ویا آنکه ادراک نماید اورا محرم غیر طاهری 313 و مزین فرمود اورا به شمس عالیة دریة مزیئه واقربلائحة منیره و انجم بازغه و منع نمود از صعود به او شیاطین نفوس غیرزاکیه و مغلین اجساد غیر طیبه را و طرد فرمود منافقین را از عروج به ملاء اعلی و از صعود به سدره منتهی و شجره قصوی و گشت از قدرت خود ملائکه عذاب را با شهاب های سوزاننده تا هر مردودی داخل سرادقات ذوالجلال نشود و هر مطرودی از بارگاه قدس لایزال اطلاع نیابد چه مقدس است رتبه احبای او از عرفان موجودات و چه منزّه است قدر اصفیای او از ادراک ممکات لم یزل به سلطان ازلیت خود غنی بوده و لایزال به ملیک احدیت خود غنی خواهد بود نه از اقبال ممکات خدام درگه اورا شأنی حاصل و نه از اعراض موجودات ذیل چاکرانش راغباری واصل یک آیه از سماء احدیتش ناری است سوزنده برای قلوب مبغضان و نوری است منور کننده برای افتده محبان دشمنانش را به نارغلّ و بغضاء و بغی و فحشاء معذب فرموده و دوستانش را به نور صدق و صفا و تسلیم و رضا مفتخر نموده چه ملیح است حکمت بالغه او و چه بدیع است رحمت واسعة او که ابواب مدینه فردوس معنوی را گشوده و مصابیح رضوان قدس روحانی را مفتوح نموده و بلبلان بستان معانی را به گلزار عزّ ازلی هدایت فرموده و هدهدان رضوان صمدی را به سبای لایزالی دلالت 314 نموده چنان به رشحات فضل از سحاب مکرمات ابلاغ فیض فرموده که حبیبان آواره به ممکن اصیلی اقبال نمودند و به محفل محبوب از سرشتافتند و عاشقان از پنا افتاده به وطن معنوی پرواز نمودند و به انوار جمال معشوق فائز گشتند و قلوب عارفان و واصلان حرم قدس خود را مرآت اشیاء قرار فرمود تا هر نفسی اعمال و افعال خود را در آن مرآت ملاحظه کند و همچو گمان برد که افعال عباد او است تا شرح احوال خود را بالتّمام در دیوان اعمال بنگارد و غافل از این که حقّ از رموز قلوب آگاه است و بر احوال هر مغلّ مبغضی با خبر کذلک یظهر الله ما فی صدور الدّین هم کفروا و اعرضوا من الغلّ و البغضاء لیعدّ بهم من نار انفسهم من حیثند الی یوم الّذی یحضر فیه اعمال العالمین جمیعاً و السّلام . و بعد در این روزها کتابی از سجین وارد شد از نفسی که تاحال اسم او در این ولا مذکور نبود مسمی به اسم عظیم سبحان الله چه مقدار از اقتراب احبای خدا بسته و چه مقدار آتش غلّ و بغضاء افروخته خدای واحد شاهد است که آتش بغضش را هیچ بحری نشاند و غلّ صدرش را هیچ طیبی علاج نتواند و چقدر زینت داد شیطان اعمالش را که هر فقره از آن را مکرّر نمود قل کذلک زین الشّیطان لکم اعمالکم و یهدیکم الی نار الّتی کانت بقهر الله فی 315 انفسکم موفوداً و هر عبارت کهنه بی معنی که در عالم بوده جمع نموده برای افتخار ذکر نمود بسیار تعجب نمودم که با این که به فضل الله رضوان معانی گشوده گشته و سحاب علم و حکمت الهی مرتفع گشته و کلمات بدیعه عالم را احاطه نموده این مغلّ چگونه دعوی حبّ مینماید و حال آنکه به رشحی از فیوضات قدس مشروب نشده و به ثمری از شجره منیعۀ الهیه مرزوق نگشته باری مدّتی متذکر بودم و به خود او جائز نبود جوابی ارسال شود لیس فلظالمین الینا سبیلاً و لکن چون بعد معلوم شد که این افتراها را به اقسام مختلفه و بیانات متعدده در میان خلق افشاء نموده اند فیا لله ما فرط هذا الشّقی فی جنب الله لهذا لازم شد که تفصیلی بر احباب و اصحاب آن دیار نوشته شود تا آنکه تزویرات شیطانی بر انفس روحانی غالب نشود لیفصل بذلک من یسلک الی النّار عن الّذی یشی علی صراط الله المقتدر الجبار و مبغض از محبّ و حقّ از باطل معلوم شود و هر نفسی پناه برد به خدا از شرّ انفس خبیثه و در کلّ حین متذکر شوند پروردگار خود را و منقطع شوند از ماسوی الله و متوکل شوند به جبل عنایت او و متوصل شوند به عروۀ عطوفت او و متمسک شوند به ذیل رحمت او و متشبّث شوند به رداء جود و کرم او که شاید از نار نفوس مشرک که محفوظ مانند و آنه هو منجی عباده و محیی ارقائه و آنه علی 316 کلّشی قدیره در اول نامه ذکر نموده بود که دو رسول از اینجانب به آن ولایت رفته اند و مردم را از عبادت معبود منع نموده اند و به عبادت جبت و طاغوت امر نموده اند و نعوذ بالله از قول این عبد گفته اند که بیان نسخ شده و مرایای او باطل اند و احکام او عاطل گشته اول اینکه این بنده هر گز رسول به

دیاری نفرستاده ام و به هیچ وجه امر و حکمی نداشته ام که احتیاج به رسول شود و یا به قاصد اتمام پذیرد جز حق و احبّای او را معدوم شمرده و اعداء الله را مفقود دانسته ام نه سَنه میگذرد که این عباد را بعد از اخذ آنچه که مالک بودیم از وطن ترابی جسّدی اخراج نمودند و یا محصّل و مستحفظ به این دیار وارد شدیم و این ذلّت را بحمدالله عزّت دانستیم و این فقر را جوهر غنا شمردیم و به احدی مطلبی نداشتیم و به نفسی حاجتی اظهار ننویدیم امر الهی را در کمال استقامت ظاهر نمودیم حجات ستر و خفا را به نار محبّت ربّانی سوختیم و علم امر در سماء حکم برافراختیم چنانچه در همه اطراف ممالک این فضل بدیع مشهور است و در اقطار عالم امر این دیار واضح چنانچه همه شنیده اند دیگر اگر انکار شود از اصحابی محسوب شوند که میفرماید یعرفون نعمة الله ثمّ ینکرونه و از احدی از احبّاء به هیچ وجه نصرتی نشد و این عباد هم بفضل الله و عنایتی از نصر من فی السموات و الارض مستغنی 317 بودیم در کهف نصر صمدانی معتکف و در حصن محکم فن یتوکّل علی الله فهو حسبہ متحصّن قلب را از غبار خاکبان منزّه کردیم و آهنگ آشیان جاودانی نمودیم اعداء از هر طرف چه داخلی و چه خارجی در کمین این غزالان صحرائی احدیه فتادند و چه دامها که برای صید بلبلان گلزارهای هویه انداختند و به تمام همت کمر بستند که شاید پروانه های عشق را از جمال معشوق منع نمایند و یا این عندلیبان بستان معانی را از شاخسارهای گل ازلی محروم سازند و معذک ابداً توجّه به جهتی ننویدیم و طلب معین نکردیم حال همچو نفوسی را دیگر با رسول چه کار است که نزد کسی بفرستند و نمیدانم از کجا بر این شخص معلوم شد که آن دونفس رسول بنده هستند قل ان اتم تنکرون الله والله اشدّ مکراً و اعظم تنکیلاً پنج سال جناب ملا احمد از جانب جناب حرف جیم به این ولا آمد از اوسؤال شود که این بنده چقدر اظهار محبّت نسبت به ایشان مینمودم خدا شاهد حال و ناظر احوال بود که با اینکه از ایشان میشنیدم بعضی حرفها که مخالف فطرت اصلیه و قلب زکیه بود معذک سترش را از نشر و افشا رحمان داده و کتمان مینمودم و متحیر بودم که سبب چیست و علت چه تا آنکه رفته رفته زیاد نمودند تا آنکه به این دیار آمدند و در اینجا کمال محبّت فوق قاعده و رسوم ابتغاء لمرضات الله درباره ایشان 318 معمول شد که شاید سبب ازدیاد حبّ شود و قلب از غبار غیر مرضی پاک و مقدّس گردد بعد از این ملک مراجعت نمودند و جناب ملا احمد کاشی را اراده نمودند همراه برگرداند قبول نمود این بنده مطلع شده ملائی مذکور احضار شد متعذّر شد به عذر چندی و بعد زمانی منقضی شد که دونفر آمدند میر عبد الرحیم و شیخ حسن ذکر نمودند که فلان گفته که چرا بغداد میروید دقیقه اینجا افضل است از پنج سنه در بغداد و بعضی سخنها دیگر ذکر شد به مجرد استماع این عبد ایشان را احضار نمودم و نهي شدید و منع بلیغ در اظهار این سخنها نمودم و لکن همه اصحاب این سخنها شنیده فوالله الذی لا اله الا هو که همه را جمع نموده منع نمودم و به قسمی باز ستر نمودم که مبادا فتنه جدیدی برپا شود تا شخص دیگر آمد و پیغامی برای نفسی آورد و همچنین شخصی دیگر باری هر نفسی از آن دیار آمد ذکر می نمود و معلوم شد این فتنه ها همه از جهت خروج ناس است از وطن خاکي به وطن الهی لهذا جناب سید عبدالباقي که در این بلد توقّف نموده بود او را راجع به آن ارض نمودیم که مردم را منع نماید از توجّه این ارض که شاید قلوب ساکن شود و هوای مُظلم کدورت به صبح بهجت تبدیل گردد با آنکه نباید چنین حرفی از قلب و لسانشان جاری شود زیرا که این ارض منحصر به بنده نبود و الله روح القدس به 319 تراب این ارض افتخار مینماید نسیم این ارض اجساد مردم را جان باقی بخشد و حیات جاودانی مبذول فرماید و لکن لا یزید الظالمین الا خساراً بل جعل را به مصر لقای ازلی چه کار است و اهل سجّین را به ملا عالین چه مقدار جهل صرف کجا تواند به فراز قدس علم قدم گذارد و جوهر ظلم کجا به میادین عدل درآید قسم به خدا که منزّه است تراب این دیار از ادراک اختیار تا چه رسد به اشرار آخرنه شرافت هر محلّ به ذی المحلّ بوده و نه افتخار هر بیت به نسبتها ای الله بوده ای کاش به قدری که عاشقان ظاهری مراعات حرمت معشوق ظاهری مینمودند این مردم احترام مدینه

الله وتوقیر حرم الله مینمودند اگر خاری از بوستان معشوقان مجازی درانجن عشاق درآید جمیع چون گل ببیند و همچون بلبل بر او نغمه سرایند تا چه رسد به ارضی که متعلق به معشوق باشد ویا محلّ نزول و جلوس و سکون محبوبشان واقع شود این است حال عاشقان مجازی قدری ملتفت احوال واقوال مدعیان محبت حقیقی شوید که چقدر غافل شده اند و چه استهزاء و سخزیه به این ارض مبارکه طیبه نموده اند والله اگر قدری انصاف باشد باید از چشم خون 320 ایثار شود و طبقات کبد تبدیل به دم گردد و از مرگان جاری آید و لکن لن یوفّق بذلک الاّ الذین هم انقطعوا الی الله و ذاقوا حلاوة ذکره و کانوا بعروة حبّ الله معتصما چند سینه بود که بعضی از عباد از آن دیار اراده این بلد مینمودند و متصل منع میشد دوسال است که اذن داده شدند که هر کس اراده نماید مأذون و مرخص است و این امری است که سلطان احدیه بر قلب منیر محمدیه از قبل نازل فرمود و بنفسه عباد خود را به این ارض خوانده لو انتم فی آیات الفرقان تتفکرون و باسرار الامر تلتفتون قال و قوله الحقّ والله یدعوا الی دارالسلام و یدهی من یشاء الی صراط المستقیم اگر به تلویح این بیان ملتفت شوید والله از شعف حبّ الله و شوق این بشارت کبری بی سروپا متوجه جنب الله میگرددید قل کذلک ضرب علی قلوبکم حجاب الحدید و علی ابصارکم غشاوة النار فما للظالمین من حسن یوم عظیم بگو ای مردم عمر چون برق میگردد و بساطهای آمال و مال عنقریب پیچیده میشود سر از نوم غفلت بردارید و متوکلاً علی الله بر صراط مستقیم امر الله ثابت شوید و به دارالسلام رحمت و عنایت او که محلّ امن جاودانی و مقام محمود ربّانی است وارد گردید در ظاهر دارالسلام ارض جلوس آن نیر اعظم و در باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام گویم امکان را طاقت استماع نه و نفوس و عقول را طاقت حمل نه حال ملتفت شوید که ارضی را که لسان غیب بذاته امر به او فرمود 321 و همه موجودات را به او دعوت نموده تکبر مینمایند و این امر به این صریحی که گویا اصرح از آن در کتاب نازل نشده در این مدت ادراک نمودند و دارالسلام را هفتاد معنی است و کلّ در مدینه الهیه جمع شده کذلک ذکر الله فی الکتاب حکم تلک الارض رغماً لانف الذین هم کفروا و اعرضوا و کانوا من الذین هم بعروة الله لا یتمسکون و فی سبیل النفس بغیر رضی الله یسلکون بلی این مردم طراً به راه های مهلک موهوم رفته اند کجا میتوانند معنی ویا امری را به غیر وهم و ظنّ قبول نمایند ویا ادراک کنند قل اتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض کذلک اخذ الله عنکم روح الایمان و حرّم علیکم لقاء یوم الله فیه یقوم الناس لربّ العالمین آن دو رسولی که عظیم در کتاب ذکر نموده بود یکی سید عبدالقّتی بود که تفصیل او ذکر شد و از خود او استفسار نمائید اگر غیر آنچه در این لوح مسطور شد ذکر نمود معلوم میشود که اعداء در قول صادقند و دیگر ذکر میرزا مصطفی را نموده و این مرد چندی در این ارض ساکن بود نظر به اینکه منتسبین او در نراق ساکن بودند و مدتی مسافرت و مهاجرت او طول کشیده لهذا او را روانه نمودیم به وطن خود و به هیچ وجه رسالتی از این عبد نداشته مگر نامه به جناب حرف جیم به اوداده که به ایشان بدهد و لکن چه مقدار اقترا این شخص به این دو فقیر زده و گفته و چه حدّ تکبر و 322 غرور نسبت به این دو مسکین در نامه ذکر نموده بگو که والله جهل این دو مسکین از آنچه مرقوم داشتی محبوبتر است و ذلّشان از آنچه به آن نفر نموده ای عزیزتر قلب را ذلیل کن تا به معارج عزّت عروج ثنائی افتخار نفسانی را بگذار تا به سرادق قدس و وفا قدم گذاری جز ناز و نیاز امر دیگر آر که این دو محدود و بساط قدس مقدّس از این حدود و السلام علی من سمع القول و کان من المهتدین فی الواح النور من قلم العزم مسطورا دیگر آنکه مرقوم داشته بود که این رسولان گفته اند حکم بیان منسوخ شده و مرایا و احکام او باطل گشته این فکری است که تازه شیاطین السنی نموده اند و به وحی شیاطین نفس این عبد تدبیرات را ظاهر ساخته اند انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم تا القای خیالات خود را در قلوب عباد نمایند و مردم را از صراط الهی و منبع فیوضات قدس نا متناهی منع نمایند و همیشه اینگونه عباد در میان عباد الله بوده اند و به این مزخرفات مردم ممتحن میشدند لیبولکم ایکم احسن عملاً و در جمیع اعصار اینگونه بر خدا و اولیاء

او گفته شده وخواهد شد ذلك من سنة التي جرت بين العباد ولن تجد لسنة تبديلا ولا تحويلا تا معلوم شود من يتبع امرالله ممن ينقلب علي عقبه وبه اين امور صبح دري هدايت از شام كدره ضلالت تفصيل وتميز داده شود كذلك نلقي عليكم من اسرار 323 الامر ليثبت بذلك افئدة اللذين هتدوا بنور الله وكانوا في محبة الله لمن الراسخين خدائي واحد شاهد است وكفي به شهيدا كه اگر تا امروز چنين ملحد كذائي در امكان آمده ويا علم احدي احصاء نموده بگو اي بچاره سفيه براي خوشنودي نفس خود وانفس مشر كه امري را مرتكب شدي كه در ملك شبه ومثل وند نداشته ويشهد حينئذ لساني وقلبي وفؤادي وروحي وجسمي وجسدي ونخي وعظمي وجلدي بانه لا اله الا هو وان عليا قبل محمد مطهر ذاته ومظهر آياته ومنزل كهاته ويشهد بذلك سكان مالا الاعلي ومن ورائهم يشهد ذات الغيب بلسانه وانا كل لوجهه ساجدون وكل ما نزل من عنده حق لا ريب فيه وانا كل ان شاء بامرهم عاملون قل خذ لسانك يا ايها المفتري علي الله واحبائه ولا تقل ما لا اذن الله لك ولا تكن من اللذين هم بمظاهرالامر يفترون وآيات الله لا يهتدون قل قد كبرت اقوالكم فيما اقرتكم بلسانكم وكذلك زين الشيطان لكم اعمالكم واذا انتم لا تفقهون قل ان كنتم في ريب من امرالله فأتوا ببرهان من عنده او بحجة من لدنه او بدليل منه لا فورب السموات والارض لن يقدروا علي اتيان حرف ولا يستطيعون اولئك هم اللذين اذا تبلي عليهم آيات الله يدعوها من ورائهم ويستزثون بها وهم في هواء انفسهم يطيرون 224 قل سيفني الملك ولا يبقني منكم شيئا واذا انتم في النار تحضرون اذا لن تجدوا لانفسكم لا من حميم ولا من نصير ويسئلكم الله عما فعلتم في الحياة الباطلة وانتم في هاوية القهر بدوام الله تعذبون قل ارأيتم هذا العبد ام اطلعتم علي امره فكيف انتم تنسبون اليه ما لا تعرفون فوالله بكت السماء من ظلمك يا خبيث وشقت ثياب اهل الملكوت من فعلك يا ملعون وتزلزلت اركان الوجود من عملك يا شقي وانك تمشي علي مناكب الارض كانك ما فعلت امرا وتضحك عما اكتسبت ايداك وارواح الفردوس قد نزلوا علي التراب واذا علي الطين هم متكونون اف لك يا ايها المعرض بالله انت تفرح بفعلك وهيكل الارواح بقميص الدم ومخلعون فسبحانك اللهم يا الهي ومحبوبي تري حالي وتسمع ضجيجي وصرخي وتنظر فقري وافخاري وتشهد كيف احاطوا عبدك هذا طغاة عبادك بحيث ما يرفعون ايديهم عن رأسي اذا يا الهي فارجعني اليك ثم اسكنني في جوار رحمتك الكبرى عند اسمك العلي الاعلي ليسكن بذلك قلوب عبادك الاشقياء وانك انت المقدر علي ما تشاء وانك انت المهيمن القيوم اذا نادي المناد في وسط الاجواء ان يا عبد انا سمعنا ضجيجك احصينا ففرح وافتخارك وذلك وابتلائك لا تخف ولا تحزن سنقدسك 325 عن اللذين كفروا واشركوا وكذلك نزلنا عليك رمزا من امرنا لئلا يطلع بذلك اللذين هم لوجه الله لا يسجدون وانت تعلم يا الهي بانني ما ادعيت شيئا الا العبودية الصرفة وما دعوت العباد الا الي ذاتك العلياء في مظهر نفسك العلي الاعلي ونور جمالك الابهني فبذلك بدت البغضاء في انفس اللذين كفروا بآياتك الكبرى بحيث قتلوني باسياف ظنونهم المؤتفكة اذا خذهم يا الهي باخذك الشديدة وسلطنتك القاهرة ولا تذر منهم احد اعلي الارض ليظهر بلادك ويقدس ديارك وانك انت الذي تفعل ما تشاء بامرک البديعة وانك انت العزيز المحبوب اين است عقايد اين عبد كه ذكر شد وتا حال جز درهواي عبوديت صرفه پروازوبه غير بساط فقر وفنا وتسليم ورضا بامري مأمورنگشتم والبعد الامر بيده وما لنا من شيء الا بعد اذنه وانه هو العزيز المتعالي الجميل اذا من شاء فليقبل فن شاء فليعرض ان ربي لغني عنكم وعن انفسكم واعمالكم وافعالكم وانه هو المقدس عن كل من في العالمين جميعا آخر اي عبادي كه دعوي محبت الهي مينمائيد چرا درتبه غفلت مانده ايد ودر سبيل وهم وخطا ونفس وهوي سالک گشته ايد قدر اين ايام را بدانيد تا رواح قدس ازلي از سبای صبحگاهی ميوزدونسيم خوش جانان از رضوان جان مي آيد قدري به خود 326 آئيد وقلب منير را از غبار تيره ظنونات مجتته پاک ومنزه نمائيد لعل به تجليات شمس احديه واشراقات جمال هويه فائز شويد هميشه بجر رحمت رباني در موج نيست وغمام رحمت نامتناهي در جريان نه وهميشه

درمشکات قدس صمدانی سراج الهی مشتعل نه آید وقتی که طیر هویه به ممکن اصلیه راجع شود و جمال ازلیه به سراق غیب صمدیه بازگردد و بلبلان گلزارهای معنوی به آشیانه های عزّ عزّ حقیقی مقرر یابند دیگر ابواب گزار مسدود شود هم از جمال گل محروم شوید و هم از نغمهء بلبل بی بهره و نصیب مانید تا وقت باقی است به جان کوشش نمائید و قدر نعمت بشناسید آخر احباب الهی را آثار ربّانی باید و شعار قدمانی شاید ردای تقدیس پیوشید و از کلّ ما سویی چشم و دل و قلب بردارید تا عالم دیگر مشاهده کنید و در بساط خوش روح قدم گذارید و الله اگر نغمهء این طیر را به گوش جان بشنوید از دنیا و آنچه در اوست بیزار شوید و دل به غیر حقّ نبندید نصح از حدّ گذشت دیگر تاملتاقان کوی الهی و مجذوبان قدس معنوی چه ادراک نمایند و چه نصیب یابند کلّ ذلک فضل من الله و رحمته علیکم یا ملأ البیان ان اتمّ تریدون فی مناہج الحقّ تسلکون و فی رضوان القرب تحبرون ای اهل بیان بصرف لب را لطیف نمائید و صدر را منیر تا حق را از باطل تمیز دهید و به ظنون اهل نفاق سالک نشوید که جمعی از 327 عباد غافل بر خود نگارده اند که مردم را به حیلہ های مختلفه از شاطی بحرا حدیه منع نمایند و در ظاهر به لباس ایمان درآمده اند فوالذی نفسی بیده اگر قدری انسان فارغ شود از شوونات ظاهریه حق را از باطل چون از ظلمت تمیز دهد و روائح حق را از کلّ جهات استشمام کند یعنی در مشرق اگر رائحه طیب حق بوزد در مغرب طالب منقطع البتہ آن رائحه را ادراک کند کذلک نذکرکم من اسرار الحبّ ان اتمّ من روائح القدس من هذا القمیص تجدون والی مصر الا یقن بجناحین الانقطاع تتوجهون و دیگر آنکه در طومار عمل خود ذکر حزقیل را نموده بگو قد کبر قولک و صغر شأنک وحدک و کان حزقیل یرکض فی سوق المصر ویصیح باعلی صوته افتتلون رجلاً ان یقول ربّی الله فقد جائکم بالبینات الی آخر چه نسبت آن جوهر وجود را با حادی مقدّس است تراب نعل او از افتدۀ غیر او بالاخره باتفاق دل و جان موفق گشت و با روی خضاب شدۀ از دم به ملکوت بقا و سراق اعلی رجوع فرمود و مقصود از آیه که میفرماید وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتّم ایمانه مقصود از کتم ایمان اسرار حکمت الهی و ثالی علم صمدانی بود که لم یزل در کائز قدرت محفوظ بوده و لایزال در خزائن قوت مصون خواهد بود هرگز ظاهر 328 نشده و نخواهد شد الا براهش و الا ایمان به موسی راهر گزارنکار نمود بلکه لسان و بیان و جان او جمیع شهادت میدادند بر محبت به موسی و در محفل فرعون اقرار نمود در نهایت وضوح چنانچه مشهود و معروف است و لکن زده شد بر قلب فرعون حجاب قدرت الهی و مانع شد او را از ادراک بیان او کما ضرب الیوم علی قلوبکم حجابات النار و علی آذانکم و قرأ من غفلة و علی ابصارکم غشاوة من الغنی بحیث لن تدروا ما تقولون ولن تعرفوا ما تفعلون فل یا عبد اتق الله ولا تنسب باحد ما لم تحط به خبراً فاستمع ما التی الله علیک فی البیان فانه احسن حدیثاً و اصدق وقیل کجا است نسبت حزقیل با اهل این زمان از زمان و اهلش بگذرتا در فردوس بقا در آئی و شأن و مقدار هیاکل قدم را ادراک نمائی باری عدم به قدم نرسد و فنا از بقا احتراز جوید قسم به خدا اگر شخی از محبت حزقیل آگاه میشدی ادراک مینمودی رتبه و مقام او را و به نار ظنونات محبت او در توناری حادث میشد که از جهان و خلقتش میگذشتی و از ظلمت ظنونات فارغ میشدی و به عین حیات ابدی و اصل می آمدی حال قدری تفکر نما در اول امرش و بدایت ایمانش که موسی چون از بریۀ سینای حبّ الهی به مصر عباد لایزالی وارد شد جمیع مردم را به نار شجره الهیه و ضیاء کھف صمدانیه دلالت فرمود و چون حزقیل ذکر ای از اذکار وطن اصلی و رائحه ای از نسیم قدس روحانی 329 شنید فوراً از نار محبة الله ناری در صدر منیرش احداث شد که قوه ستر و سکون و صبر و اصاببار هیچ در او باقی نگذاشت و در نهایت سعی و اهتمام در اظهار و اثبات نار هویه در شجره لاشرقیه و لا غربیه کوشید با اینکه بنی عمّ فرعون بود و نهایت اعتبار نزد آن ملعون داشت به قسمی که مفاتیح خزائن جمیع در قبضه او بود مذکور دقیقه ای از حق احتراز نمود و آئی اغفال نجست و حال ملاحظه فرما که این مردم اگر خود نار را ملاحظه کنند بر مقام حبّ و بغضی اظهار نمایند و به کمال همّت در انحامش کوشند و آنقدر آب ظنون

وثلج وهم بر او ریزند که اثری از او نماند مگر دست قدرت غیبی حفظش نماید و از مغلین نجاتش بخشد حال انصاف ده
 میتوان نسبت داد این مردم را به او یا ذکر این اشخاص جائز است در ساحت قدس او لا والله لو انتم فی امرالله تصنفون
 و من ثمرات رضوان الخلد تزرقون آخر بگو ای کاتب بی انصاف کاش به قدری که زحمت کشیدی و اوقات صرف
 نمودی بر نوشتن طومار به خود مشغول میشدی و در تزکیه و تصفیة نفس و روح خود توجه مینمودی به مفتریات عمر
 صرف مینمودی و اینقدر مدرک نشدی که جمیع رموز نزد حق چون روز روشن واضح است باری بشنو پند این عبد
 را و از این عوالم مرور نما و به عوالم قدس انقطاع وارد شو 330 و انصاف را سراج راه نما تا در ظلمت نمائی و توکل به حق
 را شعار خود ساز تا از عنایت او برهنه نباشی و ذکر محبوب را مونس کن تا از فضل او تنها نشوی و از نفس و هوی بمیر تا
 از عشقش حیات باقی یابی و به جبروت جاوید قدم گذاری آخر حیف نباشد که نفسی مدعی محبت الله باشد و در روزی
 نفسی که مقدس از جهات باشد از دل نکشد و در کل زمان یک آن متوجه سلطان وجود و ملیک معبود نشود والله
 ظلمی از این پیش نه و غفلتی از این اعظم نه دیگر مختاری انا تمنا القول لک و اکملنا النعمة علیک فاتخذ لنفسک ما ترید ان
 الله غنی عنی و عنک و عن کل من فی العالمین و دیگر ذکر ذوالکفل را نموده بود قل یا رجل خف عن الله الذی
 خلقک و سواک و لا تلبس الحق بالباطل و لا النور بالظلمة و لا الهدایة بالضلالة اتقوا الله یا ملاء الارض و لا تتجاوزوا عن
 شأنکم و فی رسل الله لا تتکلمون الا فیما اذن لکم کما امرک بان لا تجعلوا لهم شیباً و لا ندأً و لا مثلاً و تلک من حدود الله
 و لا يتجاوز عن حدوده الا الذین فی قلوبهم مرض و کانوا من الذینهم بانوار الجمال لا یستنورون اول آنکه حکایت ذو
 الکفل نه چنان است که در کتب قبل دیده اند و با از آباء و اجداد شنیده اند و ثانی آنکه با بعضی مطالبهای مخففه نزد شما
 و امثال شما که در مرآت 331 الله تجاوز نموده اید و از محل خود تحویل گردیده اید و در محل دیگری اذن و اجازه سلطان امر
 قرار نموده اید چگونه این مطالب ثابت میشود زیرا از قراری که مذکور شد استدلال نموده اند بروحیت مرآت و آن را
 هم به نفس خود نسبت داده اند معذک چگونه نوشته اند که ذوالکفل کفالت هفتاد نبی نموده مرآت که محل
 اشراق شمس نبوی است باید از واحد تجاوز نماید و انبیاء که که شمس سماء رحمتند چگونه میشود در یک عهد و یک زمان
 هفتاد نفر موجود باشند کذلک یکذبکم ما یجری عن مدادکم کل ما ینطق به لسانکم و کذلک ینظر الله ما فی قلوبکم و یعلن
 ما فی الصدور انتم تعرفون بلی مگر تاسی به علمای باطل کنید و به نبی جزئی و کلی قائل شوید چنانچه در کتب مسطور
 است و اهل جهل به آن معتقد و مقرند بگو ای مردم علم ظاهر را هم از منبع علم جویا شوید از عیون صافیة رقیقة لطیفه
 عذبه اخذ نمائید نه از عیون مردوده مکدره اجاجیه ملحیه که کنزغل و اوعیه حسد و سفینه بغضاء اند و دیگر در نامه
 رجز خوانی کرده بود به ظاهر مخاطباً لمصطفی و فی الباطن الله یعلم مقصودهم قل انه یعلم جهرکم و نجویکم و منقلبکم و مشویکم
 و کل فی لوح بین یدیه لموجود لن یعزب عن علمه من شیء وان یفوت عن قبضته من امر یعلم کل ما انتم الیوم فی امر
 332 الله تمکرون باری قسم به خدا که اولوالافئده نجلت میکشند از ذکر عبارات رجز که در طومار ذکر نموده بود مثلاً
 پورزال و لحاف پیرزال و صقنقور و عصفور قافیه نموده اید از این الفاظ رکیکه غیر طاهره که همیشه نزد حق و اولوالباب
 مردود بوده و خواهد بود قل اما سمعت ما غرت الوراق فی قطب البقاء جول قلم الحمراء فی اول نصحه احبائه و مبدء
 تعلیمه اصفیائه قال وقوله الحق السالک فی المنهج
 البیضاء و الرکن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الا بکف الصغر عمائی ایدی الناس با وجود این که امر فرموده آن جوهر
 وجود و طلعت مقصود بر این که قلب را مقدس نمائید از اشارات باطله و ظنونات مردوده و گوش را از استماع نغمات
 جعلیه خبیثه و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه مذلک جمع نمودی همه کلمه غیر بدیع غیر لائق که در دنیا بود و اظهار
 فضل نمودی جعل به گلزار الهی فرستادی و ظلمت فانی را به فضایی قدس باقی ارسال داشتی بشنوا این عبد والله که این

همه بغض و غلّ که از تو ظاهر شد حرفی ندارم لکن آخر تا کی به حیات ظلمانی تمسک جسته اید و متابعت نفس و هوای را فرض دانسته اید از تراب نفی به عرش اثبات طیران کن و از آنرا براجعون سفر نما و راجع شو آخر فی الحقیقه اگر نارغلّ مشتعل نبود و علم بغضاء در صدر مرتفع نه و مقصود استفسار احوال مصطفی و غیره بود و خیالی 333 دیگر و فکری دیگر نبود دو کلمه سؤال میشد که فلان همچو گفته و یا میگوید صادق است و یا کاذب تا جواب داده شود و حق از باطل ممتاز گردد نه آنکه چندین ورق قرطاس را بر کنید از حرفهای جعلیه و الله که بر آن اوراق ظلم واقع شد زیرا که محلّ اثبات قلم اعلیٰ مظهر تجلی قلم بغضاً نمودی و علمنا بانّ کلّ ذلک لم یکن من عندک بل بما وسوس الشیطان فی نفسک و صدرک اذا قدّس نفسک و وزه فؤادک عن کلّ ماسوی و توکل علی الله ربّک و قل الله بتمامک ثم ذر الذین تجد منهم رائحة الغلّ لتکونوا فی بحر النار مغروقاً و قسم به خدا که اگر نفسی از اهل بیان ذکر نسخ کتاب نماید خدا بشکند دهان گوینده و افترا کننده را فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لاحبّ عندی عن کلّ من فی السموات و الارض فویل لکم یاملاً البغضاء کیف انتم باحباء الله تفترون اما تشهدون کیف انفقنا روحنا و جسدنا فی مقابله الاعداء و فی کلّ حین ننتظر لقاء الله لعلّ نقتدی بالذین هم یفدون انفسهم و بین یدیه یستشهدون آیا نمی بینید که چگونه میانه اعداء ایستاده ایم و جان و دل بر کف مستعدّ و قسیم افمن کان ظاهراً فی مقابله الاعداء و انفق فی کلّ حین روحه و کلّ ما علیه و یناطق بامر الله فی ملاء الآفاق و ما یستر امره کمن کان قاعداً فی البیت افلا تبصرون ان یا ایها 334 السالک فی سبیل الوهم و الخطاء و الماشی فی بیداء الجهل و العمی لتوتصف فی امر الله اقلّ من آن تحصی علیک لتشقّ ثیابک و ترکض علی العراء و تلقی علی وجهک الرماد و تأکل التراب و لا تستریح فی محلّ و لا تأکل و لا تشرب و لا تستقروّ تضجّ فی قلبک و تصحّ بلسانک و تنوح فی سرّک و تبکی بعینک و تحرق فی کبدک و لا ترضی عن نفسک الا و قد یغفر الله عنک ما جری من قلبک یا ایها المتکبر علی الله و آیاته و برهانه و حجّته فوالله لوتکون فی ذلک الشان لتغرّ السعیر من لهیب نفسک یا حمیر و تستعید النار من کینوتک یا ملعون اعاذنا الله و کلّ من فی البیان عن شرّک و عن کلّ ما اخفیت فی قلبک و سرّک آخر به چه جرم و کدام سیئه این عداوت ظاهر شد و این مفتریات از قلم جاری گشت بشنو نصیح این ناصح شفیق را و از بر کهء ملح نفسانی به شاطی بحر صمدانی بازگرد و از نار جهل فانی به نور علم باقی راجع شو اگر چه نصیح اولوالالباب بر منکرین ثمری بنخشد و معرضین را اثری ندارد چون رائحة طیب مزکوم را و مرآت منیراعمی را و ما انا بمسمع من فی القبور و دیگر مرقوم داشته که تقصیراتی که مصطفی و غیره نسبت به حرف جمّ ثابت نمودند چهار است اول آن که چرا مردم را به نقطهء اولی روح من فی الابداع فداه میخواند حال انصاف دهید که هیچ خنزیری چنین حرفی میگوید و یا از لسان احدی چنین کفر 335 و شرکی ظاهر میشود و الله نیست این سخنها مگر آنکه اراده نموده فتنهء کاملی احداث نماید و به لباس ایمان اختلافی برپا نماید قل اتکرون فی امر الله یدالله فوق ایدیکم و انه اشدّ مکرّاً و اعظم تنکیلاً و تقصیر دیگر جناب حرف جمیم گلشن قدس در ساحت اقدس فرستاده باری این قبیل سخنها که هیچ در میان نبوده مذکور نموده و حال آنکه مبالغی از اشعار که اختیار و ابرار فرستاده اند همه مقبول شد و حرفی نبود و خدای واحد شاهد است که جز وصف ایشان در این ملک نبود با اینکه روائی از قلب ایشان میوزید که شایستهء ایشان نبود معذک عند من لا یعزب عن علمه من شیئی مکنون بوده و هرگز کلمات حبیه و اشارات و دیه نسبت به ایشان ظاهر نشد تا آنکه هر نفسی از آن سمت آمد سخنهائی از ایشان ذکر نمود که و الله هیچ محیی نمیتواند شنید و خود این کاتب طومار اگر انصاف بدهد و به صراط مستقیم صدق و صفا و حبّ و وفا درآید میگوید آنچه نزد خود او گفته و به گوش از ایشان شنیده و از شمال و هم به یمین یقین راجع میشود و انصاف میدهد که چه گفته شده و حق با کیست و الله محبّ از مبغض مثل شمس از ظلّ و نور از ظلمت واضح و معلوم است و بر نفسی امری مشتبه نمیشود مگر آنکه بخواد بر نفس خود مشتبه نماید و بیانات ایشان در این ارض

شهرت 336 نمود و البته بعد از شهرت این قولها و ظهور فعلها بعضی اصحاب بی اجازه و رضای اینجانبان بعضی سخنها مذکور نمودند و کان الله يشهد بذلك كفي بنفسه شهيدا وبعد همهء اصحاب ممنوع شده ساکن وساکت شدند الله اکبر نفسي مهاجرت به این دیار نمود مگر آنکه از ایشان قول و رسالتی آورد که کبدهای ملاً اعلی و احباب را محترق نمود بقیت بلا روح و قلب و مهجة و ابقاء نفسي کان من اعظم حیرتی قل یا ایها الغافل عن ذکر الله و محرق اکباد احبائه رضینا بحکمک فی ذلک فاسئل عن الذین هاجروا من هناک الی تلک الارض لتعرف باننا لن اکذب فی القول و تعرف باننا تمسکنا بعروة الصّدق و تشهد بما شهد الله فی عرش البقاء لعلّ تكوننّ من المحسنین من قلم الروح علی الواح القدس مکتوباً بگو خود سؤال نما از نفوس مهاجرین چه آنها ئی که اسامیشان در اول الواح مذکور شد و چه از عباد دیگر تا بر تو معلوم گردد چه گفته و چه نسبتها به ارض الله و خدام اوداده بگو آخرین همه اعداء کفایت نه و این همه صیاد این غزالان صحرائی وفا را کافی نه که شما قد علم نموده اید که این حمامات قدم را ضری وارد آرید ایرب افرغ علی صبراً فانصرنی علی القوم الظالمین تعجیل نکنید که قضا یای الهی در حرکت و نزول است و عنقریب آسوده شوید قسم 337 به خدا که امری از حق جز تغییر نخواسته ام که قسمی شود که این ارض منقلب شود تا این عبد مقدّس از سؤال و جواب و ملاقات گردد و آنه هو یقضي ما یسأل و آنه لقریب مجیب . و دیگر از اسباط موسی و قبلی فرعون ذکر می نموده بود و لکن ابداً نه موسی حی را از قبلی ظلم تمیز داده و نه بنی اسرائیل بلاد عدل را از قبلی دیار ظلم فرق گذارده قل فافتح عینک و رق قلبک و حدّ بصر فؤادک لتعرف الذینهم آمنوا و هاجروا بانفسهم فی سبیل الله عن الذینهم اعرضوا و استکبروا و کانتواعن حرم القدس محروماً ثمّ اعلم بانّ الاسباط حدّین قد جلسوا علی البساط و اتکتوا علی الوسائد الحمراء و یحرکون علی هواء الامر فی فضاء الذی جعله الله عن ادراک العالمین منزوها و یستبشرون ببشارة الروح و یفرحون بفرح الله و یرزقن عن منّ الذی کان عن سماء القدس منزولاً و مرّوا عن بحر النّار بحول الله و دخلوا فی فاران القدس و حوریب العظمة و انجاهم الله عن الذینهم کانوا فی بحر الکبر و البغی مغروقاً و یطیرون فی حول الفردوس و یغرّدون بالحنّ الّتی ینصعق عنها کلّ من فی ملاً الاعلی و کذلک تلقی علیک من اسرار الّتی کانت فی الواح القدس من قلم الامر مسطوراً . قسم به خدا که اگر رانحه ای از رضوان الهی بشنوی و الله در هیچ محلی و ارضی و مدینه ای مستقر 338 نمیشوی و لکن الله حرمّ ذلک علی المؤمنین جمیعاً بلی مزکوم مهجور است و مغلّ محروم قل فوالله لو تعرف ما فعلت لتغرق نفسک فی الماء او تلقی جسدک علی النّار او تطرح جسمک عن الجبال و تبکی بدوام الله بما جعلت نفسک من الذینهم ارتکبوا فی الارض حوباً کبیراً ای کاش در آئی خالص میشد این مغلّ بعید از هوای نفس تا اشارات و دلایل و امارات قبلی را ادراک مینمود قل کذلک نذکر لکم عن کلّ امر ذکرّاً لعلّ تجدون الی الله ربکم سبیلاً دیگر نوشته بود که رسول را اراده قتل داشتند بگو به او و الله اگر محبت الهی در قلب عبدالباقی و مصطفی باشد البته باید دست قاتل را ببوسند و از مال خود قاتل را ارث دهند تا به شریعت شهادت مرزوق شوند و به ملاً قدس و رفیق اعلی بشتابند قل اما سمعت ما غرّدت الورقاء علی افنان سدره البقاء و غنّت الروح بالحنّ الطّری فی فردوس الاعلی یا ابن الانسان اتحبّ ان تموت علی الفرش او تستشهد فی سبیلی علی التراب و تكون مشرق حیّ فی علی الفردوس فانصف یا عبد فانی شودهی کلی که نخواهد در سبیل محبوب به خون غلطد و مباد جسدی که از شهادت در حبش احتراز جوید قل اما قرأت الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون آنچه مذکور شد بشتو آن را به همهء مردم و بر کلّ القاء نما و این امر را سهل مشمر و به تمام قدرت و قوت نصرت کن بیان و اهلهش را 339 آئی غفلت منما که شیاطین به کمال همت و قدرت در تدبیر و تزویر مشغول گشته اند همچو مذکور شد که سؤال و جوابی هم نوشته اند تا آنکه القاء شبهه در قلوب نمایند اگر چه معلوم نیست که سائل و مجیب کیست و لکن احصی الله السائل و المجیب نفساً واحداً و یعلم ما فی الصّدوران انتم تعرفون کذلک قصصنا علیک

من قصص الامر لتكون من الذينهم بتلويح الكلمات ينبون قل يا ايها الغافل كانك كنت راجباً علي مطية نفسك واخذت زمانها عن كففك بحيث لا تدري في اي ارض تمشي و تركض وكذلك ينبغي للظالمين من عذاب يوم عقيم فوالله انك انت العقيم لانك جعلت نفسك محروماً عن رحمة الله وعن فضل الذي كان عن مشرق الروح في فجر النور مشهوداً وكذلك الذين يمشون علي قدمك و يتبعون ما يوسوس الشيطان في صدورهم واخذوا السامري لانفسهم ولياً من دون الله وكانوا في ارض الغل والبغضاء محشوراً قل يا ايها المجادل المعارض والذين اتبعوك باي دليل اعرضتم عن الذي ما دعاكم الا الي الله و قتم عليه بالمحاربة باسياف السنكم وسهام ظنونكم بعد الذي انهاكم الله عن ذلك في كتاب الذي لا يأتيه الباطل وكان في كائنات العظمة بخاتم الله مهوراً فوالله لو هبت في قلوبكم نسيمات الحب لتقطعوا رؤوسكم بايديكم جزاء بما 340 فعلتم في دين الله و كنتم في الواح القدس باسم المعرضين مكتوباً قل يا ايها المأيوس المجاهد والمحروم المعاند باي ذنب اخرجت سيف ظنونك عن غمد هواك بعد الذي رأيتني وما عاشرتني وما وصل اليك كتابي ولا الي كتابك ولا انا سمعت اسمك ولا انت احصيت ما كنت عليه فوالله لم يكن كل ذلك الا من فطرتك الخبيثة يا ايها المشرك بالله والمعرض جماله والملحد في آياته فورب السموات والارض فعلت امراً ما فعل احد قبلك وارتكبت ذنباً ما سبقه ايدي احد ولا يخطر ببال نفس و نسأل الله بان يجزيك بما فعلت و اردت و كنت بذلك من الذين هم ما وجدوا روائح الانقطاع عن مصر الاحدية وما دخلوا في مدينة التي كانت بقدره الله خلف سراق العز مبسوطاً آخر ير فرض تسليم كه نعوذ بالله مصطفي جنين حرفي از لسان جهلش جاري شده اين از كجا ثابت شد كه از اين بنده باشد والله المهيمن القيوم كه اگر از لفظ احدي جنين مزخرفي ظاهر شود واستفسار اين فقره هم اينقدر تطويل واطناب ضرور نداشت به دو كلمه معلوم ميشد حمد ميكنم خدا را كه جميع دريپتهاي خود به هواي نفس و حفظ مال و جاه مشغول بودند و اين بندگان در ولايت غربت با شدت اعداء جميع آنچه نازل شده بود از نزد خدا جمع نموديم و همه به خط مبارك 341 مبارك نوشته شد و جلد شد و بعضي را به همه اطرف فرستاديم و به زحمتي حفظش نموديم كه جز خدا احدي اطلاع ندارد و احاطه نموده و يك شرافت اين ارض همين كه محل اين شرافت كبري و منزلت عظمي شد و معذلك اين نسبتها در عوض اينكه نصرت كنيد و يا اعانتي نمائيد داده و ميدهيد فوالله ما اشكو منكم لان ينبغي لكم بان تفعلوا ما فعلتم و تنسبوا ما نسبتم كما فعلوا الذين كانوا قبلكم و حاربوا الله في امره و جادلوا اصفيائه و نازعوا احبائه و حاججوا ارتفاعه و جاحدوا فضل الذين هم آمنوا بالله و جاهدوا في سبيله كما انتم فعلتم بتمام قدرتكم و بكل ما اسطعتم عليه وانكرتم فضل الذي كان عن سبحان رحمة بقدره الله مهطولا فوالله فينئذ يذوب قلبي فيما فعلتم و يبكي السراج قدامي و يصيح القلم في انا ملي و يضج اللوح في يدي فيما افترت علي العبد و ما استحيت عن الله الذي خلقم بامرهم و اظهرهم من ماء الذي كان في ظهر ايكم مستوراً و در آخر رساله ذكر نموده بود كه عقيدة ما اين است كه شما و جناب حرف جيم دريك رتبه هستيد و به اين معتقديم و بعد ذكر موسي و خضر نموده بود و مقصودي در آن مستور نموده بود اول آنكه دروغ گفته و افتراء بر نفس خود زده و تكذيب نمود اورا قلم و مداد او قل كذلك يشهد ايديكم و اقلامكم علي انفسكم ان اتم تشعرون بجميع مطالب و عقائد و حب و بغض 342 او از كتاب او مشهود گشت و اگر به رايحه خدا و اولياي او موفق شده بود هرگز اينگونه افترا بر عبد او جائز نميدانست در اين طومار يك كلمه صدق و يا حرفي كه مدل برفق باشد مذكور نمود كل اظهار حب به جناب حرف جيم و بغض به خدا و اولياي او بود كذلك احصينا كل ما كان عليه و يشهد بذلك ايداه و مداده و قلم الذي عذبه الله باصبغه فيما كتب منه ما لا ينبغي لاحد في الملك و كذلك يشهد هذا القلم في هذا اللوح لتكون علي العالمين نذيراً و ثاني آنكه اين عبد والله الذي لا اله الا هو جزعوديت حامل امري نبوده و البعد الامر بيد الله المهيمن القيوم مشكل در اين مقام احدي با عبد مرافقت نمايد معذلك فيا لله كه در هر نامه كه به اين ملك از

اصحاب غلّ وبغضاء مي آيد ذکر برهان شده که فلان چنین گفته برهان طلبیدم عاجز شد از اتیان برهان آخر برهان از که میخواهند و برای چه امری حجت و دلیل میطلبند اگر برهان عبودیت میطلبند قل ملاً الآفاق واگردون آن را میجویند لم یکن یکن عندي قل یا ایها المعرضون لو انتم تطیرنّ بجناحین الظنون من حیثنذ الی یوم الذی لا آخر له لن تصلوا الی هواء هذا الفضاء اذا یا ایها المغلین موتوا بغیظکم ونار انفسکم انّ الله علیم بما الیوم فی قلوبکم تکتُمون قل انسیتم ما وصّاکم الله فی الکتاب 343 و فی کلّ الاواح بان لو تجدوا ناراً فی سدره لا تحمدوها بماء غلکم ولا تمسّوها بظنون انفسکم اتقوا الله یاملاً البیان ثمّ عن عبادته لا تستنکفون وانتم نذتم نصح الله من وراء ظهورکم و ما اجبتم داعی الله وکنتم من الذینهم آمنوا واعرضوا ثمّ ازدادوا شقوتهم ویحسبون انهم فازوا بوجه الهدی کلاً بل هم عن جمال الله معرضون قل مثل ما انتم تکتبون و ترسلون الی الاطراف کمثل الذین هم کتبوا الوریقات وعلفوها علی البیت لیدحضوا الحقّ باقوالهم فویل لهم ولکم فیما صنعوا و فیما انتم الیوم تصنعون قل الله یرفع الحقّ بکلّماته و یرزقک من ثمرات الانقطاع و یرزقک من الذین هم ببشارة القدس یرسلون و یشهد فی آخر الکتاب بانّ من یرزقه الله حقّ لا ریب فیہ و یرزقه الله فی المستغاث و اذا انتم عنه معرضون فوالله لو تکنون فی هذا 344 القمیص لن تؤمنوا به و لا بالذین هم من عنده یرسلون لانکم تعترضون علیه و تجادلون فیما عندهم و تستدلون بما الی القی الشیطان فی قلوبکم و انه مقدّس عن کلّ ذلک و ینا دیکم بلسان الغیب انه لا اله الا انا ان یا اهل البیان ایای فارجعون فوالله اذا بکیت فی هذا القول علی شأن لن یحصح احداً الا الله المهیمن القیوم کانی اطلعت بحزنه و بکلّ ما یجری علیه من سوء ظنونکم الا لعنة الله علی الذین ظلموا و یرکبون من دون بینة من الله و لا کتاب عزّ محبوب قسم به خدا که این عبد افتخار مینماید به تراب قدوم مبارک آن نیر اعظم و کلّ ارض محبوب است نزد این عبد زیرا که محلّ مشی آن رجل مبارک واقع میشود و هوا مقصود این عبد واقع شده لاجل آنکه از او استنشاق میفرماید و کذلک جمیع مباح ارض لاجل آنکه از او می آشامد و تمام وجود را طالب و آمل که محلّ نظر و بصر آن سلطان غیب و شهود خواهد شد. فنعمة ما قال : و غایتی القصوی مواقع رجلاها و عرش البهاء ارض علیها اتمشت

با وجود این نمیدانم اینگونه سخنهای بی معنی چرا درلسن وافواه این همج رعاع جاری شده قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون باری کلّ امور را به او تفویض نمودم انا لله وانا الیه راجعون " انتهی و آثاری که از ازل شروع از همان سال 1265 و به قول قهیر " در اثباتیه ازل و 345 ردیه بهاء حضرت ازل در سنه او از بیان ظاهر شد و از لسان غیب متکلم و ناطق بآیاتی عالیات ظاهر است تا آخر حیاتش صادر گردید و عدّه آن بسیار و نزد پیروانش انتشار دارد و نثر یا نظم و فارسی یا عربی است و بعضی از آنها به طبع نیز رسید و همه به اسلوب آثار حضرت نقطه و متولّد و متفرّع از آنها میباشد و شماره ای به خط شکسته نستعلیق شبیه خط حضرت نقطه از او در دست است که تمیز و تفکیک از خط حضرت نقطه توان نمود و امضاء مکاتیب را 38 به تطبیق عدد ابجدی حروف ازل و یحیی به اعتبار کردن ح ی ی می شود و گاهی " المذنب یحیی النوری " امضاء میکند و به جز کتاب نور کتاب مستقیط و کتاب اخلاق روحانین و کتاب علین و تمهه بیان حضرت نقطه و غیرها و نیز مناجاتها و نامه های کثیر به افراد بایان ایرانی و غیرهم نزد آنان متداول گردید و در آنها غالباً خویش را ثاء رمز ثمره و نیز نور و وجه و نظائر این القاب ستود . و چون میرزا یحیی ازل درادرنه با آثار و اعمال و گفتارهای برادر بزرگوار مخالفت ورزید و بایان را به همین طریق مذکور باقی داشته امر و نهی میکند به نوعی

که در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت گردید و با مقاومت شدیده که بروز داد و تحریکی که پیوسته همروانش مینمودند رفتار و گفتار و مراسلات خارج از اسلوب و آداب و 346 احترام به عرصه آوردند و از درجه خود و رتبه اتّفاق و اتّحاد سقوط یافتند و متدرّجاً در الواح و آثار و مراسلات صادره به رموز و اشارات و القابی از قبیل مشرک بالله و عجل و جعل و طاغوت و شیطان و ابلیس و برکهء منتنهء خبیثه و طنین ذباب و امثالها نام برده شدند چنانچه شمه ای در ذیل نام ابلیس و درخش و حرف و مواضع اخری ثبت میباشد و پیروانش به عنوان ازلی و یحیائی و یموتی و غیرها خوانده گردیدند از آن جمله خطاب به شیخ سلمان از آثار ادرنهء بهاء الله است قوله: " ای سلمان این ایام مظهر کلمهء محکمهء ثابتة لا اله الا هو است چه که حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته (مراد میرزا یحیی ازل است) واحدی از اهل ابداع تا حال به این لطیفهء ربّانیه ماتفت نشده و آنچه مشاهده نموده ای که لم یزل حروفات نفی علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بود که منزل آن نظر به حکمتهای مستوره در این کلمهء جامعه نفی را مقدم داشته ای سلمان قلم رحمن میفرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم نفسی را که در شهرو سنین به ید رحمت تربیت فرمودم بر قتل قیام نمود " ایضاً: " فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حبّ به ریاست و جاه دیده نشده 347 فوالذی انطق بکلتی ببناء نفسه که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسش را احاطه کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله: " سبحان الله الی حین معرضین و منکرین نمیدانند آنچه نزد مبشر یعنی نقطه رفت از که بود العلم عند الله ربّ العالمین " مراد آنکه عریضهء میرزا یحیی نزد نقطه به سجن ماکو که موجب صدور توقیع مسطور گردید به املاء آن حضرت بود و در لوحی به اشرف است قوله: " یا عبد تالله کما سمعت و عرفت قد ظهر من لدنا و کما اشرنا به الی دنی هذه لحکمة من لدنا و ما اطع بذلک احد الا الذین عرفناهم مواقع الامر و ایدنا بروح الامین " وقوله: " یا علی بلا یای لا تحصی قبول نمودیم یا علی الیوم یوم تجل است قل انا سافرنا الی ان بلغنا وراء جبل المسک فی بقعة السماء شهدنا قوماً من المقدّسین الظاهر فی البقعة علی اسم من الاسماء موقوفاً و كانوا ان یقدّسوا الله عمّا ظهر فی عوالم الاسماء والصفات وعن کلّ ما يعرفه اعلی حقائق الممكنات مجموعاً اذاً اقنا 348 فی مقابلة عیونهم و مکثنا فیهم و تجلینا علیهم بطراز الله و کذلک کان الامر فی وادی العزّ الحقیق مقضیا و کما فی تلك الحالة فی المدة التي لم یحد بالقلم بما سبقت رحمتنا بالفضل علی العالمین جمیعاً لعلهم یتفتون بالذی کلنوا ان یقدّسوه فی ایامهم و یعرفوا بارئهم موجدهم بعد الذی کلنوا ان یدعوه فی کلّ زمن قدیماً فلما وجدناهم ما یتمسکاً بجبل الاسماء و غافلاً عن سلطان المسمی سترنا الوجه عنهم و عرجنا زمناً بینهم و امضینا عنهم الی ان وردنا فی فاران القدس وراء جبل الیاقوت فی بقعة مقدّس محجوباً " الخ . وقوله: " هو الباقی ان یا امة الله اتصبرین علی مقعدک بعد الذی کان قیص الغلام محمراً بدم البغضاء بین الارض قل انا خلقنا البلعان من قبل بقبضة من الطین ثمّ البسناه قیص الاسماء بحیث اشتهرنا اسمه بین عبادنا المقربین و ارفعنا ذکره الی مقام کان ان یدکره الناس فی اکثر البلاد و احاطته امطار الفضل من سبح الامرنا المبرم العزیز القدر فلما قضت ایم بعثنا بعده الکلیم بآیات بینات و ارسلناه الی بلده اذاً انکره و غرّته الریاسة الی ان حارب بالذی بحرف منه خلق خلق السموات و مادونها و الارضین و من علیها و جعلناه مظهر نفسنا العلیم الحکیم " و در مناجاتی قوله: 349 ارتفع ضحیح المشرکین و صریح المنکرین و قاموا علی قتلی و تضییع امرک و انک بسمک المکنون احصیت و علمت ما عملوا و یعملون و قد قضی یا الهی ما قضیته بمشیتک و ظهر ما اردته بارادتک و قدرتک و اذاً تراهم یا الهی اتخذوا العجل لانفسهم رباً سواک و یعبدونه فی العشی و الاشرار من دون بینة و لا کتاب و بلغوا فی الغفلة الی مقام تمسکوا بالوهوم و اعرضوا عن سلطان المعلوم " الخ وقوله: " ولو انی اشاهدکم یا الهی احجب من ملل القبل بحیث ما احصیت اشقی منهم و ابعدهم یقرؤون

البيان ويكفرون بمنزله سبحانه سبحانك يا الهي تسمع ضجيجي و صريرخي و ما يرد علي في كل الاحيان من مظاهر الشيطان و مطالع الطغيان ومعادن الحسد والحسبان " الخ ودر لوح به بصير است قوله : " تا لله الحق قد اخذنا تراباً و عجنناه بمياه الامر وصورنا منه بشراً وزيناه بقميص الاسماء بين العالمين فلما رفعنا ذكره و اظهرنا اسمه بين ملاء الاسماء اذا قام علي الاعراض و حارب مع نفسي المهيمن العزيز العليم و افي علي قتل الذي بذكر من عنده خلق و خلقت السموات و الارض و انا لما وجدناه في تلك الحالة سترنا في نفسنا 350 وخرجنا عن بين هؤلاء و جلسنا في البيت وحدة متكلا علي الله " الخ ودر لوح ديگر قوله : " اي مهدي معذلك بعضي از محتجين اهل بيان طين ذباب را از نعمات بديعه مالک اسماء و صفات بهتر شمرده اند و مقدم داشته اند اين است لو تكون من المتفرسين كوثر اطهر معطررا گذاشته اند و به برکهء منتنة خبيثه توجه نموده اند " و قوله : " نفسي كه والله الذي لا اله الا هو مثل آنكه اهل هند طيور خود را كه به طوطي مينامند تعليم ميدهند همان قسم تعليم نمودم و حفظ فرمودم از خلف ستيريون بر قلم قيام نمود " و قوله : " ان اعرض عن الغدير مقبلاً الي بحر اسمي القدير الذي كل قطرة منه ينادي الملك لله الملك العليم الخبير ان اعرض عن الشجرة المغرسة في الباب بغير الحق " و قوله : " چنانكه حال مشاهده ميشود مشرك بالله و اتباعش به ذكر خلافت مجعوله ناس را از مالک بربه منع نموده اند ان هم الا في ضلال " و قوله : " هو الامنع الاعلي قد اشرفت شمس البهاء عن افق البقاء بطراز ربي المقدر العلي الابهي قل موتوا يا ملاء الاشقياء كلها زاد المشركون في الاعراض انها قد 351 ظهرت بضياء اخري اعظم من الاولي فسبحان قدرة ربي الابهي اذا موتوا يا ملاء البغضاء ان يا جعل قد فتحت ابواب الرضوان من اصبع الرحمن و هبت روائح الرياح من شطر اسمي السبحان فر مع جنودك الصماء تا لله يا خفاس قد جاء يوم موتك لان شمس الجمال قد اشرفت من قطب الزوال بسطان العظمة و الاجلال فويل لك و لمن كفر و توي يا بعوضة الشرك قد جائك الفناء ان استكبروا يا اصفياء الله بما اختصكم الله لنفسه و عرفكم ما اضطربت عنه افئدة كل اهل العلم و العرفان قل موتوا يا اهل الكفر و البغضاء " و قوله : " بسم الله الامنع الاقدس العز الابهي ان الذي يفر من الثعلب و ستر وجهه خلف الدنان خوفاً من نفسه فلما شهد باننا ارفعنا الامر بسطان القوة و القدرة و اشهر اسم الله بين المشرق و المغرب اذا ندم عن ستره و خرج عن خلف القناع ببغضاء عظيمة و شاور مع خدامي علي قتلي و اراد ان يسفك هذا الدم ان يا قلم الاعلي ذكرك لمن تجد ما نادي به احد من حزب الشيطان في شطر العراق بان يا ملاء البهاء لم تبلغون امر الله ربكم و تدعون الناس الي الذي خلق كلشي . بامر من عنده . لان تنتهي رتبة العباد الي مقام الازل فويل لك يا ايها المشرك تا لله ما فوهت في اسم الازل انا خلقناه كما خلقنا الكل الاسماء ليدلن علي موجدهم و صانعهم بين ايها 352 الشقي كيف صار الدين دنياً و لن يتغير دونه ان يا واحد العين فكر في نفسك اتشهد عيوب غيرك و تكون غافلاً عمماً في نفسك فويل لك بما علمك الشيطان الذي كفر بالله و جعلنا ظاهره عبرة للخلائق اجمعين قل يا ايها الحمير انا حفظناه و ربنا و وصفناه و اذكرناه و انت عرفت و كنت علي ذلك شهيداً و انه حارب بنفسي " و قوله " ثم اذكري لهم باننا اصطفينا من اخواننا احداً و رشحناه عليه من طمطمم بحر العلم رشحاً قل قد ظهر الشيطان بشأن ما ظهر شبهه في الامكان و كذلك ظهر جمال الرحمن بطراز الذي ما ادرك مثله عيون الاولين نفسي كه يك لطمه در دنيا نخورده و همیشه پنج نفس از اماء الرحمن نزدش بوده حال انصاف ده بر اين مظلوما چه وارد شده (اشاره به ديان و آقا سيد ابراهيم خليل تبريزي است) مع آنكه يكي در خدمتش مشغول و ديگري براو وارد باري لعمري به اعمالی عامل بوده كه قلم حيا ميکند از ذکرش قدری در عصمت نقطه اولي تفکر کن ملاحظه نما چه ظاهر گشته وقتي كه اين مظلوم از هجرت دوساله كه در صحاري و جبال سالک بود و به سبب بعضي از نفوس كه بيابانها دويدند رجوع به دار السلام نمود ميرزا محمد علي نامي رشتي به حضور آمد و امام جميع به

كله اي نطق نمود دربارۀ 353 عصمت آن حضرت كه في الحقيقة حزن جميع اقطار را اخذ نمود سبحان الله چگونه راضي شدند كه به اين خيانت اعظم تمسك جستند" و در لوح به شيخ نجفي اصفهاني است قوله: "جناب ميرزا علي اكبر از منتسبين نقطه عليه بهاء الله ورحمته و جناب ابو القاسم كاشي و جمعي ديگر به فتواي ميرزا يحيي كل را شهيد نمودند"

وقوله: "يا شيخ ان قلبي يروح لنفسي واللوح يبكي بما ورد علي من الذي حفظناه في سنين متواليات و كان ان يخدم وجهي في الليالي والايام الي ان اغواه احد خدائي يشهد بذلك عباد موقنون الذين هاجروا معي من الزوراء الي ان وردنا في هذا السجن العظيم جميع اين حزب ميدانند كه سيد محمد يكي از خدام بوده در ايامي كه حسب الخواهش دولت عليه عثمانى به آن شطر توجه نموديم همراه بوده وبعد از او ظاهر شد آنچه كه لعمرالله قلم الهي گريست ولوح نوحه نمود لذا طردش نموديم و به ميرزا يحيي پيوست وعمل نمود آنچه را كه هيچ ظالمي نمود تركا و قلنا اخرج يا غافل بعد از ظهور اين كلمه به مولوي خانه رفته با آنها بوده الي ان جاء امر الخروج " اخرج. در كتاب اقدس خطاب به او است قوله: "يا مطلع الاعراض دع الاغماض هبني اشتبه علي الناس امرك هل يشبهه 354 علي نفسك قد اخذ الله من اغواك" (مراد سيد محمد اصفهاني مذكور است) وقوله: "ومن رؤسائهم الذين سمي به علي محمد انه تمسك بامرهم في العراق بالذين ظلموا واذا جاء الافتتان اخذ وقال اني كفرت بالله مالك يوم الدين فانظر في الذين يتبعونه بعد الذي يعلمون ما ظهر منه الا لعنة الله علي القوم الظالمين وكذلك رئيسه تمسك بالمرود واذا جاء القضاء اخذ اول مرة ولم يجد نفسه من محيص " اخرج ودر شأن ميرزا علي محمد سراج برادر منقطعۀ حضرت نقطه در كربلا و سيد محمد در اسلامبول ميباشد كه به دولت عثمانى متوسل شده انكار ايمان كردند و معذلك گرفتار شدند. و نیز قوله: "هو الحبيب نامه آن جناب بين يدي العرش حاضر اي علي" اخرج وقوله: "بسم الذي كل عنه لغافلون وبعد سؤال از شمس حقيقت " اخرج هردو در جواب سؤالات از ليانه ميرزا علي محمد سراج اصفهاني است. وقوله: "وان رأيت الهاء قل اف لك بما اكتسبت في ايام الله تالله هذه لا يام وعدتم بها في الالواح ثم في صحف النبيين والمرسلين لولاه ما بعث محمد رسول الله ان 355 اتق الله يا ايها المشرك بالله والمعرض عن جنابه والكافر بآياته واتخذت البعل لنفسك رباً من دون الله " اخرج (راجع به ملا هادي قزويني است). وقوله: "اگر اهل بيان بيانات يحيي و سيد محمد وهادي واعرج (مراد از اعرج ملا جعفر نراقي مذكور است) وامثال اين نفوس ملاحظه كنند و در بيانات خدام اين باب هم تفكر نمايند فوالله ليجدن الحق ويضعن الباطل " و در لوحي است قوله: "سوف تسمع من اكثر البلدان نداء العجل اياكم ان تعقبوا كل كذاب كان في اللوح اثماً " وقوله: "واذا تراهم يا الهي اتخذوا العجل لانفسهم رباً سواك " وقوله: "معذلك به جعل از مالك علل ممنوع گشته اند " اخرج و در ضمن لغات ثعبان وسجن و بديع بعضي از الواح شديده در تأكيد اجتناب و احتراز از معاشرت ازليان ثبت است و در لوحي ثبت در ضمن لغت آسيه و نصر شرعي از وضع عائله ميرزا يحيي ازل و ضمن نام ميرزا محمد علي اشاره اي به اعمالش و ضمن نام جعفر ذكر ملا جعفر نراقي از صف اول پيروان وي و ضمن ش ي ع احوال و عرفان اشيا و وي مسطور ميباشد و در يكي از آثار خادم الله است 356 قوله: " اين وجودات رذليه دنيه كه فضله جميع مفقودين و مردودين خلق هر ظهورند به منتهي غل و بغضاء قيام نمودند " اخرج و از حضرت عبدالبهاء است قوله: "شخص غير حصور (مراد ميرزا يحيي ازل و تلويح به تفاوت حال او با يحيي بن ذكريا (ي) حصوره معني محترز از آميختگي با زنان مذكور در قرآن است) چهل سال در جزيره مزبور (قبريس) در نهايت نحول و نحود بوده نه نامي و نشاني و نه نصرتي و نه اخلاقي سبحان الله در مدت چهل سال نفسي را دلالت نكرد حتي از تربيت خانه خودش عاجز ماند " انتهي و در مقاله اي از آن حضرت منطبعه در مجله چهره نما در قاهره مصر است

قوله: " اما آقا میرزا یحیای قبریس بعد از شهادت حضرت باب کرامتی که از این سید حضور صدور یافت این بود که در ایام ماتم با ضجیع آن مظلوم دست درآغوش شد و به این کفایت نفرمود بلکه تلاق داده به سید محمد اصفهانی تزویج کرد و هیچ نفسی این قضیه را انکار نتواند زیرا همشیره ملا رجبعلی در میان بایان مشهور و معروف بود و در مدت اقامت ایران و عراق و قبریس جزمتتبع به کواعب اتراب کرامتی ظاهر نگشت و قدرتی باهر نشد " انخ و نیز از آن حضرت است قوله: " به واسطه میرزا عبدالحسین تفتی کشفه هو الله الهی الهی 357 لا اله الا انت الملك الحق المقتدر العزيز الرؤف ای یاران عبدالبهاء در هر دم صد هزار شکرانه به ملکوت قدم نمائید که بدرقه عنایت رسید و صبح هدایت دمید و نسیم موهبت وزید و آهنگ ملاً اعلی به مسامع روحانیان رسید و آذان نغمه یا بهاء الابهی شنید سبحان الله با وجود آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء در جمیع زیر والواح ذکری جز ستایش من یظهره الله نفرمودند و جمیع احکام و مسائل و حقائق و معانی بیان را مشروط و موکول به تصدیق اسم اعظم نمودند و به صریح عبارت بیان فرمودند که اگر ایوم خود را ظاهر فرماید انا اول المؤمنین بعد خطاب به شخص بزرگوار میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانی لانهم خلق عنده یعنی در ظهور مجلی طور مبدا محتجب به واحد بیانی گردی و واحد بیانی عبارت از هیجده حرف حی و نفس مبارک است که عدد واحد تمام شود با وجود این غافلان محتجب به آن گشتند که چرا فلان موفق نشد و حال آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء چنین فرمودند ای کاش آن شخص را میدیدند و اطوار و احوال و کردار او را به میزان الهی میسنجیدند تا واضح و معلوم شود که به سبب انحراف حتی عقل و شعور مسلوب شده تا چه رسد به اسرار و عرفان رب غفور اهل عرفان اعتراض به 358 حضرت اعلی روحی له الفداء مینمودند و میگفتند این القیامة الکبری و این الطمة العظمی این النار و این امتداد الصراط و این السوال و الجواب و این الحساب و الکتاب و این الحشر و النشور و این قیام اصحاب القبور این طلوع الشمس من مغربها و این انتشار النجوم من مطالعها و این زلزلة الارض فی مشارقها و مغاربها این التفخ فی الصور و این التقر فی الناقور و این تسعر النار و این تزیین الجنة بفاکهة الاثمار این الکوثر و السلسبیل باری اعتراض مینمودند که این وقایع عظمی صریح کتاب الله و شروط قیامت کبری است اما حضرت میفرماید که جمیع این وقوعات خمسين الف سنة در دقیقه و طرفه العین واقع و منقضي شد با وجود این اهل بیان گویند این ملوک البیان و این مقابر اهل البیان این اجراء الاحکام و این مکتب من یظهره الله فتباً لكل جاهل و سقاً لكل متجاهل قدری باید در حجاب اهل فرقان نظر کرد اشکالات و شبهات آنان صد هزار مرتبه اعظم از این است گذشته از این جمال مبارک در ایام عراق دو سال غیبت فرمودند شخص معهود در پس پرده خوف چنان محبوب که نابود اثر بکلی مفقود کار به درجه ای رسید که ذکری از امر الله نماند نفوسی بودند معدود و محمود و در زاویه نحول مخفی و مستورتاً آنکه جمال قدم روحی لاجبائه الفداء مراجعت فرمودند بحض و ورود به عراق چنان 359 پرتوانواره آفاق زد که عقول واله و حیران شد صیت امر الله بلند گشت و آوازه اشراق شمس حقیقت به شرق و غرب رسید فریداً و حیداً به نفس مقدس مقابل من 359 علی الارض قیام فرمودند و واضح و آشکار بدون سترو حجاب به اعلاء امر الله در آفاق پرداختند خضعت له الاعناق و ذلت له الرقاب و خشعت له الاصوات و شخص معهود در زاویه نحول خزیده و از ترس و خوف در صفحات بصره و سوق الشیوخ نام خویش را حاجی علی گذاشته و کفش و کج فروشی مینمود و این قضیه را حتی بیانیان شاهد و گواهند نفسی انکار نتواند و چون به قوت اسم اعظم امر الله را عظمتی حاصل و خوف و خشیت از میان رفت شخص معهود اظهار وجود فرمود و حال در جزیره قبریس چون تحت حمایت انگلیس است به مکاتبه پرداخته زیرا ابداً خوفی نیست حریت ادیان و آزادی هر ملتی موجود یا الله این شخص محترم قریب چهل سال است که در جزیره قبریس است چه قدرتی بنمود با وجود حریت و کمال

آزادي اديان وملل كه انسان واضحاً صريحاً در ميادين ومعايير ومعاهد اقامه حجت وبرهان ميتواند كه بنمايد آيا اين شخص محترم توانست كه يك نفس هدايت نمايد و يا آنكه در مجمع ومحفلي لسان نطق بگشايد يا آنكه شخصي را مدعن به اندك دانائي خویش نمايد و يا آنكه حركتي نمايد كه ذكرش در محلي و يا روزنامه 360 مذكور شود آيا عجز اعظم از اين تصور توان نمود لا والله اما جمال مبارك در سببن اعظم در كمال اقتدار در مقابل من علي الارض قيام فرمود و به ملوك وسلاطين الواح مرقوم وارسال فرمود حتي به مرحوم ناصرالدين شاه لوح مخصوص فرستاد ودر جمع اروپا آن الواح نشر گرديد مختصر اين است كه امر مباركش را در سببن اعظم في الحقيقة سلاسل واغلال بلند فرمود (مراد سلاسل و اغلال تضيق و ستم و جفا است) چه قدرتي اعظم از اين والله الذي لا اله الا هو اگر اندك انصافي باشد همين برهان كفايت است و به برهان ديگر احتياج نيست از اول ابداع تا به حال هيچ مظهر مقدس از مظاهر الهيه در يوم خود امر خویش را در سببن اعظم در تحت سلاسل واغلال بلند نكرد و اين قضيه در ايام خود ما واقع گشت حكايت و روايت نيست كه ادني شبهه اي حاصل شود صيت الهي از سببن اعظم بلند شد و آوازه امر حق در سببن اعظم جهانگير گشت و نداي الهي از تحت سلاسل واغلال آفاق را به حركت آورد فانصفوا يا اولي الانصاف و از اين گذشته البته ميدانيد كه شخص معهود در چه حالت است به ظاهر ظاهر نيز در خسران ميبين است جميع اولاد هريك در حالي عجيب يكي ترسا شده و ديگري در كليسا پارسا يكي 361 وقف شرابخانه است و ديگري خادم بخانه البته اين تفصيل به گوش كل رسیده غافلان اگر انكار كنند شخص معتمد بفرستيد تا تماشا كند مقصد اين است حال مقتدا چنين فيا اسفعا علي الاتباع والبنات والبنين ولي بحرا عظم را اينگونه كف ها مقاومت نمايد يك موج زند و خاشاك و خس را به كزار اندازد دريا در نهايت صفا جلوه نمايد كلاً پریشان و پشيمان گردند و نادم وي نشان شوند فسوف ترون الغافلين في خسران مبين و عليكم الباء الابهي " انتهي و از پسرانش محمد نام معروف نزد تركي زبانان و لي محمد و ديگر رضوانعلي در ايام حضرت عبدالهاء تنها تنها به عكا آمدند و تتم شدند رضوانعلي بر پدر خود رد نوشت ولي محمد چون نقودي از اين و آن مي يافت صرف مي و فخور ميگرد لذا منع فرمودند كه چيزي به او ندهند تا موجب ضرر امرالله در آنجا نشود و بالاخره وي را همراه آقاسيد اسدالله قمي به ايران فرستادند تا نزد پروان پدرش آسايش كند . ديگر از پسرانش آقا نور شهرت و سيادت كسوت و تظاهر پيشه طبابت سالها در رشت سكونت داشت و ميرزا احمد پسر دختر ميرزا يحيي زوجه حاجي حسين پسر حاجي عبد السلام زنجاني كه برادر حاجي حسين مذكور نيز يحيي نام بود و ميرزا احمد در اواخر سنين حضرت عبدالهاء با پسر برادرو دختر برادر به حيفا آمده در جوار بزرگوار و عطائش بماند 362 بماند تا همانجا در گذشت و در گلستان جاويد مقبره بهائيان آنجا مدفون گشت . و از يحيي نامان كثير الذكر در آثار حاجي ميرزا يحيي بن حاجي ميرزا هادي دولت آبادي مذكور بود . از حضرت عبدالهاء خطاب به بشير السلطان در شيراز در حق وي است قوله: " محرک فساد شيخ الملك است و اين شخص از پيش مرقوم شد به شما كه يحيائي ازلي باي است جميع معاشرت او با اغيار يعني حاجي ميرزا يحيي داماد ازل بود نه يار ميرزا يحيي پسر ميرزا هادي دولت آبادي پدر متوفائش به كرات و مرآت در اصفهان بر سر منبر تبری از حضرت اعلي نمود و سب و لعن كرد " وقوله: " وهمچنين سليل آن شخص در اين ايام در روزنامه چهره نما بكلي انكار و استكبار نمود " اطلع و صورت مقاله اي كه آن حضرت براي چهره نما فرستادند اين بود: " جناب مدير چهره نما ملاحظه فرمايند هوالله سؤال: حاجي ميرزا يحيي دولت آبادي به موجب كاغذي كه در چهره نما مندرج است كلياً خود را عاري و بري دانسته جواب: حاجي ميرزا يحيي دولت آبادي در مسلک و روش اقتدا به پدر مرحوم خویش و آقا ميرزا يحيي قبريس است آقا ميرزا يحيي دولت آبادي 363 نيز ادعای وصايت و خلافت نمايد و خویش را نفسي نفيس شمرد و با وجود اين تبری

میفرماید و در جریده شما بیزاری از سرور مظلومان اعلان مینماید " انخ و در کتاب سفرنامه اروپا نیز ذکر از او است و از سید محمد اصفهانی سابق الذکر نیز اشاره میباشد. و ذکر یحیی خان حاکم ارومیه ضمن وصف ارومیه است و یحیی ازلی قزوینی که به عکا در محضر ابهی رفته به ایمان بهائی پیوست. در لوحی است قوله: " و ذکر من سَمِي يَحْيِي الَّذِي حَضَرَ وَفَازَ وَآيَدَهُ اللهُ عَلَيِ الْاِنْصَافِ فِي هَذَا النَّبَأِ الْعَظِيمِ يَا يَحْيِي حَضَرْتَ وَسَمِعْتَ وَرَأَيْتَ اِذْ نَطَقَ الْقَلَمُ الْاَعْلَى اِذْ كَانَ مُسْتَوِيًّا عَلَيِ عَرْشِهِ الرَّفِيعِ " و میرزا یحیی بن حاجی ملا حسن ساکن جدّه مذکور ضمن نام جدّه نیز اعمال مخالفت اشمال در آثار آن حضرت ذکر میباشد. يد عربي دست و بر کلّ و بر بعضهائی از آن مانند کف و ذراع اطلاق میشود. ايدي = جمع ايادي جمع الجمع . در لوح صلوة يومية است: " للهليلي ان يغسل يديه " که به دلالت عمل وسیره مراد از يد از اصابع تا زندین میباشد. و در لوح به رئیس است: " عرجوا الي مقام المكاشفة والحضور بين يدي الله " که مراد حضور در جلو 364 و محضر الهي است . و ايادي در آثار این امر به معنی رجال فعال مجریان اراده امریه است. چنانچه در مناجات آیام صیام است: " الذين اقبلوا الي وجهك و آمنوا بآياتك الكبرى و انقطعوا اما خلق في الارض و السماء شوقاً لجمالک و طلباً لرضائک و اقبالاً لحضرتک و اظهاراً لنعمتک و انک جعلتهم ايادي امرک بين يديک و بهم اظهرت ما اظهرت من شؤونات احديتک و ظهورات فردانيتک طوبى لمن اقبل اليهم خالصاً لحبک و سمع منهم آياتک و وينايتک التي عجزت عن الاتيان بمثلها من في السموات و الارضين " و در مناجاتی از حضرت عبدالهء است: " اربّ اسألک بايادي امرک و مطلع ذکرک و مشارق حکمک " و ايادي در آثار و خطابات مرکز عهد ابهی عبدالهء بر چهارتن از پیشوایان این امر در آن زمان لقب قرار گرفت یعنی حاجی ملا علي اکبر شهميزادي و ميرزا علي محمد ابن اصدق و حاجي ميرزا محمد تقی ابهری معروف به ابن ابهر و ميرزا حسن اديب طالقانی و خانواده ابن ابهر نام ايادي به خود دادند . يزلّ در لوح خطاب به نصير: " ان استقم علي حبّ مولاک علي شأن لن يزلک من شئي عن صراطک " 365 باب افعال از زلل به معنی لغزش. در دوستی مولایت چنان ثابت باش که هرگز چیزی تورا از راهش نلغزاند. يستّ در ضمن سنان ذکر است. يلداء در ایران شب اول زمستان. در خطابی است: " و یرتوي روشن در این شب يلداء بر افروخت " . يمارون در لوح معروف به ناصر الدین شاه: " ايمارون القوم وهم يشهدون اينكرون وهم يعلون " کلهء القوم فاعل يمارون است چنانکه در مواضع کثیره از آثار این امر فعل مسند به اسم ظاهر جمع یا اسم جمع و غیرهما که شامل افراد فوق اثنین اند با او جمع استعمال شد یعنی آیا قوم با اینکه به چشم میبینند مجادله میکنند و یا اینکه میدانند انکار مینمایند؟ . یمامة در لوح به حاجی محمد کریمخان است: " کما يضرب بزرقاء الیمامة في حدّة البصر " دختری کبودرنگ تیز چشم و یمامة هم قسمتی از جزیره العرب . 366 یمرقّ در مناجاتی از خطابی است: " و شهب الرجوم علي الذین یمرقون من دینک المبین " آنا نکه از دین مبین تو چون تیر از کمان به در شوند. در حق ناقضین و تلویح به مارقین عصر علي امیرالمؤمنین و کلامش در حق آنان میباشد . و در خطاب و صیایي عهد است: " و احرس حماک الحصين من عصبة المارقين " . یمن نظر به قصه شیوایی بلقیس محبوبه سلیمان و ملکهء یمن در قرآن نام یمن را به تشبیه و استعاره به معنی شهر استعمال کنند و در آثار امریه است

" و نسائم علمیه از یمن عزّ احدیه مقطوع شده " و در ذیل نام بلقیس و سبا ذکر است. یموتی - یموتها که در آثار غصن اعظم عبدالهء به کثرت مذکور است چنانچه شمه ای ذیل نام ادوارد برون ثبت میباشد عبارت از میرزا یحیی ازل و پیروانش است که به تقابل و تبدیل نام یحیی اطلاق گردید. 367 ینبوع عربي چشمه و جدول پرآب. ینابيع = جمع . منبع منشاء و درآمد نگاه آب . در لوح حکما است

: " فلما انفجرت ينابيع الحكمة والبيان من منبع بيانه " ينعش سرزنده کرده شود به آن جانم .
 يهرعون در سورة ص است: " يهرعون الي الطّاعوت " ودر لوح الامراست : " قد غلبت عليهم شقوتهم وهم اليوم
 في هيماء الضلال يهرعون " يهرعون مضارع معلوم هرع به اضطراب و سرعت ميشتابند. يهرعون مضارع مجهول
 اهرعَ پرشتاب و تعجيل کرده ميشوند . يهطعون در سورة الصاد: " يهطعون الي النار (گردن كشيده روي به آتش
 آورده خيره مينگردند) و يحسبون انها نور". يوسف قصه يوسف بن يعقوب بن ابراهيم با پدر و برادران و اخوانش در
 368 مصر اصلا در تورات مسطور و در قرآن با فصاحت تمام مذکور که به نام سورة احسن القصص مشهور ميباشد
 و تفسیر باب اعظم بر آن که در آغاز امر خود نگاشتند و کتاب اصلي و حجّت ما جاء به بود و تمامت منويات نوين خود را طي
 تفسیر بر سورة مذکور جلوه دادند و ان تفسیر تأويل اندر تأويل اثني عشره با روش بدیعی ميباشد و از فقرات اول است قوله:
 " الله قد قدر ان ذلك الكتاب من عند محمد بن الحسن بن علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن
 ابيطالب ليكون حجة الله من عند الذّكر علي العالمين بليغا " . و در سورة پنجم در تفسیر آيه " قد قال يوسف لايه " الخ : " وقد
 قصد الرحمن في يذكر يوسف نفس الرسول و ثمره البتول حسين بن علي بن ابيطالب مشهودا " الخ و در بيان حكمت
 و مصلحت آن زمان و مراد خطابه اي " يا قرّة العين " و آنکه نام آن کتاب را کتاب العدل فرمودند شمه اي در ضمن
 نامه اي تقي و عدل و قرّة ثبت است و در آثار توضیح در شأن آن است قوله: " هذا ما نزل من سماء المشية لمن سأل عن
 الآية المنزلة في احسن القصص يا 399 قرّة العين فاضرب علي اهل المدينة ضرباً بسم الله الاقدم الاعظم
 الاقدس الابهي هذا كتاب من لدنا لمن آمن بالله و سلطانه الذي كان علي العالمين محيطاً و بعد اجوبه سؤالات آن
 جناب بعضي به شأن آيات منزله در قيوم الاسماء نازل و ارسال شد " الخ و در اثري ديگر: " معلوم آن جناب بوده
 که تفسیر احسن القصص بما عند القوم نازل شد و اين نظر به فضل بحت بوده که شايد اهل غفلت و جهل به جبروت علم
 صعود نمايند چنانچه اکثري از مطالب مذکوره در آن از مطالب است که نزد اهل فرقان محقق بوده و اگر از اول بما اراد
 الله نازل ميشد احدي عمل نمي نمود و باقي نمي ماند کلّ ذلك من فضله علي خلقه و جوده علي عباده ملاحظه نمايند
 که اول امر آن حضرت به باييت خود را ظاهر فرمودند اين نظر به آن بوده که طيور افتدۀ انام در آن ايام قادر بر
 طيران فوق اين مقام نبودند قد ناحت الاشياء بما نسب نفسه بهذا المقام لانّ هذا المقام لو يكون اصلياً و ما فوقه و فوق
 فوقه يخلق بكلمة من عنده و اشارة من اصبعه لم يزل در بحر اوهام مستغرق و از ما اراده الله محتجب بوده و خواهند بود
 الا من اتقده الله بفضله و عرفه ما اظهره بامرہ ملاحظه نمايند مقام امنع اقدسي را که آيه لم يلد و لم يولد و ليس كمثلہ
 شي و نقطه بيان اياه مي فرمايد يا سيدنا الاكبر قد فديت 370 بكلي لك و ما تمنيت الا القتل في سبيلك چه نسبتها
 دادند و چه مقدار شرّ وارد نمودند مع آنکه لو يصفون يشهدون بان ظهر في هذا الظهور ما لا ظهر في ظهور من قبل " الخ
 . و در آثار اين امر يوسف و قصه اش به نوع مثل درزيبائي و غيره بر معاني و حقائق جميله متنوعه اطلاق و استعمال
 گرديد و در لوحی ابتدا به " يا ساكن السجن " قوله: " ودخلت مصر الايقان و ما عرفت يوسف الرحمن " و
 نيز يوسف نامان بسيار در آثار مذکورند که غالباً در ظهور الحقّ تفصيل داده شد . در لوحی است : " لسان الله به
 كلمات پارسي تکلم مي فرمايد اي يوسف حجّتم بر کلّ من في السموات و الارض " الخ و ذکر ايمان ميرزا يوسف خان
 مستوفي الممالک آشتياني نسبت به حضرت نقطه در نوشته ها و السن تکرار يافت . و در حين اشتغال به اين کتاب در
 بيرجند قائل قضيه حاجي ملا يوسف نخعي رخ داد و او مردي از طبقه اهل علم و فضل و ادب از اهل سرچاه و ساکن
 بيرجند بود و در جمعيت اهل بها رسائل به تأييد اين آئين همي نوشت و به کفاف غير کافي قناعت داشت و خصوصاً

نونهالان بهائی را تعلیم و تربیت میکرد تا به سال 1363 371 هج. ق. در بیرجند درگذشت و مردم بلد برای ممانعت از دفنش در قبرستان عمومی مسلمانان هیجان کردند و ناچار به جائی در خارج بلد مدفون و مخزون گردید یوَفَّق در لوح به رئیس : " نَسَأَ اللهُ ان يُوَفَّقَكَ (تورا فائز و ناچج گرداند) علي حبه و رضائه" . یوم در آثار این امر اصطلاح در اعصار ظهورات دینیه که به این معنی به غایت کثرت استعمال گردید از آن جمله: " امروز روزی است پیروز چه که عَرَفَ ظهور مکلم طور در آن متضوع طوبی از برای نفسی که به عرفش فائز شد و به نورش منور گشت این یوم مبارک عندالله مذکور بوده و به یوم الله موسوم گشته هر نفسی به آن فائز شد به حیات ابدی و نعمت سرمدی فائز است ایام اولین و آخرین به این یوم معادله نماید چه که سلطان ظهور امام وجوه بر کرسی خود مستوی " انخ و دیگر: " من سلسبیل الحیوان فی ایام الله العزیز الکریم " . یونان مملکت تاریخی معروف جهان در اروپای شرقی در حقیقت در آثار است : 372 " فانظروا الیونان انا جعلناها کرسی الحکمة فی برهة طویلة فلما جاء اجلها تلّ عرشها وکلّ لسانها وخبّت مصابیحها و نکث اعلامها کذلک نأخذ و نعطي ان ربک لهوالآخذ المعطي المقتدر القدير "

پایان کتاب